

کتاب مختصر ذخیره خوارزمشاه
علیه السلام

ل

مختصر زحني خورنماحي



خفته علافي

FVFT

قيل ان لاله ذو ولد قيل ان الرسول قد كتمنا
ما نحي الله الرسول معاً من لسان الوردى فكيف انا

قد وصف به السمة سلطاناً عظيم واطل المعظم
ملك البر والبحر عادم اكن من السمر السلطان
سلطان السلطان العارفي محمود عباس
وصفي سر علي طالع واهل العاقبة وسم
الاسم معاً به جور واهل
حرف العصر احمد سم راده
اكن من السمر السلطان



الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله و صحبه
اجمعین چون خادم و دعا گو اسمعیل بن احمد الحسینی
الحرطانی از جمع کتاب ذخیره حواریم شاهی فار
شد بر لفظ عالی امیر اسفند سالار اجل سید عالم
عادل بهادری بن عثمان الاسلام عللار الدوله
وفی سار الملک و بحکم الامام موبد الملک تاج الملوک و
السلطین نظام المعالی قزل ارسلان ولی العهد
ابوالمظفر التیزین حواری شاه حسام امیر المومنین
حرم الله دونه رفت که کتاب ذخیره کتابی بزرگست

کنایه

کنایه بایستی مختصر که هر وقت بر دست توان گرفت
و بهر مقصودی زود مطالعه توان کرد و در سفر و حضر
با خود توان داشت بحکم فرمان و مبارکی لفظ عالی
زید علوی این مختصر آغاز کرده شد چنانکه همه بابهای
او با مختصری شملت بزکمتها و فوائدی که بیشتر
کتابهای بزرگ ازان عالی است و اهل فضل و بصیرت
را مقصود آن نکته باشد و از بهر آنکه علم طلب و خوشنویسی
علی و علی و بخش علمی را فروع بسیار است و آنچه از یاد
کردن آن درین مختصر چاره نیست دو نوع است
یکی تدبیر حفظ صحیح است یعنی نگاه داشتن درستی
و دیگر مقدمه المعرفه یعنی شناختن احوال که در بیمار

نمید آید و بدان احوال درازی و کوتاهی بپای
و امید وادی و نویدی معلوم کرد و بدین
سبب این کتاب دو بخش کرده آمد علمی و غنی
و بخش علمی ازین کتاب دو مقالته کرده آمد **تحت**
تختین اندر تدبیر حفظ صحت و این نوع شانزده
بابت **باب اول** اندر تدبیر هوا **باب**
دوم اندر تدبیر فصلهای سال **باب سوم**
اندر تدبیر شهر و مسکن **باب چهارم** اندر
جامه پوشیدن **باب پنجم** اندر تدبیر غذا
باب ششم اندر تدبیر آب **باب هفتم**
اندر تدبیر شراب **باب هشتم** اندر تدبیر خواب

و بیداری **باب نهم** اندر حرکت و سکون **باب دهم**
اندر تدبیر استغفار **باب یازدهم**
اندر تدبیر استغفار بقی **باب دوازدهم**
اندر تدبیر قصد و حجامت **باب سیزدهم** اندر تدبیر
استغفارهای دیگر **باب چهاردهم** اندر تدبیر غدا
نفسانی **باب پانزدهم** اندر تدبیر حران **باب**
شانزدهم اندر تدبیر مسافران **مقاله دوم**
اندر مقدمه المعرفة و این مفت بابت **باب اول**
اندر تدبیر شناختن بیماری **باب دوم** اندر
شناختن نفع **باب سیم** اندر شناختن بحران **باب**
چهارم اندر شناختن علامات سلامت و امید و آرزو

باب پنجم اندر شناختن علتها که بعلتی دیگر را
 بشود **باب ششم** اندر علای که اندر تن
 مردم بیدار آید و آن نشان بیماری باشد که خواهد
باب هفتم اندر شناختن وقت درک اندر
 بیماریها و نوبت بها **بخش** عملی مفت معالجه
 نهاده آمد **مقاله اول**
 از بخش دوم اندر دصیتها که طیب را گوش بدان
 باید داشت اندر علاج کردن **مقاله دوم**
 اندر اشارت کردن بعللاج بیمار بها اندر اندامها
 از بر تاپای و این شده بابت **باب اول**
 اندر بیمارهای سرد دماغ **باب دوم** اندر بیمارهای

و مانند آن **باب سیم** اندر بیمارهای گوش
باب چهارم اندر بیمارهای بینی **باب پنجم**
 اندر بیمارهای زبان و دهن و حنجره
 و خلق بتمامه **باب ششم** اندر نزله و زکام
 و سرفه و شویه و ذات الحجب و ذات الریه
 و ضیق النفس **باب هفتم** اندر بیمارهای
 دل **باب هشتم** اندر بیمارهای معده
باب نهم اندر انواع اسهال **باب دهم**
 اندر بیمارهای مقعد و غیر آن **باب یازدهم**
 اندر بیمارهای جگر **باب بیستم** اندر بیمارهای
 پسر **باب چهاردهم** اندر تدبیر انواع جوشان

باب پانزدهم از انواع استسقا باب
تاسعه و هم اندر بیماری که ده و شانزده و خصیه و
باب هفدهم اندر بیماری زمان باب
بردهم اندر انواع معامیل و نفوس و دوا
و دار الفیل و مانند آن **مقاله** سوم
اندر تبها و حصه و آبله و مانند آن **مقاله** چهارم
اندر اما سحا و ریشا و جراح سحا
مقاله پنجم
اندر شکستگی استخوان و کوفتی و بیرون آمدن بند
از جای خویش و مانند آن **مقاله** ششم
ششم اندر تدبیر زینت و آن پاک و آشتن بزره

باشد **مقاله** هفتم اندر
علاج زهرها و اینجا کتاب ختم شد بعون اله تعالی
و این مختصر اندر دو مجلد نهاده شد و نام این
مقاله خلاصی نهاده آمد و از ایزد تعالی توفیق
تمام کردن این معصود خواسته آمد از ولی الا
و اللین فیہ و العا در علیه و الله اعلم
مقاله اول
اندر تدبیر حفظ صحت **باب** اول اندر تدبیر
هوای باید دانست که اسباب تندرستی و بیماری
شش نوعست و طبیبان از اسباب سه
خوانند و آن هوا و حرکت و سکونت و خوا

و بیداری و طعام و شراب و استغراق و اضماع
و اعراض نفسانی و اندر تدبیر حفظ صحت تدبیر
آن بسیار واجبست از بهر آنکه هر گاه که این بسیجا
فنان باشد که باید و چندان باشد که باید و آن
وقت که باید سبب تن درستی باشد و هر گاه که بر
علافت این باشد سبب بیماری گردد و ازین بسیجا
هم سبب نیست بمرگم نزدیکتر و با و ملازم تر و نه
او بدان محتاجتر از هوا از بهر آنکه قوام همه تن
سبب قوت طبعی و حیوانی و نفسانی و این
قوتها کار خویش نتواند کرد مگر بمیانجی روح
و مادت روح هواست که باید زدن و بیرون

۶
آورنده تراست و اگر چه هوا گرم و تراست این
هوا که نزدیک است باقیاس فراج روح و
حرارت عزیزی سرد است و این هوا که بدست
ما بحرارت عزیزی رسد و بار روح بیایند گرم شود
و بسوزد و اگر بدست زدن دیگر از روح جدا شود
فراج روح از اعتدال بگردد و هر گاه که بدست زدن
دیگر از روح جدا شود و هوای تازه اندر آید
مدد روح گردد و راحت تازه از آن هوا برود
رسد بدین سبب روح را از هوا راحتی و منفعتی
عظیم است و دلیل بر آنکه این هوا که نزدیک
است بقیاس با فراج روح سرد است

که هرگاه که اندر کرمار کری هوا را بنجیایم فکری
 هوا را بیاپیم از بهر آنکه این هوا که حماس پوست
 است و ساکن است اندر مدت سکون از
 پوست ما حرارتی یافته است و کیفیت آن
 همچون کیفیت پوست ماکشته و حس لمس را
 از فیزی که مانند او باشد فیه باشد و هرگاه که
 هوا را بنجیایند آن هوا که حماس پوست مات
 کم شود و هوای تازه حماس گردد و پوست ما
 از کیفیت آن از هوای تازه فیه یابد و بیاید و است
 که این هوا که نزدیک است هوای محض نیست
 و با بخار ما و دود ما و غیر آن آمیخته است و از هر

فیزی اثری نپذیرد و همچنین در هر فصلی از فصلها
 سال از طبع خویش بگردد و طبع آن فصل گیرد
 و بهترین آن باشد که هر فصلی بطبع خاصه خویش
 باشد و هرگاه که فصلهای سال از طبع خاصه خویش
 بگردد و سبب بیماریها گردد و بهترین هوا هوا
 باشد که از بخار دریا و دیگر آبها و بخار درختان
 و بخار بیشها و یا با بخار و درختان چون بید الخمر
 و کوز و چون بخار پالیز تره که در وی کرب و سبب
 و سبز و جوهر باشد و از بوی ادویه و گلخن و عفو
 دور باشد و در میان درختان باینوه و دیوار
 بند نباشد و از جانب شمال کشاده باشد و اندر

تابستان بخار ناک و اندر زمستان ناک نباشد
و کانش معتدل باشد و هوای گرم تن را لاغر
کند و روی زرد کند و تشنگی آرد و در اگر گرم کند
و قوتها را ضعیف گرداند و اندر رطوبتها فرونی
عقونیت پدید آرد و مردم سرد خراج و خداند
بیماری سرد را سود دارد و کلیل رطوبتها کند
مسام بکشد و هوای سرد اندر بیشتر عالمها مردم
تن درست را سود دارد و مایهها را غلیظ کند
و فرود آید بدین سبب اما بجا و جوامعها که تابند
و یکن ز کام و نزل بسیار افتد و مسام بسته شود
و سینه درشت گردد و هوای تر مردم لاغر را سود

دارد و پوست را نرم کند و هوای خشک ببرد
این باشد و هوای غلیظ هوایی باشد که در وی
سارکان خود اندر شهبایید نباشد و دم زدن
در وی بس خوش نباشد و هوای ناک تر یا نیکار
تر از هوای غلیظ باشد و هوای خانه که انتر
از هوای صحرا باشد و هر که که هوا بد شود و بجای
بد باد و بر این زمان وقت هوای خانه بهتر از هوای
صحرا باشد و هر گاه که هوا بد شود و بانه که کند بجای
عود و عنبر و کندر و مصطکی و صندل و سدر و
لادن و قسط و جوب سرد و جوب کز و بادام
ترخ سود دارد و اصلاح هوا باشد و هر که اندر

خانه و حوالی خانه پراکندن سود دارد و خانه
اگر اندکی انحراف در وی حل کرده باشند .
باب دوم اندر فضیلهای سال و تبیین
آن اما اندر فصل بهار مادیها که اندر زمستان
در تن گرد آمده باشد و فشرده پیش از آنکه بپزد
تابستان که آفت و منبسط گردد کم باید کرد و بدو
وجه و مآزل آنکه طعام لطیف و کمر خورند و
معدده را از طعام لطیف نیز بپزند و هر باید
پیش از طعام اندکی ریاضت کنند و از طعامهای
گرم و تر چون رشته و سماج و گوشت بسیار و
شراب و از طعامهای شور و تلخ پرهیز کنند و

دوم اگر استغراق کند تا ماده کمر شود و اولیتر
استغراقی در فصل بهار استغراق خون باشد
و اندر فصل تابستان ریاضت و تعلیل طعام
و شراب و جماع کمر باید کرد و آسودگی باید
کرد و شربت و غذا باید که میل نکند و داشته باشد
و کسانی که قی توانستنی باید کرد و خند بار و سهل
قوی شاید خورد آب میوه و آب لبلاب و خیار
شبهه و شراب گل و شراب بنفشه و سفوف بنفشه
کنایت کند **صفت سفوف** بکوبند بنفشه خشک
مقدار صفت در سم یاده در سم بکوبند و به پیرند
و با میخندان شکر سوده بپایزند و باب سرد بخورند

و فصل بابتان پران و خداوندان مزاج سرد را
 و بیماری سرد را سود دارد و در فصل خزان
 از گوشت صید و گوشت قدید و جماع و از هر
 خشکی افزاید دور باید بود و بشها بر امتلا رسیده
 نشاید خفتن و جایگاه خنک نشاید خفتن و از
 گرمای نیم روز و از خنکی باید از خود را نگاه باید
 داشت و اندر آب سرد نباید نشست و اندر آفتاب
 فصل استغفار بادوی مهمل کردن صواب باشد
 و قی نباید کرد و شراب کهن مخروب باید خورد
 و اندر فصل زمستان ریاضت بیشتر و غذا بیشتر باید
 و اگر زمستان طبع زمستانی ندارد و غذا با ندارد

باید و ریاضت بیشتر علی الجمله اندر زمستان استغفار
 و قلیه خشک و کباب و مانند آن خورد و هم
 با دار چینی و گریبا و غیر آن و از طعناها که تری
 نماید پرهیز باید کرد و شراب صرف باید خورد
 و هر که اندر زمستان بیمار شود زود تدبیر استغفار
 باید کرد و از بهر آنکه تا سبب قوی نباشد اندر
 زمستان عارضی پدید نیاید و استغفار اندر
 زمستان با سهال صوابتر باشد از آنکه بداری
 نشد **باب سوم** اندر تدبیر شهر و مسکن
 هر مسکنی که بلند تر و هوای آن و نیم آن خنک تر
 و خوشتر و دم زدنی در آن هوا آسان تر

و هر سکنی که شیب تر و هوای آن گرمتر و کوه تر
و نمای آن بدتر و دم زدن در وی ناخوشتر
و هر سکنی که از یک جانبش کوه باشد و از دیگر جانب
دریا هوای آن تر باشد و بارانها بسیار آید پس اگر
ریش آن صلب و خشک و کوه آن شک باشد نمر
کمر باشد و اگر کوه آن کل باشد و زمین آن است
تری آن زیاده کار تر باشد و اگر مزاج ولایت گرمتر
باشد عفو تنها و بیماریها عفوئی بسیار اند خاصه اگر
سکن اندر شیب باشد و اگر باین حالها جانب شمال
بسته باشد و دریا از جانب جنوب باشد و باد بیماری
اندر آن شهر بسیار باشد و سکنی که اندر میان شوره

و معدن گوگرد و نخل و مانند این باشد هوای آن
از اعتدال دور باشد و سکنها بر بیابانی درشت
و خشک باشد و سکن دریا تر باشد و بخارناک
و سکن کوهی خاصه اگر کوه متعادل مشرق باشد
هوا آن درست باشد و مردم قوی و دراز
عمر و درشت سخن باشند و سکنی که زمین آن
کل پاکیزه باشد و کوه و دریا از وی دور باشد
هوا آن خوش و معتدل باشد و سکنی که اندر
میان بلحا و در میان بیشه باشد به بود خاصه اگر
حرارت آبی و غیر آن بسیار توکد کند و سکنی که
بر ساحل دریا باشد هوای آن درست تر باشد

از جهت آنکه دریا عفو نت پذیرد و اگر نهاد شهر بد
افتاده باشد و کسی خواهد که ممکن خویش ر بنهاد
نیک تواند نهاد و این جانب باشد که خانه بلند
کند و همه خانه ها که در دی باشد روی بسوی
شرق کند و کند ز شمال در دی کشاده کند و چاه
سازد که شعاع آفتاب اندر بیشتر خانه ها در افتد
و سقف خانه بلند و در با فراخ و هموار کند .
باب چهارم اندر تدبیر عمارت پوشیدن
هر خانه که پوشند نخست خانه از تن کرم شود
پس مردم را کرمی بسیار تر از آن دهد که از تن و
کرمی پذیرد چون خانه پیمیش و پوشیسی و خانه

خانه را گویند که کرمی از تن مردم بسیار تر از آن پذیرد
که مردم را کرم کند چون خانه کتان و خانه نه میان
این و آن باشد و ابریشم از کتان کرم تر
و از نه خشکتر و خانه نرم خاصه آنچه برز دارد
تن را کرم کند خانه زیستان باشد و آنچه تن
باز گیرد و چون کتان و آنچه قصارت کار دارد
خانه تابستان باشد و خانه درشت تن را لاغر
کند و پوست را سخت کند و خانه نرم ضد این با
و همور و رو باه و مرغی پشت را کرم کند و پوست
بر فزاید کرم باشد و حرارت بنجاب کمتر از بره و
رو باه باشد و قاتم بنجاب نزد دیگر است و خوا

کتر از هر دو باشد و هر سه جانم بهاری و خزان است
و الله اعلم **باب پنجم در سرف غذا**
و تدبیر آن غذا اینک چیزی باشد که در وی هیچ دارو نباشد
چون تره و میوه و هر چه ازین نوع باشد اعنی از نوع
تره و میوه از اغدای دوائی گویند و ازین
نوع چیزها فریبسیل علاج نباید خورد و از هر که
هر چه لطیف گشته است خوراک بسوزاند و صفرا زیاده
کند و هر چه غلیظ است تری و بلغم افزاید لیکن غذا
نان یک پاکیزه باشد از کدیم افت ناریده و
گوشت پنجه شدت آسوده و شیرینیا که در خوردن خاص
باشد و بهتر و مانده تر میوه بعد از نیک انکور باد رسیده

باید و این که تمام رسیده باشد و آبکی که خواص عادت
باشد و در طب خوردن آن سخت نباشد و هر گاه
که غذای نیک اندر تن فصله بیدارد و زود استغراق
باید کرد و بطرقی که اسهل باشد و این عادت دارند
و هر گاه که از غذای دوائی چیزی خورده شود
بر عقب آن چیزی که ضد آن باشد باید خورد تا اثر
آن باز دارد و چنانکه اگر خیار و کاهو و کدو و مانند
این خورده شود از مغز آن ترسند معذاری
بهر و کند تا و نفع مانند این با آن باید رعایت
آن بخورند و اگر بر پیاز و کندا و مانند این
خورده باشد چیزی چون برک فوفه و کدو و کدو

و خیار بر عقب آن بخورد و اگر طعام غلیظ خورد
شود که از آن سده تولد کند خون هر سه و پاره
و نان فیلر و حلوائی شکسته فیزی که سده بکشد
و لطیف بود با انگار دارند چون ابهام و کبر
و زب بزرگ و پیاز و چغندر پنجه و بخار دل خوش
کرده و دیگر روز سکنجبین خورد و طعام اندک خورد
و اگر فیزی تیز و شور خورده شود بر عقب آن
فیزی نه و تغه خورد و خون خیار و کدو و مانند
این و تغه فیزی بود که طبعی قوی ندارد و اندر
زمستان گوشت خورد و بخنی و مانند این خورد
و هر گاه که شهوت صادق برید باید در طعام

خوردن تا فیر نباید کردن و جان باید که دست
از طعام باز گیرد که هنوز شهوت طعام باشد
و پس از آنکه طعام خورده باشد طعام دیگر
خوردن و سده را اگر آن کردن سخت بد باشد
و اگر بروزی چنین اتفاق افتد روز دیگر طعام
نباید خورد و ریاضتی بسیار کردن تا مشکلی پس
از آنکه از خواب بر خیزد اندکی جوارش معتدل
سواقی مزاج یا اندکی شراب صرف باید خورد
و اندر طعام خوردن ترتیب نگاه باید داشت
هر چه نماز کثر و لطیف تر و اسانتر و آسان بدنی با
نخست شور باید آشامید پس زید خوردن

پس گوشت و از پس ریاضت و رنج خرمای
 نازک چون شیر و ماهی تازه و مانند این شاید
 خوردن از بهر آنکه معده گرم شده باشد و
 خرمای نازک زود از معده گرم تباد شود
 و اخلاط را تباد کند و کسی را که غذای بی
 کوار و بدان اعتقاد نباید که از بهر آنکه بزور
 غلظت و بد تولد کند و بسیار شود و بسیار غذا
 باشد که انداز نوعی مغرت باشد و که وی بدان
 خورده باشد آن کرده را آن غذا باشد که در
 هیچ مغرت نباشد و بسیار کسان باشد که غذا اگر
 نیکو باشد ایشان را زیان دارد آن کسان از این طایفه

چنانچه باید کرد و چند گونه طعام مخالف اندر یک
 نوبت خوردن سخت بد باشد و مدت دراز
 اندر یک نوبت طعام بودن بد باشد از بهر آنکه
 قوه تخشیش منضم نبرد و قوه باز پسین از آن دور
 ماند و منضم با هموار افتد و بهترین نوبتها اندر
 طعام خوردن آنست که اندر دوز سه نوبت طعام
 خورد یک روز با دوازده شبگاه و دیگر روز نماز
 پیش و هر که یک روز دو بار طعام خوردن عادت
 دارد یکی بار باز آرد ضعیف شود و اگر یکبار
 عادت دارد پس دو بار خوردن ضعیف
 شود و کسلانی و استلایی تولد کند و کسی را که کند

کرم باشد بهتر آن باشد که با مدا چند لقمه نان یا
شراب عذره یا شراب انار یا شراب میو یا
شراب آلو یا مانند آن بخورد و پس بریاضت
مشغول شود و طعام باید که را کوزه خورد و اندک
اندک و چینی مردم را چون کشته کردند صفرا از
معه بسیار کرد و چون طعام خورد و طعام از
معه او تباه شود و هر گاه که حس تباه شدن
طعام یافت زود و طبع نرم باید که دباب کرم
یا شراب آلو یا مانند آن خوری و هر که از پس طعام
نخواهد خستین لقمی باید رفت با هسکی تا طعام از
فم معده فرود و دومی بخشد و هر که از رتبه سستی چون

طعام خورد کرم شود و یرا پندان طعام که کفایت
یکبار نشاید خورد بتغاریق باید خورد و هر که
ریاضت کمتر کند و مردم بر راقوت یافته
ضعیف باشد طعام کتر و لطیف تر باید خورد
و از جرم گوشت دست کشیده باید داشت
و برق قناعت و غذاوند صفرا از غذای سرد
و تر باید خورد چون ککب جو و قلیه خیار و ماش
مغز باگد و وکوک یعنی کاهو و ابامای ترش
چون غوربا و الوبا و زیره بایج و غذا با غذاوند
سودا اینست که بتری میل دارد و اندک مایه کرم
باشد چون رشته و اسفید با و شور با و گوشت

بره فربه و غایه مرغ نیم برشت و مرغ فربه و مرغ طوطا
 و بهر در را غذای لطیف و گرم باید خورد چون
 کبوتر آب و اسفید با نان خامه بگوشت گنجشک
 و کبک و تیز و گوشت آهو و ببط فربه و شتر
 او دار چینی باشد و زیره و کرویا و ستر و مرغ طوطا
 خامه قلیه اب گاه ستر و اندکی بر و کوز مغز
 و قلیه خشک از سرخی گوشت که سفیدی از وی
 جدا کرده باشد و روغن کوز بریان کرده یا
 روغن زیت و روغن مغز زرد آلو و غذای
 لطیف تندرستی بهتر نگاه دارد و حصول از آن
 کمتر فزاید و غذای غلیظ قوت پیش دهد و هر که

غذای غلیظ از بهر قوت خورد بر کوشکی صادق
 باید خورد و کمتر باید خورد و تانک منعم پذیرد
 و قوت فزاید و غذای خشک چون کاه
 و عدس و گوشت نمک سود شتوت طعام
 پیرا و لون بره تباہ کند و طبع خشک کند
 غذای جرب کسلانی آرد و کستی و ترشها
 اعراض پیری پدید آرد و غذای شور و تیز
 چشم را زیان دارد و مضرت ناکوار بدین گوشت
 و بسیار غذا است که اندر یک روز اندر یک روز
 دو بهم نشاید خوردن چون غوربا و دونه با
 و هیچ یک از پس آن مادرش و از پس آلود شستار

وزرد آلو نشاید خورد و سبکباج و غور با بام
شور و گوشت نمک سود نشاید خورد و کبوتر
بچه و سیر و پیاز و خردل همه با هم نشاید خورد
و گوشت نمک سود با سرکه و سیر نشاید خورد
و نشاید بخت و گوشت مرغ به جنوات نشاید پخت
و از پس ایسج میوه تر آب نج نشاید خورد و
ایکس و خربزه از پس یکدیگر نشاید خورد و
سیر و پیاز یکجای نشاید خورد و گوشت بریان
که از تنور بر آید نشاید پوشید و اگر پوشند
نشاید خورد و از بسیاری خوردن پیاز کلف
و سرگشتی تولد کند شیر و شراب اندر یک روز

خوردن

خوردن تفرس آرد و از پس فصد و حجامت
پنیرهای شور خوردن کرد و بهنق آرد و سرکه
در طریقی که مس و از زیر تر باشد نباید داشت و
ماهی تازه و شیر و پنیر تر و خای مرغ یکجای نشاید
خورد و با قلی و جنوات یکجای نشاید خورد -
باب ششم اندر تدبیر آب و اگر آب
خالص سرد و تراست و باشد که سبب نزدیکی
آتش و یا سبب گرمی هوا گرمی عارضی در
وی پدید آید بی آنکه فزونی ماوی بیامیزند و
بمخین سبب سردی هوا سردی عارضی گردد
بسیار که فزونی سرد با وی بیامیزند و هرگز آب

خشکی پذیرد و اگر آن وقت که بفرود و هرگز تری
فرونی پذیرد و از بهر آنکه ممکن نیست که آب تر شود
فعل قاضی آب تری کردن است و اگر گرمی
یا خشکی کند بسبب چیزی زمینی کند که با وی تری
یا بسبب کیفیت عارضی که از چیزی دیگر پذیرفته
باشد و آب باران تری فروتر از دیگر آبها کند
و باران زمستانی خالص تر از باران تابستانی
باشد از بهر آنکه حرارت آفتاب اندر زمستان
ضعیف باشد و بخارها غلیظ نتواند کشید و
بخارها سوخته و غبار مانا باشد و اگر باشد که
باشد و باران تابستانی بر فند باران زمستانی

باشد

باشد و باران بهاری میان این و آن باشد
و آب باران اگر چه سخت نیک باشد اما زود غش
شود و از بهر آنکه لطیف است و لطیف زود دارد
پذیرد و اگر بکوشند و بر عفن شود و بوی کاذب
نیک فرود باشد و برف که بر زمین پاک آمده
باشد فرتی نیست میان آنکه او را در آب افکند
و میان آنکه او را در آب را از بیرون بدو سرد
کند و آب سرد خداوند عصبها و بندها را از نیای
دارد و آب دریا و آب شور مردم را لاغر کند
و خداوند بیمارها را سرد و تر را و خداوند دریاها
و دلمها را سود دارد و اگر آب خوش را نیک

نمک در افکند و بجوشند بهجواب دریا باشد و منفعت
پدید آید و آب شور خوردن هم فواید آید که
و غارش آرد و سخت است اما کند پس طبع را خشک
کند و آب تلخ همیشه اسهال کند و آب تیره سد
و شک در کبد و شانه تولد کند و آب گرم را
بر سر معده آرد و نشسته را و سندی نه دهد و آب
بر دماغه الیه تن در ستان را سود دارد و معده
گرم را همچون کوارش باشد و دل گرم را بجای
هواس فک و بخار را از دماغ باز دارد و عفونتها
دفع کند و مکرر که خون تباه شود لیکن اگر آن
که ماده نخته شود زبان دارد و آب گرم غشی کشنی

آرد و اگر سخت گرم باشد یا دماغ را بسکند و قوی
را سود دارد و تشنگی کاوزه باطل کند و معده
بشوید و غذاوند نزل و مایه یویا را و در چشم
سود دارد و ادرار کند و حیض فرود آرد و
چاه و کاریز بقیاس آب جوی بد باشد و آب
جوی و آب چاه بهم نباید آمیخت و آب ایستاده
خاصه اگر در میان درختان ویتان باشد سخت
بد باشد و سپهر را بزرگ کند و همه افسار زبان
و باشد که با استغفار ادا کند و فصلها را بد بسیار
دارد و آبها را بد را به تدبیر با بصلح آوردن
و آسانتر و بهتر است که آب را با خاک پاکیزه

بیاینند و بخت است و بپزند و بنشاند و کترین آن
باشد که بپزند و بنشاند و آب غلیظ با شراب با
خورد یا با شیر و آب شور یا سرکه و سکنجبین و اگر
فبری قایض چون زرد و غریب و آب الاهی
در وی انگشت یک روز صفت آن باز دارد و
آب را که با شراب خورد یا با فبری خوب یا شیرین
باید خورد و آب تیره یا شیر باید خورد و ترایق که
ابران مخالف پیاز است فاعده سرکه پرورده
و با آب آیتاده هیچ فزیر کم نشاید خورد و آنجا که
آب اندک بود و روزگار کم بود از آب با سرکه بپزند
تشکی کمتر آرد و اگر تخم خرفه بکوبند و با سرکه بپزند

عاجت کمتر آید و بر سر طعام آب بسیار نشاید
خورد اگر کسی را صبر نباشد اندکی آب سرد بخورد
و هر چه سرد تر بود تشکی بهتر نشاند و صبر کردن
بر تشکی مطلوب و برود را سود دارد و خوردن
زبان دارد و آب خوردن نباشد و از پس کرنا
سخت به باشد و اگر کسی را از آب خوردن نباشد
صبر نباشد با شراب مزوج کند زبان کمتر آرد و در
زمستان این شراب که با آب مزوج کند و بنشاند
خورد گرم باید و اندر تابستان سرد و آب خوردن
شب که از خواب بیدار شود زبان دارد و فاعده که
اگر حاجت صادق نباشد و یکن محذور را زبانی

زبان کمتر دارد و از پس طعام گرم آب سرد زبان
 دارد و اگر چاره نباشد حتی در دهن نگاه دارد
 پس فرو برد و اگر تشنگی کاذبه جلوه کند صبر باید کرد
 و تحقیق تا طبیعت اندر خواب آن ماده بدر آید
 تشنگی می آرد و ببرد و تحلیل کند و اگر تشنگی کاذبه
 آب فوزه شود و تشنگی زیادت از بهر آنکه ماده
 مدت یابد و قوی تر شود و تخم بادیان و آب بادیان
 تشنگی زایل کند باذن الله **باب هفتم**
 اندر تدبیر شراب اگر چه در دین اسلام شراب را
 حرام کرده است لیکن چون در ملل مافیه مباح بوده
 طبیبان آن میطلبند و از آنجا که طریقی طلب است

واجب دیدن شغفت و مغرت آن باز نمودن اما
 منافع شراب آنست که خراج و حرارت آن شتاب
 حرارت غریزیت که تن مردم بدان زنده است
 بدین سبب حرارت غریزی بنمیزاید و طعام را منضم کند
 و غلظتها را خام را پیرازد و بگذراند بعضی باسهال
 و بعضی به بول و بعضی به عرق و بعضی به قی و بعضی
 کند و بدین سبب است که هر که شراب خوردن عادت
 کرد هر گاه که دست از آن کوتاه کند منضم او تباه
 گردد و حرارت ضعیف شود و قوت اندامها
 او کمزور گردد و غلظتها که بر قی و اسهال
 و ادرار و قی دفع شدی اندر تن او بماند و بسیار

کرده و بیماری کوناگون تولید کند و منافع
دیگر آنست که زک روی را برافروزد و قوت
روح و قوت اندامها را مدد کند و رکهارا از
افراط بد بشوید و شهوت کلی یزد و قوت
سدما بکشد و رکهارا فراخ کند و غذا به تن
برساند و بدین سبب مافرا فریب کند و خواب
خوش آرد و پا ز هر زهرهای سردست چون
ایفون و سوکران و مانند این و کژدم زده را
شراب گرم کرده قوی سود آرد و این منفعتها
انگاه بود که بوقت و با اندازه باشد و هرگاه که
از اندازه بگذرد همه مغرت باشد از هر که منفع

بزرگ اند شراب آنست که حرارت غری را مدد
کند و هرگاه که بسیار خورند حرارت غری را ^{ضعیف}
گرداند از بهر آنکه شراب حرارت غری را غذا است
و هم غذا پذیرنده و انگاه قوی باشد که غذا با غذا
قوت او باشد و چون غذا افزون شود قوت
باخم و عاذیه از تصرف کردن اندران عاقلانند
و چون این دو قوت عاقل شوند تا چار غذا پذیرنده
ضعیف شود و حال حرارت غری با شراب
بسیار همچون آتش اندک بود که بنرم بسیار بود
نند تا آتش اندک از فروزایند بنرم بسیار
عاقلانند و فروبرد حرارت غری نیز از انهم شراب

بسیار عافیت آورد و ضعیف گردد و بدین سبب است
که هرگاه که اخلاط کتبییم مغایرات باشد که اندر میان
شراب بپزند از بهر آنکه شراب زود با خون بپزند
و هرگاه که بسیار شود و در رگها و اندامها چون بکر
و شش و دل بر شود و هواد را که مدد در وقت
گذراند در حال بمغایرات فرمید و این معنی را
شرح نماید در کتاب ذخیره خوارز شاهی یاد کرده است
و منتهای دیگر چون دسواس و باله و یاف و غلت
و کند نمی و رای نامصواب و غیره کی چشم و تباه شد
عاستها و ترسیدن در خواب و بیداری بی سببی و
دخاقت و در عشته و تنوس و فالج و سرسام و دیان

و دیان

۷۷
و دیوانگی و تبهای محرقه و استسقا و چکنوکی تولد
این علتهای در کتاب ذخیره یاد کرده اند است و
بعضی مردمان باشند که هرگاه که قد های بزرگ
خورند و درست شوند و اگر قد های کوچک خورند
زودست شوند از بهر آنکه معده و بکرا ایشان گرم
باشد و از قد بزرگ بخار برتواند انگشت بدین
سبب زود از اینها شراب دماغ متلی گردد و زود
ست شوند و بیاید و انت که محو در شراب بنمید
در رقیق موافق تر باشد و اگر شراب قوی را
بکیده کتد رقیق شود و بجای آب باشد خاصه اگر
مزوج باشد و شراب زرد قوی تر و هر چه در

قوی تر پرازا در طوبیاز شاید و شراب سیاه غذا
 پیش دهد یکن حرارت او کمتر از حرارت شراب
 بود خاصه شرابی که زنگ آتش دارد و شرابی که طعم
 و بوی او ضعیف باشد محو و زائید یکن از مصلحت
 ایرپرون شود و شراب خوشبوی را ریگانی گویند
 خداوند خفغان و غشی را موافق بود و شراب نام
 خوشبوی دماغ را زیان دارد اعلاط بد مزاج را
 شیرین فریب کند و او از صافی کند یکن سده کند
 بکتری رکنا بک و دیر کوار و جگر و پیر ز را زیان دارد
 و شراب تلخ رود کوار و دوسده بکشد و غلط طبعی
 را لطیف گرداند و شراب رقیق زود تر بر کما بگذرد

و دماغ رسد و زود دست کند و او را بر شیر کند و
 شراب خام با جویده راستی و شیماری رود
 باشد و نشاط زیاده کند و خون را صافی کند یکن
 بوی دهن از مداومت او با خوش شود و دماغ را
 نرمی فراید شراب جویده آنچه تلخ باشد کوار بده
 تر باشد و شیماری از وی دیر باشد و غمخشی قوی
 باشد و نشاط او بمحو نشاط شراب خام باشد و شراب
 جویده شیرین شک و در یک اندر کرده و شانه
 بیدارد و باشد که با استسقا ادا کند و شراب
 سوزی را رطوبت و حرارت کمتر از شراب انکوری
 باشد و غذا کمتر دهد و تلخ کند و کسانی را که مزاج

ایشان سرد و خشک بود شاید و انواع شراب
که از برنج و گاو ریس و غیر آن کنند آزا از جمله شراب
نمیشوند و منفعت شراب از آن نیاید چرا که دماغ
مغلی کند و شراب کهن را حکم دارد و باشد و شراب
نارسیده بگردانیدن دارد و باشد که با سهال کبد
کند و هر که از گرمی شراب ترسد غذا از غوره و
ریواج و مانند آن باید سافت و نقل انار در شراب
ترنج و هر که شراب خورد و صداع آورد نقل آبی
و انار باید کرد و اندر میان هر دو شراب از که
مایه آب سرد خوردن تا قوت شراب از دماغ
باز دارد و هر که امده گرم و ضعیف باشد نقل

ب آلاس و آبی ترشش کند و اگر معده سرد باشد
نقل مکنون و سعد و قزقل و پوست تیج کند
و کسی را که در میان شراب قی و منشی گشتن رنج دارد
نقل زیره و نمک کند و پوست پسته که بر ظاهر معال
اوست اندر دمان بکار دارد و می خورد و شراب
نماشتد دماغ و عصبها را زیان دارد و تشنج آورد و
خود را بلی کند و سستی متواتر فراج بگرد و دماغ باده
و بیماریهای عصبها آورد و هم سکت و بمغاجات
مردن باشد و کودک نارسیده را شراب زیان
دارد و حرارت قوت عزیزی را تحلیل کند کسی را
خواهد از سستی زود بیمار شود سر که آب یا نیزه

مقدار بسیار بکوزد و دوزخ و برف کدافتد نوزاد
و کافور و صندل می بوید و روغن و سرکه و گلاب
بر میزند و کسی خواهد که مست شود تا معنوی را عکس
کند بزرگ اینچ و قشور پیر روح یعنی عرق نعناع اندازد
پنجاه تا آب سرخ شود با شراب بیا میرد و بدید و
هر که خواهد که شراب بسیار خورد و در دست شود
اگر محو و ریاضت آب تاک دز که اکنون سفید باشد
و آب انار ترش از هر یکی ده درم و سرکه پنجه درم
بیا میرد و یک دقیقه بدهند و اگر مبرود باشد سداب
خشت و زیره و نمک همه برابر بکوبند و آب بر
جگانه و بر شند و قرص کنند و خشک کنند پس هر

ساعتی دمان بدان خشک میکند باب
هشتم اندر تدبیر خواب و بیداری بدانکه بهترین
وقتی خواب را آن وقت است که طعام از فم میزد
و رو کند شده باشد و در قعر معده افتاده و وقت
باشم در آن تصرف تمام کرده و معده خالی خفتن
هم زیان دارد و حرارت عزیزی را ضعیف گرداند
و تن لاغر کند و خواب روز بیمار بهار طوبی و
نزال آرد و غاصد اندر رستان و رنگ روی را بیا
کند و تن راست کند و کسلانی و سقوط شهوت
آرد و زیان کارترین چیزی خداوند مزاج برده
بسیار خفتن است و کسانی که بروز بسیار خفتن عادت

کرده باشند بتدریج اذان عادت باز بایست
و خواب روز بجای خواب شب ناپسندیده است
روی زرد کند و وقت خفتن تخت بر پهلوی راست
باید خفت یک زمان پس بر پهلوی چپ و شکم را
گرم باید داشت و چربی گرم چون سمور یا مانند آن
بر شکم باید پوشید و اگر بر شکم خنجر و آب باشد تا
حرارت جمع شود و طعام را نیک مضغ کند و بخت
باز خفتن نیک زبان دارد از بهر آنکه فضلهای
دماغی که مغذیان سوی پیش است چون منی و کام
سوی سر میل کند بسینه و عصبها فرو داید نزله و سل
و در عصبها و فالج و درد پشت تولد کند و از آنکه

در دماغ بماند کابوس و صرع و سکت تولد کند و
بجوابی و شب خفتن کوهر دماغ را کم کند و طعام
و شراب خام و ناکواریده بماند و قوت را ساقط
کند و خواب با مدادان زبان دارد و بکم اگر اندر
غذا مضغ یافته باشد و معده عالی کشته بچنان باشد
که کسی بر کشتگی و او را بپوسته و هموار که معتدل
باشد چون او از آب و او از آسما که سخت نزدیک
باشد خواب آرد و ماندگی در پنج نبرد و مالیدن
بسیار و شراب مخمر و خواب آرد و کسانی را که از
بجوابی رنج باشد گذارند که یک کند و چشم فراز کند و
اذک مایه غنودنی که باشد باز دارد تا مامزه شود

و پیش او جماعتی بنیست و سمر با گویند و کتاب خوانند
 تا ملول گردد پس ناگاه از پیش او بر فیروز و جواد
 بردارند در حال کسب **باب** **نهم** اندر حرکت
 و سکون بدانکه از بهر آنکه عوارث عجزی از بسببهای
 بیرونی و اندرونی اثرهای پذیرد و اندک اندک
 به تحلیل فرومیشود حاجت که عوض آن باز آید
 و از آمدن وی دهند هم از گوهر آن و هر عوارثی که از
 اندرون یا بیرون بتی رسد همه غریبت و از گوهر آن
 نیست و عوارثی که مدد آنرا شاید و آن گوهر است چنانچه
 نیست که از حرکت اندامها فیروز از بهر آنکه چون مردم حرکت
 کنند اندامهای او گرم شود و عوارث عجزی را بر افروزد و

و مددی یابد هم از گوهر خویش و این حرکت ریاضت
 ریاضت گویند و اصل بزرگ اندر تدبیر حفظ ریاضت
 است از بهر آنکه ریاضت عوارث عجزی را بر افروزد
 و فضل هر روز که در تن بماند تحلیل دفع کند و بهر
 وقتی ریاضت را آن باشد که طعام مضاعف شده باشد
 و طبع اجابت کرده و روده از فضل طعام خالی
 گشته و سخت که تدبیر ریاضت خواهد کرد و بفرماید
 تا ویرا بماند مایه نرم و بتدریج سخت نرم می
 ماند تا با فرسخت بماند پس ریاضت مشغول گردد
 و چون از ریاضت فارغ شود دیگر باره ویرا بماند
 مایه نرم و بتدریج سخت نرم می ماند تا با فرسخت

مانند پس بر ریاضت مشغول گردد و در میان این
 ماییدن دوم چند بار انداختن خورشید بکشد و عصبها
 دراز کند و نفس باز گیرد چند آنکه تواند تا فضلها که بر ریاضت
 دفع نشده باشد بدین طریق دفع شود و در ریاضت
 چندان باید کرد که رنگ روی از رفته شود و حرکت
 بنشاط می تواند کرد و هر گاه که ماندگی پدید خواهد آمد
 و خون آمدن گیرد از ریاضت باز ایستد و ریاضت
 بر کمر سنگی زیان دارد و انواع ماندگیها که از ریاضت
 و غیر آن پدید آید سه نوع است قرونی و تمدنی و دور
 که دوری گفته اند نوعی دیگر است از افشانی گوشتها
 قرونی ماندگی باشد که اگر دست برده بپزند یا بگوشتی که

الی باید چنانکه از قروح بماند و سبب فضل رقیق باشد
 و بسیار و حرارت قوی که اندامها را گرم کند و گوشت
 پدید را بگذارد و اندر نواحی پوست پراکنده کند و اگر
 این فضل زیاده تر باشد سرما اندر پشت می یابد
 و اگر گشت بسیار باشد لرزه و تب تولید کند **علامت**
 از آفتاب زدن نشستن باشد و ماییدن نرم بر و خفا
 کشانیده چون روغن بایون و روغن شست و روغن
 خلی و کرمانه قاتر و طعام پیری لطیف باید خورد
 فروج که باب عوز و قلمک و کشک جوخته باشند
 و چون قند کدو و اسفنج و ماش مقشر و ماندگی **مدی**
 بخان باشد که مردم بپزند که اندامهای ایشان کشیده

و استلا و حار تنی می یابد اندر همه رکها و بند تا حرکت
 نیز به شواری تواند کرد و بسبب آن فضل باشد
 که اندر عضلها مانده باشد یا بادوی **علاج آن**
 که مابیه و آب زن و روغن که در علاج قروحی یابد
 کرده آمد و اگر این مانده که از ریاضت تولد کرده
 باشد از استغراغ چاره نباشد **و مانده کی** می نویسد
 که تن کرم باشد و رکها و عضلها متلی و اگر دست بر
 نهند المی یابد چنانکه عضوی اما سیده باشد و بسبب
 این همچون بسبب ممدوی باشد علاج آن به سه چیز
 تمام شود و استلا را با استغراغ و کم خوردن زایل
 کند و حار تن را بر نهایی فک یکس دهند و استوی

عضلها و الم را بکر مابیه و آب زن و روغنهای
 کتد و استایش کزینند **و مانده کی** قشقی خیابان باشد
 که مردم بپزند که اندر اندامهای او فکلی است
 و بسبب آن رنجی باشد که عرق بسیار کند یا در هوای
 سخت کرم سفید و رنج در روزه و کم خوردن اتفاق
 افتاده باشد **علاج آن** که مابیه و روغن مایه
 و شربت ککاب و روغن بادام و شکو و ککاب
 استغراغ و طعام پاجیه اندر ککاب پنجه و فروج و مایه
 آن **باب دهم** اندر تدبیر استغراغ بداند و مایه
 سهل یابد دانست که مردم تذرت را و کوه و کوه
 و مردم پرا و مردم فک اندام و لاغرا و کسی را که کوه

عضلهای شکم او اندک باشد و کسی را که قوت ضعیف
باشد و کسی را عضلهای زبان ضعیف باشد و کسی را
که معده یا دل ضعیف باشد و این کسی باشد که اندر
سخن گفتن بجای حرف سین تا گوید و کسی که خون
در تن او بسیار تر از طلهای دیگر باشد این چیزین
کوه را که یاد کرده آمد داروی سهل شاید خورد
و نیز اندر فصل که ماده سه ما شاید خورد و خاصه اندر
فصل که بابیت روز پیش از بر آمدن شری یانی
و بیت روز پس از بر آمدن او پیکس نه داروی
سهل باید خورد و نه ضد شاید کرد و نه مجامع الا
که ضرورتی باشد سخت ضد کتد و شرطی تیکس و ایچ

بجای

بجای آوردن و مباشرت نیز نباید کرد و خاصه اندر
ایام با حور و اول با حور اول نوزدهم روز باشد
از ماه تموز و کسی را که شادی بزرگ یا غمی بزرگ
باشد یا و همی و اندک بزرگ دارد شاید خورد
و بسیار خوردن داروی سهل عادت ناپسندید
است تن را ضعیف کند و کسی را که داروی سهل
خوردن از موده نباشد طیب شاید که او را داد
آمد و صواب آن باشد که بعد از نای لطیف و آن
تبر او کند تا اگر چاره نبود داروی لطیف ده و
دوم فکشت مزاج را داروی نرم و لذت بخش و شیرین
اسهال کند که داروی تیز و دارو خوار باید که تن

سند دار و خوردن کند تا مقصود حاصل شود
لی مغرت و این چنان باشد که چند روزی پری
که افشار ضعیف کند کوز و معده را مراعات
کند و کزهای دار و کشاده و طبع را نرم کند و
غلط را بپزند انگاه سهل خورد و آن ساعت که
سهل خورد و طعام باید که هضم شده باشد و هنوز
شوت طعام پدید نیامده و دار و سخت شیرین
نباید تا معده از این مومن غذا قبول نکند و بهضم
آن مشغول نشود و خفتن پس از آنکه دار و خورده
باشد شاید و اگر دار و قوی باشد و پیش از آنکه
دار و در کار آید بخشد دار و بهتر کار کند و دار و

در کار آید اگر بخشد باقی فعل دار و باطل شود و اگر
دار و نرم و لطیف باشد و پیش از آنکه در کار
آید بخشد کار کند یا کمتر کند و آب گرم خورد و ن
بس از دار و ی مطبوع قوت دار و را ضعیف
کند و اگر بس جهای قوی در کار کردن آن
تغییری باشد آب گرم شور و لیه تا آزاد شود و دفع
کند و اگر یکدم معطلی سوده یا اندکی سکر کوز و دار
یاری تمام و بد و زود دفع کند و ما دار و تمام
کار کند طعام و شراب نباید خورد و اگر معده
منغری باشد و صبر کردن احتمال نکند پیش از
دار و بزمانی اندک چند لقمه اندر شراب شریک

بدهند یا شربت کشکاب یا آب انار و اگر کسی را
بعضد و اسهال عاجت افتد نگاه باید کرد اگر
افلاط کرم است نخت فصد باید کرد و اگر افلاط
بلغمی است نخت مهمل باید داد و اگر کسی را داروگاه
نکند و تاسه و بی آرامی و تمد و اندر اعضا بید
آید شیانفی یا حقنه بکار باید داشت یا دوشمال
مسکلی سوده یا شکراذر آب کرم باید داد تا مادا
را دفع کند و اگر در کما تمکلی گردد و چشمها بیرون
نیز درک باید زد و بسیار باشد که آنی و سب
غشیانی که از دارو باشد زایل کند و دارو در کار
آید و اگر نیز این اعراض بدقولند نکند چون اجابت

بنوقت فصد باید کرد و اگر چه پس دو روز و سه
روز باشد و هر گاه که دارو کار تمام نکند و تن
از آن ماده که معصود باشد پاک نکند که مایه به
کار باید داشت چند روز تا ماده که بجانب رود
بیل کرده است برق دفع شود و باید از مواد
اگر از کما بدلت می یا بد نشان آن باشد که ماز
دفع میشود و اگر لذت نمی یابد و تاسه در وی
دید آید در حال بیرون باید آمد و بشربت و بعد از
بیک موافق تدبیر کرد و چون از دارو فارغ
شود از همه چیزها که احوال مردم بگرداند چون
شادی بزرگ و غمی بزرگ و چون جماع و خشم عظیم

و مانند آن خود را دور باید داشت و طعام اندک
و لطیف باید خورد و پیش از طعام در طوب و
برود راغت ارشاد باید خورد و اندر جلاب
و محرور و صفراوی اسهول و معتدل مزاج را
نیم شا پیسم و اگر کسی سخت محرور باشد اسهول
بروغن کل چوب کتد پس اندر جلاب کتد و کسی
که سخت برود باشد ف ارشاد بروغن ریت
چوب کتد و شراب خوردن مس از دارویم
باشد که تب آرد و اضطرابی بدید آید و اگر دارو
سهل اسهال فرون از اندازد کند شیر تازه دهند
تا تیزی و قوت دارد و از اسهال باز دارد و اگر تخم

مان الحل اندر نیز بکوشاند و بدیند در حال
باز دارد و اگر تب آمده باشد اسهول و کل
ارنی و صمغ عربی بروغن کل چوب کتد یا شراب
آبی یا شراب مورد دانه بدیند و تر یا قناری
و خلونیا اسهال باز دارد و هرگاه که اسهال
خندان شود که فواق بدید آید اسهول چوب
کرده بروغن کل باب سرد بدیند و اطراف
ببندند و عطسه آرند و خلونیا دهند و ابل تخم
و ملوک را و کسانی که دارد و شوار خوردند تپیر
لطیف باید ساخت اما فداوند معده ضعیف
و گرم را که با ستر اخی حاجت افتد کبره مسقونیا

یک شربت و اندر جلاب خام مل کتد و آبی
 یاسیب ترش و شیرین پاره کتد و پس بکارد
 یازند و اندر جلاب نهند یک شب تا ازین
 جلاب حتی در خورد و آن آبی بر چید و جلاب
 بدو دهند و آن جلاب بکدارند مغرت سقمونیا
 نباشد و غره ندهد و اگر مقدار سقمونیا زیاد
 از یک شربت باشد صواب باشد و اگر با شکر
 صغرا و رطوبت عاقبت افتد تر بد سفید تر آید
 و نیم کوفته بگیرند یکدم و یا بیشتر بحسب طبع و وقت
 دارد و غوار و اندر صد درم آب بکوشانند تا به
 نیم باز آید و پیالایند و مقدار عاقبت سقمونیا

درین آب مل کتد و مقدار شکر سوده در وی
 پس آبی یا سیب پاره کرده و ازده در افکند و
 یک شب نهند و باید ادا آن آبی یا سیب بدهند
 حاصل آید **صفت مطبوعی** که غذا و غذای را
 سود دارد و بکیرد بخت خشک سج درم اندر نیم
 آب بکوشانند تا به نیمی باز آید و بیت درم بر
 خشت با ترنجبین در وی مل کتد و پیالایند این
 یک شربت باشد **صفت حبس لطیف** بکیرد بخت
 خشک دو درم رب السوس یک درم عسل
 بخار خیزد اگر در دو بدن برشند و بکشد
 باب یازدهم اندر تدبیر استسواغ

باید وی قی کسانی را که بسته تنگ و از گشت
برهنه باشد و کردن دراز و چرخه ظاهر و بیرون
انده باشد و کسانی را که اندر سینه بیماری بود قی
نسیاید کردن و کسانی را که دماغ و اعصاب ضعیف
باشد و کسانی را که سخت فربه باشد و از وی سهل
اولیه از قی باشد اما منفعت قی آنست که همه بیماریها
و درد را که فرو سوزی یافت سود دارد و معده
پاک کند و از زونا چون کل و مانند آن زایل کند
و از روی طعام بدید کند خداوند برقان و رطوبت
و غلج و نفوس و مایه نیا و قوت بار اسود دارد
و خداوند بیدام و کسانی را که بد زنگ و زرد روی

باشد

باشد سود دارد و کسانی را که از وی سهل
خورند قی و غشیاں آورد اگر پیش از دارو برسد
روز قی کند چون دارو خورد قی و غشیاں نباشد
اما منفعت قی آنست که معده را از بوی کند تا اظط
روی بد و آورد و دندانها و بیماری چشم و سینه
را زایل دارد پس اگر قی باندازه وقت حاجت
کند گران کوش و سر زایل کند و چشم را روشن کند
و از بهر قی کردن چند کوزه طعام و شراب مختلف
خورد تا مقصود تمام بجاصل آید و چون طعام
و شراب خورده آید بکیر نماند جبر باید کرد تا
انطاط که مقصود است با طعام بیایند و کسی را

که دشوار افتد سه روز پیش از قی سه روز یک
وقته روغن بتر با یک وقته شراب صرف نمایند
و بکوزد و هر روز اندر کرم مایه شود و روغن
اندر ماله و شور با نای خوب خورد و طعامهای
کوناگون و اگر هوا سرد باشد خانه گرم کند و
یا اندر کرم مایه قی کند و در وقت قی کردن رفا
بر چشم بندد و راست بنشیند و چون خارج شود
چشم و روی بآب سرد میسویید و دهان بآب
گرم و چند بار غرغره کند بگلنگبین یا آب گامه و بهر
روز کار قی کردن میان تابستان و در طرب
قی پس از ریاضت کند و پیش از طعام و محو

پس از طعام و شراب و کسی که خواهد معده او
زبون نشود معده را کند و دهان شسته باشد و
غرغره کرده مقدار یک شغال مصطکی سوده با
انگلی شکر یا بی شکر با آب سبب بکوزد اما دانه
که روی به معده آرد باز دارد و باقی فضل که
در معده باشد بپایان امعاء دفع کند و کلشک و
اطخیل کوچک پمین سود دارد و اگر از داروهای
قی سورش اندر معده نولد کند شور بای خوب
از ازیلی کند خاصه شور بای مرغ فربه و اگر قی
بدراید جوعه جوعه آب گرم خورد و عطسه قی آرد
و اگر در سینه و پهلو درد و عتدی پدید آید

بروغن بنفشه و بابونه بمالند و باب کرم تکیده
کشد و تکیده آن باشد که جان کشته که شانه گاویا
ماند آن پری پاک کرده شسته رایت کرم کند و
بر آن موضع می نهند و داروهای قوی آنچه در خطا
اینست **نسخه** بکیر نه تخم رتب دو درم تخم شبت یک
درم بوره نان بریان چهار دانگ به بکوبند و
و با اگین برشته و پیش از طعام بخورند این
یک شربت باشد و رتب پاره پاره کشد مقدار
دو درم و اندر عصاره نهند و قوت و بر هر روزی آنرا
نمک پراگندیس مقدار یک سکنجبین علی بر سر آن
کشد و یک شبت بنهند دیگر روز پیش از طعام آن

رتب و آن سکنجبین بخورند و تدبیر قوی کنند و پیاز
بر که دو یا سه در میان طعام بخورند یا مایه قوی
آرد فطاح کرم با آب شبت و با مارا غسل بخورند
قوی آرد **باب** دوازدهم اندر تدبیر **فصد**
و نبات فصد استغراغیت کلی از هر آنکه درک
بر افلاط خونست بدین سبب هر گاه که فصد
کرده شود از هر غلطی قوی کم شود و فصد را اشتغال
کلی بدین سبب گویند و فصد است که در
رک کشاده شود زنگ و قوام و قوت خون
بدون آمدن می تواند دید و چنانکه مصلحت باشد بر
نوان کرد آنکه یا بسیار و داروی سهل یا داروی

قی اگر تعقیقه کند آن تعقیقه مایه وی دیگر تدارک نتوان
 کرد و خطرناک باشد و اگر اخطا کند بازداشتن
 و شوار باشد بدین سبب فضیلت هیچ استفراغ
 به قصد زرد منافع چون درین بسیار است آنکه از
 چاره نیت اینها مخفی یاد کرده آمد و آن آنست که
 معلوم است که بزرگرم است و معدن قوت طبیعی
 و معنوی از آن بهره یابد و بدان پرورده شود و در
 حرارت عزیزی نیز خونت و خون از اینها تن مرسان
 و بدین سبب است که هرگاه خون لطیف تر باشد و در
 ضعف قوت و غشی تولد کند و منفعت بزرگتر است
 که بزرگ از بزرگ بدین پیوسته است و فیصلی تمام

از خون بدل میرساند و آن خون اندر دل قوت
 حیوانی کرده و مرکب خون شراین باشد و اندر
 همه شریایها برود و قوت حیوانی بهمه تن برساند
 و بدین سبب است که هرگاه که خون از شریایها
 بیرون رود قوت حیوانی باطل گردد و مردم
 هلاک شوند و کمترین منافع خون آنست که پیوسته
 زبکین و تازه و بار و نوق دارد از بهر این منافع
 جمعی از مستعدمان خون بیرون کردن به هیچ حال
 روانداشته اند و آن رای خطاست از بهر آنکه منفعت
 خون آن وقت باشد که مقدار خون اندر تن چندان
 باشد که باید و مزاج انجمن که باید هرگاه که مقدار

آن بیشتر شود یا نزاج آن بکردد و تا طبیعی شود
سبب بیمار بها شود و زایل کردن حال طبیعی
شود واجبست و غدیری خواسته اند و گفته که
هر گاه که غذا از بیمار باز گرفته اند یا چیزی نافع
و اندک داده شود هم مقدار خون و هم نزاج آن
با قعدال باز آید و پرون کردن خون حاجت نیاید
جواب آن گویم اگر چه این تدبیر صوابست مدتی و
مهلتي باید تا غرض حاصل آید و اینجا ایمن نتوان
بود که افت پیش دستی کند مهلت نبود پس بفرست
مقداری خون کم باید کرد و صواب باشد که اندر
چنین حال هر سه تدبیر کرده شود غذا و نافع اندک

دادن و مقدار خون بد پرون کردن تا غرض
حاصل آید و اندر حال پرون کردن خون اعتدال
بر قوت و بر حال دل باید کرد و این از بعض
نوان دانست و او نیز اگر طیب در حال قعد
دست بر بعض دارد تا هر گاه که تبخیر و ضعف
بید آید در حال ببندند و هر گاه که سبب قعد
تبا سی خون باشد تا رنگ و قوام آن نکرده و تا
بست مکرر که اثر ضعف بید آید و هر گاه که سبب قعد
بسیاری خون باشد تا قوت پرون آمدن کمتر
نشود نباید بست مگر که اثر ضعفی بید آید و هر گاه
که سبب قعد اما سی باشد که تا رنگ خون نکرده

نباید بست بقراط بدین سبب میگوید که اندر شو
 رک با سلیق باید زد و تا رنگ خون نکرده و بنا
 بست مکرر بد و سبب یکی آنکه ضعف بید آید
 دوم آنکه اماس قوی باشد و رنگ خون دیگر
 و سیم باشد که ضعف بید آید از بهر آنکه اماس گرم
 بزرگ که ز مای خون بسته باشد و خون را اندران
 موضع باز داشته و بد شواری پروان تواند آمد
 دوم خورد و لاغور اگر در معده صفرا تولید کند
 را که سام کشاده باشد و کسی را که خم معده ضعیف
 باشد و کسی را که خم معده قوی باشد از غشی
 نگاه باید داشت طیب باید که دست بر نبض را

تا چون اثر تغییر بد آید در حال بزند و در حال
 خون آمدن غشی کمتر افتد بیشتر پس از آن افتد که
 رک بسته باشد و قی کردن پیش از قصد غشی باز
 خامه کسی را که در معده او صفرا تولید کند و خم معده
 ضعیف باشد و اگر اندر حال غشی قی افتد غشی را ابل
 شود بقوت باز آید و تدبیر باز داشتن از غشی آن
 باشد که پیش از قصد بزمانی اندک مایه آب انار
 یا شراب سیب ترش یا شراب آبی ترش یا شراب
 خوره یا ماته آن فیری و بهر دو را پیش از قصد ترا
 شراب پودنه دهند یا میبه یا علابی که انار و بهر دو
 نخته باشد و مقصود را به پشت باز خفته قصد کند

و هم بران شکل باشد تا بفون چند آنکه باید پروان
 کتد یا کمتر از قدر حاجت و بهیچ حال اهراف نکند
 و از پس فصد گوشت آب دهند و فضا و باد که
 نافه شک و آلت که قی بدان توان کرد چون پر
 مرغ و مانند آن حاضر دارد و دود و ارمسک نیز
 حاضر دارد تا اگر غشی افتد فی الحال پر مرغ فرو
 کند و قی انگذ و شک بپواید و دود ارمسک
 در جلاب یا در آب نار حل کند و بخلق اندر چکاند
 و کسی را که تب آید در میان تب و روز نوبت
 رک بناید زد تخت در دساکن باید کرد و بی رک
 زدن از بهر آنکه در داء عطارا سوی خویش کشد

زدن عطارا سوی پروان کشد نوازعت میان
 این هر دو کشیدن بدید آید و اضطراب و شورید
 و ضعف تو که کند و اندر تابستان روزی رک
 باید زد که هوا خوش باشد و اندر ساعت نخستین
 از روز خاصه مردم محروم را و اندر تدبیر استغفار
 باروی سهل یا دکرده آمده است که کدام روز
 از فصل کرمانه سهل شاید خورد و نه فصد شاید
 کرد آن معنی اندرین باب نیز نگاه باید داشت
 و آن روز که رک زنند دیگر روز طعام کمر و لطیفتر
 باید خورد و غیری صغیران باید خورد و خاصه محروم
 در جلاطی که قوت بسیار دهد چون کباب و غلبه

خشک و مانند آن بناید خورد و از بهر دو کار یکی اگر
 مقصود از قصد باز گرفتن قوت خون باشد
 طعام قوی معصوم باطل کند و دیگر اگر آن روز
 که قصد قوت معده و دیگر قوت اندامها هر چنان
 ضعیف شوند و قوتها قوی باید تا طعام قوی
 را هضم کند و چون قوت ضعیف شده باشد
 طعام قوی خورده شود هضم در باشد و غلط
 به تولد کند و در حال کرانی و کسلانی آرد و از پس
 قی و اسهال و جماع و از پس پنجهایی و رنج و تا
 کواریدن طعام و از پس هضم و از پس کاری که
 تن را گرم کند تا به سبب آن تحلیل بسیار افتد و

ساق کشاده شود رک نشاید زدن و اگر ضرورت
 باشد بیان این طایفه و میان رک زدن سه
 روز یا دو روز کم نشاید و پیش از رک زدن و
 هم پس از رک زدن غلبیدن و آسودن هوا
 باشد بیکر نشاید خفت از بهر آنکه کسلانی و ضعیفی
 آرد و باشد که اختلام افتد و ضعف آرد و بر سر
 رک زغاده بزرگ بناید نهاد و هیچ غلط و غلط
 بناید مالید و اگر سر رک گرم شود هر ساعتی
 باید کشاد و زغاده را بگللاب سرد تر کردن و باز
 بستن و در طوبی پیش از رک زدن ریاضت معتدل
 باید کرد تا عادت بر او ورزد و در طوبی بگذارد

اما رکها که بر بیشتر زنده قیعال است و اکمل و
باسلیق و جبل الذراع و اسلیم و ماسلیق ابل
و مابض ابل و صافن و عرق النساء و هرگاه
منفعتی دیگر است اما قصد قیعال علتها می
و چشم و بینی و کام و دندان و زبان و لب را
دارد و باسلیق علتها بگرد و سپر و ذات الجنب
و شومعه و درد های سرین و زانو و ساق و قدم
را سود دارد و اسلیم و بنال باسلیق است از دست
راست درد بگرد را سود دارد و از دست چپ
درد سپر را سود دارد و خداوند ذکر و خارش را
سود دارد و جبل الذراع اندر بعضی دستها باریک

باسلیق است و اندر بعضی با اکمل اینجه است
و بر زنده الا علی نهاده است نزدیک خرده است
و اندر کتب میگویند منفعت آن چون منفعت
قیعال است و قیاس بر خلاف این واجب میکند
همانا این خلاف از سهوا سخنان افتاده باشد
و قصد صافن خوز از نیمه بالا فرو دارد و بعضی
بکشاید و ریش زهدان و قصب را سود دارد
و مابض اندر زیر زانو است بعضی از طبیبان گفته
مابض شافهاست و بنال رکها که یک رک شده
فقد این درد افتاد و در پشت را سود دارد و
فقد آن خزون از منفعت صافی است همین

بکشاید و در دقت و تدبیر و در درج و در علم و در
 دارد و قصد عرق النساء در عرق النساء از این
 کند و منافع دیگر منافع صافن نزدیک است اما
 قنطاریل را بوی بسیار باید روزی یا از پنهان و در بوده
 باید زدن تا نیش از دیگر روی رک پر و در زود
 و بکرانه و بر و عصب و عضله و فشار نیاید و از
 زیرا که کل عصبی است احتیاط باید کرد و در بوده
 باید زدن و از دراز تا باید زدن از بهر آنکه بسیار باشد
 که اکمل در میان دو عصب باشد و با سلیق از بهر آنکه
 در و شریانیست از موضع فویش کیو باید بر و در
 باید زدن یا از پنهان و از دراز تا باید زدن و اگر از دراز تا

زدن با و گیرد و باشد که از هر دو جانب او شیر مای
 باشد اگر از هر دو جانب شیر مای نیاید دست از آن
 رک نباید داشت و رک دیگر باید جست و اندر شتر
 و قنطاریل که با سلیق بزند با و گیرد و نشان وی است
 که بزرگ ماسته عدسی و کوفت و یا بزرگتر تا سموار بجا
 آید بیاید کشاد و با مشکلی مالیدن تا نا همواری شود
 و دیگر باره بستن و اگر دیگر باره با و گیرد باز بیاید
 کشاد و مالیدن و بستن و اگر هر بار با و گیرد و دست
 از آن بیاید داشت و با سلیق ابطی بیاید زدن و هر
 رک دیگر که همچین با و گیرد بیاید بست و شاید زدن
 و با سلیق را او نیز آنت که به پشت خیش زدن تا

چنانکه پیش حجامت زنند تا مسلات باشد و با سلی
 ابله را بسیار باید مالید و آب گرم بر رینج بسیار
 پس بپستن و بند زردک باید افکند و دست مقصود
 راست باید داشت چنانکه زاویه بطن او قائم باشد
 و رک را با بهام فرو باید گرفت و پیش از بالا بردن
 فرو باید بود و قصد اسلیم را ساعد باید بست
 و بویب باید یا از دراز تا و دست اخرا آب گرم
 باید نهاد تا خون چنداگر خواهد بود و رک صافی
 را از بالای شالنگ باید بست و چند کای بیاید
 رفت و چند بار فرو باید نشست و بر قامت تارک
 بدید آید و عرق انسا را دستاری بگیرند دراز و یک

سر در میان مقصود بندند و باقی بران و ساق او
 می بچند و می بندند سخت تا زرد یک شالنگ و چند
 بار فرو نشیند و بر خیزد و پای بر خستی نهند و نصا
 بر پشت پای میان خضر و بنصر رک بگوید اگر یافت
 از خطا ایمن شد و اگر نیابد از پس شالنگ از جانب
 و خشی بگوید و نشان عرق انسا آنت که بروی چند
 کرده باشد و از دراز تا باید زد و از بهر آنکه از دو جانب
 او عصب است و هر گاه که مضار را خطا افتد و خشی
 بنشا عصبی باز آید اگر دست باشد یا پای اما
 که در و کرا از تو که کند همه تن بر و غن بنفشه جوب تا
 که رویا بر و غن مابو ام و کشته تر و مندل سرخ و سفید و

و شیاف مایشا بر آتاس ضما و کردن اگر قوت بر
جای بود از دست دیگر رک باید زد و یارک صاف
باید زد هم از آن جانب و اگر جرات ریم کند جرات
فراخ باید کرد و ز فادامی باید نهاد چنانکه ریم دفع
کند و اگر خطا از آن گونه افتد که رک تنگ کشاده
باشد و فون اندر زیر پوست کرد آید و جایگاه رک
کبود شود و اما اثر زایل نشود بان دست کار نیست
نماید کرد و هر گاه که کبودی کتری شود یا سیاه شود
از دست دیگر رک باید زد و یارک صاف باید زد
و آن ضما که پیشتر یاد کرده آمد بر نهادن و هر گاه که
نیش بر شریان باز آید در حال سر رک باید گرفت

و داروی که آنرا لازوق گویند بر نهادن و زبرد
آن فاده بر نهادن و محکم بستن و دست را بر
بالش بزرگ نهادن و بازو و دست دیگر و پا
که برابر این دست مجروح است به بستن تا خون جریان
دست مجروح میل نکند و اگر از بستن رنج رسد
باید کشاد و باز بستن **صفت لازوق** بکمرند دم
الاجونی اندر دست شب یمانی قلعطار جلنار
افاقیا صبر کندر از هر یکی یک درم صمغ عربی دو درم آ
همه بگویند و بپزند و بسعیده غایه مرغ برشند و
از آب و بر خرگوش یا مازنی یا مازنی عسکروت پاکیزه
بر جوات و کردا که در آن نمند و بپزند و هر چند روز

می کشایند و بازی بندند تا معلوم کرد که جرات
بسته و محکم شد و اندرین میان طبع معصود نگاه
دارند تا نرم نشود و با اعتدال باشد و شایسته
نیش بترایان است که حرکت پروان آمدن خون
حرکت با نظام باشد همچون حرکت بنفش و در حال
بنفش ضعیف شدن گیرد و خون شریانی و قوی تر
باشد و اشقر و اگر گردش بجرات نزدیک دارند
او از خون او بتوان کشید **اما** حجات کوه گمان
و پیر از بجای قصد باشد و بر هر عضو که حجات
کشد آن عضو پاک شود و با خون مجاز که هر راج
خبری فرج نشود و با خون قصد بسیار فرج شود

و کوه گمان

و کوه گمان اما از شیر باز نکند بی ضرورتی سخت
حجات نکند و پس از آن هم تا ضرورت نباشد
بمکن نکند شاید از بهر آنکه ضعیف شوند و بر
ضعف بجاست و بزرگوار این پس از شصت سال
حجات شاید کرد از بهر آنکه خشکی بر پوست ایشان
غالب باشد و او نیز آن بود که روز چهاردهم و پانزدهم
ماه قصد نکند توقف کتد تا روز ماه نقصان گردد
و این چون روز شانزدهم و هفدهم باشد از بهر
آنکه ماه روز چهاردهم و پانزدهم غلبه باشد از نور و اخلاط
اندر تن حرکت کرده باشد و میل بجانب ظاهر کرده
در کما باریک و شافیه و رکها هم پر شده و اندر

وقت خون نیک و صافی بیشتر آید و خلط بد کمتر
و هر گاه که نوز ماه نقصان گیرد خون صافی باز گردد
گیرد و اخلاط که با خون حرکت کرده باشد بسبب
اگر غلیظ تر باشد باز پس تر ماند و بدان زودی که
خون صافی باز گردد باز نتواند کرد و بدین سبب
با خون حجامت اندر نقصان نوز ماه خلط بد بیشتر آید
باب نهم در تدبیر استغراقی و آن است
نوعت اول در بول عرق محاط که از پنی اید لقا
که از دمان درین زبان آید و جماع استغراق بخت
غاما در بول بیاید و آنست که هر طعام که خورده شود
اندر منجم است منجم نخستین اندر معده دوم اندر

بکر سیوم اندر اندامها و از هر منجمی خری بماند که تو
نمبره آنرا تمام منجم کرده باشد و اندر تدبیر حفظ
صحت تدبیر دفع آن واجبست و هر فصل را اگر
است که بدان طریق دفع شود دفع فصل نخستین
به قی باشد یا باسهال و تدبیر آن یاد کرده اند
و دفع فصل دوم با درار بول باشد از هر گاه
این فصل را اندر عروق باشد و هر گاه که اندک
باشد به روی ادرار کشته دفع شود و اگر بسیار
باشد دارد و پاک آن فصل را اندر عروق از خون
بدان کند و باسهال دفع کند حاجت افتد و تدبیر
سهال گذشته است و تدبیر ادرار و دار و نایی که

که ادرار کند اندر بخش عملی اندر باب علاج عسر البول
 یاد کرده آید اما شغفت ادرار بول که باندازه حاجت
 بود بزرگست در پیوند ما و در پشت راسودا
 و گران و کسلانی و استسقا و بیشتر بیماریها که از روی
 باشد زایل کند و اگر اطباء که در آن پیم باشد که
 شانه زاریش کند و تشنگی و عت و یا نیتس و ق
 و که از نش تولد کند **تدبیر** ادرار عرق باید داشت
 که عرق فصل که مضیم میوم است و طریق آن که در مای
 باریکت و ماییدا که از اسام گویند بعضی از آن
 فصل که بخارست که از همه تن تجلیل دفع شود و از آن
 نتوان دید و بعضی شوفت که به پوست بماند اندر

که

که مایه و تن را لختی پاک کرده باشد تا باقی بدنی
 طریق دفع شود **تدبیر سباب** بیاید دانست که
 سباب آبی غلیظ است که از کام و بین زبان ترا
 آید و بوقت حاجت آمدن و مانع چشم و گوش
 و علق و غم معده را سود دارد و از بهر حفظ صحت
 گاه گاه تدبیر سباب رفتن باید کرد و خاصه اندر
 زمستان و خاصه رطوبه را از بهر آنکه اندر زمستان
 رطوبتها بیشتر گردد آید و تدبیر آن بجا قرح و خا و
 مویز و ماته آن باشد که لختی بجایند و غرغره کردن
 بر که زیزی و آب بکاه و با یارب فیترا و یا ستر و
 غرول اندر که مایه غرغره باید کرد یا اندر خانه گرم

پذیر استغراق **شیاف** باید دانست که فعل شیاف
 اندر استغراق ضعیف و بفرماده که بدو نزدیک
 باشد نتواند آورد و اگر چه ترکیب آن از داروهای
 قوی باشد و منفعت آن اندر در پشت و کمر گاه
 و سرین و حوالی آن باشد از بهر هر شخصی خوردی
 و بزرگی و شیاف اندر خود او باید و از بهر هر معصومی
 بدارویی باید سافت که بمقتود لایق باشد مثلا
 از بهر کسی که او را تب آید و محروم است از بنفشه
 و شکر و سقونیای باید سافت و از بهر هر طوب و
 درد آزار بلغمی از سبکینج و جادیر و متعل و اشش و
 نمک و شحم قنطل و زنجبیل و سورنجان و تخم کرفس

و بنفید تر و قسط و زرنیاد و عنبر زوت و برک
 سداب و مای زهره باید سافت **صفت حقنه**
 فعل حقنه قوی تر از فعل شیاف باشد از بهر
 آنکه بمقدار بیشتر باشد و رونده تر و گرم باشد
 و کسی را که مانعی باشد که او را بدان سبب دارد
 سهل نتوان داد و چون ضعیفی معده و تولد
 غشای و سبب دارد خوردن خامه اگر امعا
 صنل را دفع نکند چاکر باید و معصود او را از
 داروی سهل تمام حاصل نشود چنین اشخاص
 هیچ دارو و علاج چون حقنه نیست و کسی را که بر
 سر زخمی افتاده باشد یا اندر دماغ اماسی و انقی

باشد ماده را از دماغ فرود آورد و بخار بر سر نهد
چون داروی سهل و داروی قوی و حقه گاه باشد
که مجده براید و بیشتری تا برودنای باریک
براید بدین سبب هیچ حال برین حقه نباید کرد
لیکن شربت که معده را خوی کند باید داد تا
دارد از معده باز دارد و نگاه باید کرد اگر حقه از
بهر در کرده و کم گاه کتد بیمار به قفا باز خسد و
بر بالش نهد چنانکه سینه او فراشته باشد و سرین او
نیز هم بر بالشی افراشته باید نهاد و بیان پشت به
زمین باید نهاد و اگر از بهر درد ناف میکتد بیمار
بر زانو خسد چنانکه شکم او اوخته باشد و سر و سینه

هم بر بالشی افراشته باشد و بیمار خوشتر نگاه
دارد تا در آن حال سعال کند و عطسه نهد بدو
نوافی نیفتد و باید دانست که اگر داروی
حقه اندک باشد بموضع نرسد و اگر بسیار باشد
سستی و نفخ و بیقراری آرد و بود که زخم آرد
و اگر سخت گرم باشد عشی آرد و اسهال خون و
اگر سخت سرد باشد باو گیرد و طبع اجابت نکند
و اگر سخت غلیظ باشد روده را الوده کند و
شانه را زخم کند و اگر سخت رقیق باشد پس فعلی
نکند از این همه صفاتی معتدل باید و مقدار معتدل
پنجاه شغال باشد و سهوس آب نکه و بطرون

روده را از ثقل پاک کند و طبع جعد را باروغن
 زیت همین فعل کند و اندر حقه خداوند درو
 معده و در اندامها و خداوند پسر ز و خداوند
 سده و قویج صعب را از قنطاریون و قنقار چاره
 و جله و زیره و هزار اسفند و تخم سداب سخت
 نافع باشد و اندر بعضی حقیقتها از آب گاه چاره است
 و بسیار باشد که سر کس کبوتر و فرغیون و جذبه
 مقدار و درم در افکند و از بهر در و سر او بترغش
 و اینجور و در چشم و در گوش از تخم فلفل چاره
 زیت اندر حقه خداوند بت نمک و بوره شاید
 کرد لیکن از لعاب اسبقول و از سکر و از طبع جعد

و کشکاب باید داد و از بهر تب محرقه روغن کل
 باب نیم گرم پانیزه و حقه کتد و از بهر سوزش
 روده و دریش روده از طبع قنطاریون و روغن کل
 کتد و اندر صبح حقه اینون و آب کثیر ز شاد کردن
 صبر در صبح حقه و شاف شاید کرد **صفت طایفه**
 طلی که بر شکم مالند تا طبع نرم کند بکیر و روغن زیت
 و بیدالیم و سوم زرد و در وی سرکه یا شراب و
 سوم روغن سارند و شوق فاذ نکس الکنس و قدر
 عصاده قشال الحار یا شیر شرم یا سقونی یا تخم
 حنظل یا زهره گاو یکی ازین همه یا دو یا سه بدین
 سوم روغن برشند و بر شکم طلی کتد تا استفراغ

تمام کند و غذا و نذرت را که طبع خشک باشد یا از
 اخرون شکم امانی باشد و بدان سبب شکم در
 نیاید و روغن تازه بآب نیم گرم برزند و بسیاری
 از آن در پهلوی و تهی گاه و شکم می ماند یا استیکی
 تا طبع نرم شود و در هر جماع باید دانست که جماع در
 است از استغفارهای طبیعی و از جمله سیئات که هر
 گاه چندان اتفاق افتد که باید و چاکه باید و آن
 وقت که باید سبب تندرستی باشد و هر گاه که بر
 خلاف این باشد سبب بیماری باشد از هر آنکه هر
 گاه که او عجز نمی پر شود و طبیعت محتاج شود به
 آن اگر آن کار کرده شود استغفار از طبیعی باشد

مردم در خود سبکی و نشاط یابد و اندیشه های بد و
 و سواس و قوت عشق بدان زایل شود و اگر
 این استغفار اتفاق نیفتد اندر همه تنی کرانی بدید
 آید و باشد که منی اندر جای خویش گرم شود و بخار
 آن بدل براید و بدان سبب بهمانه که کند و باشد
 که بخاران بدماغ براید و سواس و مایه یخولیا و غیره
 چشم و قشمان و سرگشتی بدیداید و بیاید دانست
 که منی از خون تو که کند که غذا اندامها را اصلی را
 نماید و آن در بالسته ترین خونی باشد اندر تن و بد
 سبب است که هر گاه که مردم جماع فزون عادت
 کنند تن سرد شود و ضعیف گردد و نه پنی اگر مردم

اندر جماع اعراف کند جمله منی که از وی جدا شود
 پنجاه درم باشد یا نباشد و اگر فصد کند دویست درم
 خون بیرون کند در وی آن ضعف بدید نباید که از
 جماع آید و این دلیلست بر آنکه منی در بایسته ترین
 است اندر تن و بسبب آنکه جماع ضعیف کننده تر است
 آنست که او عینه منی در جماع سه یا پنج بار پیش جدا شود
 و تنی کرده و اگر پیشتر الجماع کند خون بیرون آید و آن
 خون باشد که غذای اندامهای اصلی خواهد شد و
 هرگاه که آن غذا خرج شود مدتی دراز باید تا معوض
 آن یکای باز آید بدین سبب است که اثر جماع بر تمام
 و جماع بر کسبکی و از پس قی و اسهال و از پس

کباب

کباب و ریاضت تن را خشک کند و حرارت عریزی را
 کم کند و حشم تاریک کند و پای ضعیف کند در جمله از پی
 همیسی که تکلیل بسیار کند چون شادی با فراط و
 بخوابی با فراط و مانند آن سخت زیان دارد و از
 پس امتلا طعام در و بند تا و سستی عصبها و سده
 ضیق النفس و دما و دما و رخش و استسقا قوله
 کند و اگر در حال جماع سرما در پشت آید یا مالذت
 جماع رغبی یابد یا از اندامها بوی ناخوش آید نشانه
 آن باشد که اندر تن او خلطهای بدست از جماع دور
 باید بودن و تن از خلط پاک کردن و بیاید و آنست
 که خداوند مزاج کرم و ترا اندر کار جماع قوی باشد و

بغت آن که بید آید و خداوند مزاج گرم و خشک
هم قوی باشد و لیکن اثر خشکی در وی پدید آید و لاغر
شود و چشم دور و شود و خداوند مزاج سرد و تر و
مزاج سرد و خشک هر دو ضعیف باشند و بغت آن
بر هر دو زود پدید آید **باب چهاردهم** اندر
تذییر اعراض نفسانی شادی است و غم و خشم و لذت
و ایمنی و ترس و غلبی و اندیشه کارها و عملها و باری
و امید و نومیدی و هر یکی اندر تن مردم اثری است
ظاهر خون از اثر طعام و شراب و خزون از اثر
خواب و بیداری و حرکت و سکون و غیر آن از بهر اثر
طعام و شراب و دارو و آنکه مردم خوردند هیچ قوی تر

و اثر کنند و ترازد هر غیبت و بیشتر زهر اما اندر
تن مردم قرار گیرد و عوارض او اندر آن اثر کنند
بغت و فعل او بید نیاید و اعراض نفسانی
مالی بسج و صلتی اثر کنند چنانچه اندیشه بر قاطع
که کند ز کند و سختها و غیره ای خوش و ناخوش در مال
اثر آن بر رنگ روی پدید آید و حرکات و سکنت
او دیگر کون پس معلوم شد که اعراض نفسانی بعضی
تن مردم را گرم کند و اخلاط و اوج را در حرکت
آورد و چون خشم و شادی و لذت و امید و نا
و کارهای هم و بعضی سرد کند است چون ترس
و غم و نومیدی و گرم کردن خشم قوی تر از گرم کردن

شادی و دیگر اعراض نفسانی باشد و سرگردان
ترس قوی تر از سرگردان اندوه باشد و خشم که با آن
باشد خون را و قوت روح را و حرارت عریزی را
اندر تن بکشد و خشم عظیم مغز را بپاشد و در یک
روی را بگرداند و زند کند و محروم از زبان دارد
و برود و مرطوب را سود دارد و شادی با انداز
روح و حرارت عریزی را اندر بکشد و در یک روی
را فروزد و فرو بکشد و بدین سبب است که بر مردم شادی
اثر پیری کمتر برآید و هرگاه که کاری شاد بکشد
آید بخشی دل گشاده شود و طبع خواهد که بدان حال
نزدیک باشد و ادراک آن بیشتر کند و اگر شادی

از حد بیرون باشد دل تمام گشاده شود و در
و حرارت عریزی از بهر استتال و طلب تمامی
آن حال فروختن بیرون آید و دل بپایان کشد
مانند و خشی افتد و باشد که بدین سبب بمغایات
مک شود و اندوه و ترس خون و حرارت عریزی
را بکشد باز که داند از بهر آنکه طبع خواهد که از آن
حال دور تر باشد از بهر آنست که رخساره عکس
زرد شود و اگر اندوه و ترس از حد گذشته باشد
حرارت با بیرون دل باز گردد و دل فراز آید
و حرارت اندر وی خفته شود و بمیرد و مغایات
و بدن به مغایات بسبب اندوه و ترس کمتر

از آن باشد که سبب شادی بزرگ از بهر آنکه حرکت
روح سبب شادی بسوی بیرون است ^{از بهر آنکه} و سبب
اندون و حرکت و شادی ناکاه باشد و بیکار
باشد و حرکت اندوه آهسته تر باشد و بحالت نرسد
و حرارت را بکشد اند و لطی رطوبت فرو کند از د و
تخیل کند و از بهر اینست که در آن حال روی سرخ
شود و عرق روان گردد و باخوری زرد گردد
از بهر آنکه حرارت لطی تخیل پذیرد و منفعتی ایمنی
و امیدواری همچون منفعت شادی معتدل است
و منفعت ناامیدی همچون منفعت اندوه و نا
بودن از اندیشه خاطر را پراکند و همه و تنهارا و

عزیزی را ضعیف کند و رنگ روی بگرداند و
بیماریها زیادت کند خاک که مشغولی و اندیشه کارها
هم از اندیشه در دنیا و بیماریها مشغول دارد و تا
ال در آن بندد و برایشان سبکتر شود و بدین سبب
که سفر کردن و شهرها و کارهای عجیب دیدن از بیماریها
عمر و سوره عشق بر ماند و اندر علاج عشق هیچ
کاری هیچ کاری سودمندتر از اندیشه کارهای
هم نیست و از خشم کمی لطی خست دارد و نافع تر است
و هیچ زبان کارتر از بیکاری و بی اندوهی نیست
علاج خشم شریکهای خفک کتد و بندها و پنجهای
خوش و بازیهای خنده ناک و عجب و عاقر کرد

دوستان و علاج اندوه و ترس بامیدهای
قوی و بسامع و اوازهای بلند کند و بشرا بجا و
مفرجهای کرم و اندر علاج اعراض نفسانی طایق
دیگر است و از علاج روحانی گویند و این جناب
باشد که مردم است رزک دارد و از شادی و
غم و لذت و ترس و غیر آن در هر چه پیش آید خوشی
داری کند و اندران عادت به خشم و عداوت نکرد و
قدر آن عادت که تراران نهد که شاید که تیرگی در آن
سبب در وی بید آید و اگر تیرگی بید آید
ظاهر کند و از دوست و دشمن پوشیده دارد
و طریق نیک و بد روزگار کشیدن عادت کند تا

نیم احوال و حوادث اثری ظاهر کند **باب**
پانزدهم اندر تدبیر **پیران** خراج پیران سر دای
و خشک و هر گاه که مردم به پیری رسد همه تدبیر
او باید که بگرمی و تری میل داشته باشد چون
که ماه و مالیدن و باید که با اعتدال باشد بر فتنه
کرم و خوشبوی چون روغن سوسن و یا همین
و عطری می معتدل و شراب صرف بمقدار معتدل
و اندر بستر نرم غلطیدن و ریاضت اندک کردن
و شادگای و خوشدلی حبس و از هر چه مزاج
پری دارد چون اندوه و ترس و عطری می سر
چون کافور و از طعام ترش خویش دور داشتن

و باید داشت که هوای بد و بخارها و بویهای
ناخوش و دود و غبار همه در پیران اثر زیاد
کند از آنکه در دیگران خوشتر را از این همه کار
نگاه باید داشت و غذا بتعاریف و اندک اندک
نباید خورد و اگر کسی را معده اطفال نکند که بیکبار
تمام خورد و روا باشد و طعام پس از آنکه از کربا
پروان آیند موافق تراید و طعام خورده اندر کثرت
نشاید رفت و طعامهای غلیظ که سودا اثر آید
نشاید خورد و پیرمائی نیز چون آبکاه و غیر آن نشا
که وقتی که در معده رطوبتی گردانده باشد بر سبیل
علاج روا باشد و شیر سودا دارد اگر اندر معده ترش

نشود و باد نکند بدین سبب برنج بشیر با غسل یا با
شکر سودا دارد و کرسکی هم سخت زیان دارد و اندر
معده و اسهال پیران رطوبت بسیار که و آید کاه
کاه مایه افتد به نرم و داشتن طبع و بعضی مردم
را در پیری طبع خشک تر شود و غلیظ و کند تا بر روغن
زیت یا آب کار طبع را نرم کند و ببلاب اندر آب
و نمک بنهند و بر آبکاه و روغن زیت بخورند طبع
نرم کند و پنجم از بسوایج بادسته رک کرب
بنهند و پالانند و مقداری معصفر پاک کرده و
کوفته در وی یکوشاند طبع را نرم کند و دودوم
ملک البطم یا شکر کوفته بخورند طبع را نرم کند و

واش را پاک کند چهار درم افیتون با جند دانه انجیر
خسک اندر مار العسل و لشی تخم معصره بگویند و
بخورند اجابتی تمام کند و از پخته خشک در مار العسل
پیش از طعام بخورند طبع نرم کند هر وقت از بی
عیسایات یکی بکاردی دارد تا طبع پاک بفرق کند
و تا ضرورت نباشد فصد نکند و طعام گوشت آب
بود پیراز او شور بای کدوم ورشته و مانند این
با دار چینی و اندک زنجبیل و اندر فصل سرما تریا
بزرگ و شرودی طوس بکارد و دارند نافع آید
باب شانزدهم اندر تدبیر مسافران
هر که غم سفر دارد پیش از آنکه بسوزد و ن شود هر

۶۷
داغ که اندر سفر خواهد بود چون کم خوابی و تشنگی
و کسکی و کرم و سرما و طعاهای مسافران
و پیاده رفتن و مانند آن اندک اندک با آن
نوباید کرد مثلاً اگر وقت کرم بود عادت تنم
و کرم از خوابیدن بازداشتن ترک باید کرد و
وقت سرما نیز همچین جایگاهی کشاده نشیند تا
با هوای صفا خوی کند و ریاضت و حرکت فزون
از عادت کند و نخت فصد کند یا بداروی سهل
تن را پاک کند و چون بسوزد و ن شود بر ستور
تملی سوار نشود و طعام خوردن بوقت فرود آید
نزل گذارد و با بوقت بر نشستن سعه مالی گشته با

و اندر راه باب حاجت نیاید از بهر آنکه طعام اندر
 سده می بیند و شکم دردی آرد و اگر در کمانش
 شود سه درم تخم خرفه کوفته با سرکه بخورد و آب خرفه
 مزوج با سرکه تشنگی زایل کند و پیوسته سر از افتاد
 پوشیده دارد و هنگام برنشستن شربت پست
 جو باب سرد بخورد و اندر هر منزلی روغن بنفشه
 بناف و کف پای اندر مالده و به پنی نیز برکشد و اگر
 باد سموم آید پنی و دنان پوشیده دارد و بران
 ریخ صبر کند و پیار پاره کرده و اندر روغن انگشت
 و نخورد و آن روغن بیاشاید و روغن بنفشه به پنی
 برکشد و اگر کسی را سموم بخند آب سرد بسیار برده

پای او باید ریخت و روغن کل و آب پید و کلک
 بر سر او نهادن و او را در آب سرد نشاندن و بر
 خرد و کوک و چار و ماتد آن آنچه بدست آید
 مقداری بخورد و باب آن مضمضه میکند و می
 و اگر چاره نباشد چریده خورد و اگر تب نباشد
 بشود و روغن سخت موافق بود و اگر کسی اندر راه
 سرما یابد چون بمنزل رسد زود پیش آتش نباید
 رفت لیکن بتدریج خود را به جامه گرم باید کرد و
 و پای را بر روغن فرقیون یا بر روغن زیت یا بر روغن
 فستق گرم کرده جرب باید کرد و اندر طعام شیره در روغن
 کاه بیشتر باید کرد و اگر روغن کاه و نخورد و دو پای

یا سه پیاله شراب صرف بخورد و سر باز دارد و روز
 و سه صده غالی بناید داشت و اگر بجای آب شراب
 خورد موافق باشد و سر باز ده را یک درم اگر
 خوش اندر نیم من شراب با مار الحسل حل کنند و
 دهند و هنگام بنشستن پیش آنش بناید رفت
 البته دست و پای را بر و عنق و فرقیون یا بر عنق
 بر زده یا لند یا به سیر یا به قطران و لحنی بر زموی
 انگشتان نهند و بکافور اندر پیچند و پای تا به بکند
 و بموذه فرو کنند از سر ماسلات یا بند و موذه
 باید که پای در وی جنبان باشد و اگر کسی را پای
 سر مایه شلغم بخورند یا آب کرب یا شبت یا بابونه

یا نیم خشک و پای اندران نهند و بهترین کاری
 آنست که پای اندر برف گیرند تا سه روز و بیرون
 آید و پیش آنش بناید رفت البته و اگر پای زنگ بگردان
 بیاید آرد و اندر آب گرم بنهد تا خون تمام رود و
 پس کل از منی اندر سر که در آب حل کنند و طلی کنند و اگر
 پای و اگر پای سیاه شود یا بنر نشان پوشیدن و
 بنه شدن باشد بخورند جدا کنند هیچ تدبیر دیگر نباشد
 و لعاب اسبغول با سپیده غایه فرج یا کثیر حل کرده
 یا شمع عربی بروی طلا کردن اثر باد یعنی موم و
 و انخاب از وی باز دارد و پیاز و سیر بر که حضرت
 آن باز دارد و کوک نیز سود دارد و تدبیر آن

اندر جایگاهش گفته آمده است در وصف و بایون
 اندر عضلهها ماییدن مانند کی میرد و از ترشها برین
 کردن سود دارد و مسافر در بار اگر نخست اندر گئی
 شود باشد که قی افتد باز نباید داشت تا خود بار
 پس اگر بسیار شود باز باید داشت بر شرب بود
 و مانند آن و آبی و انار و عدس بجزه بخت نم سوز
 را قوی کند خاصه اگر بودینه خورد تمام شد این
 مسالت اندر تدبیر حفظ صحت **معالست دوم**
 از بخش نخستین اندر مقدمه الموز و این معالست
 شکی است بر شناختن بیماری و شناختن نفع
 بحران و شناختن نشانههای سلامت و امید واری

و شافنی

و شناختن علتها که بعبت دیگر زایل شود و شناختن
 حالها که در تن دروم جدید آید و نشانه بیماری باشد
 که خواهد بود و این هفت بابست **باب نخستین**
اندر شناختن بیماری طریق شناختن بیماری است
 که نخست از علم منطق جنس و نوع و خاصه و فصل
 و عرض شناسد و جنس را قسمت کند و انواع
 زیر آن باشد یک یک بگویند و فصل هر نوعی بینی
 آنچه هر نوعی بدان از یکدیگر جدا شود شناسند و نوعا
 باز پس بدست آرند و نگاه کند تا بیج نوع از میان
 نزد گذارد و بدین طریق جنس و نوع و خاصه و فصل
 بیماری بتوان شناخت و بر حقیقت بیماری که با

که باشد واقف شدن اما جنس بر دو وجه گویند
 یکی جنس الّا جناس که در زیر آن جنسها بسیار باشد
 چون چشم که در زیر آن نبات و حیوان و جماد باشد
 و برقیاس با جنس انواع باشد و این جنس ^{قیاس} الّا
 را جنس الّا علی نیز گویند و دو جنس خاص تر است
 از بهر آنکه جماد و حیوان که جنس الّا جناس گویند هر
 یک برقیاس انواع دیگر که در زیر هر یکی است چون
 حیوان که در زیر مردم است و فراد دیگر جانوران
 درند اینها حیوان جنس خاصتر باشد و مردم و
 اسب و دیگر انواع جانوران هر یک نوعی باشد
 اندر زیر حیوان پس چنین نامی است که بر چند نامانند

یکی

که به نوع و بمعنی از یکدیگر جدا شوند و نوع نامی است
 کلی و ذاتی که بر اشخاص بسیار افتد بعد از یکدیگر
 جدا شوند چون مردم که بر عمر و زید افتد و زید و
 عمر و بنوع یکی اند بشخص و بعد از یکدیگر جدا و
 فصل خاصتر از نوع است نامی است کلی و ذاتی
 که بر نوع افتد و هر نوع بدان نام از یکدیگر جدا شود
 چون مطلق که مردم از دیگر جانوران بدان جدا
 و خاصه خاصتر از فصل است و نامی است کلی و ذاتی
 یکی عرض چون ضاحک و کاتب مردم و عرض عام
 صفتی است ذاتی و اندر بسیار چیزها که بنوع مخالف
 موجود باشد چون پسیدی اندر برف و چوبه و غیره

و شال باز جستن جنب و نبوغ و فصل و خامه و
عمن بیماری آنت که مردی را شلات آید و
طیب گوید که بیماری است و بیمار جنب اعلی است
و بیمار را علاج باید و تب بیماری کرم علاج کمرنگ
سرد باید و بیماری کرم جنب خاصه است از هر که
بیماری سرد بود و کرم بود و در زیر بیماری کرم
کرم و اما سهای کرم و در و سر کرم و غیر آن در آید
همه انواع است که در بیماری کرم که جنب خاصه است
در امدت و در زیر هر نوعی انواعی دیگر در آید
در زیر تب کرم جنب خالص و غیر خالص و تب مطبوعه
و تب محرکه و تب یکروزه و تب دق در آید و در

زیر هر نوعی انواع دیگر در آید چنانکه در زیر تب
جنب خالص و غیر خالص و شطرنج اندر آید
و در زیر تب و دق را تسیتن و دق شیانجی
در آید و هر نوعی را فصلی ذاتی است و خاصه است
و بفصل ذاتی از دیگر انواع جدا شود چنانکه فصل
ذاتی جنب خالص است که یک روز تب آید و در
دیگر مسج اثر باشد و فصل ذاتی غیر خالص است
که یک روز آید و در دیگر از آن تب اثری باشد
و فصل ذاتی شطرنج است که یک روز تب
قوی باشد و دیگر روز تبی باشد ظاهر لیکن است
تر خاصه عالی باشد که یک نوع را باشد و در

باشد که گاهی باشد و گاهی نباشد لیکن هر گاه
که باشد بفرمان نوع را نباشد چون تلخی و مان اندر
تب صفرا عرض عالی باشد که بطبع بیماری بدید
آید چون صداع و بیخوابی اندر تب صفرا بی بدی
طریق تب غب خالصه و غیره خالصه از همه بیماریها
کم و از همه انواع بیمار کرم جدا توان کرد و تا به
دانت که این بیماری است که سبب عفونت ^{است} ^{است}
و آن ماده صفراست و تیکس و ادرت کردن عکاس
آنت و استفران صفرا و هر گاه که طیب جستن
و نوع و فصل و خاصه و عرض بیماری بدین طریق
بدین ترتیب باز جوید زود بر بیماری و بر طریق

علاج واقف کرد و اگر ازین طریق غافل باشد
ممکن نیست که بر بیماری واقف توان کشت یا
علاج صواب توان کرد و الله اعلم **باب**
از تشخیص نفع و نفع بخت شدن ماده بیمار
در هر گاه که قوت میوه بر ماده بیماری مستولی کرد
و از این پرازد و سافته آن کرد و اندک طبیعت دفع
تواند کرد و چنانکه مثلا اندر ذات الجنب بر فردر کوب
برای بقوام معتدل و بر کف سفید و بزرودی زرد
و با سالی براید و ما خوش بوی نباشد نشان نفع
تمام باشد و اگر بقوام غلیظ یا رقیق باشد و بوی
سیند یا کبوی یا بزر و بوی ما خوش و بد نشان

بنای و عفونت باشد پیش از پدید آمدن نفع
 بدید آید بیماری اندر نقصان افتد و از خطر مرگ
 از بهر آنکه پس از نفع اندر هیچ وقت بیماری خطر
 ناک نبودست و نباشد مگر فطای که رده شود
 و اگر نفع نشان سلامت است بدید آمدن نفع
 نفع نشان هلاک شدن نیست آنکه بسیار بیماریها
 بود که دراز کرد و اثر نفع ظاهر نباشد و بیماری
 اندک اندک زایل شود لیکن اعتماد بر قوت باشد
 اگر قوت بر پای بود آید و از باشد و اگر قوت
 ضعیف باشد حال بد باشد و حال غذا و لذت
 بت همچون حال عصبی است که اندر وی اما می بود

نخته خواهد شد چنانکه در اما س آن روزی
 قوی تر باشد که نخته تر شود بهمانیز آن روز که ما
 نخته می شود کم تر باشد چون نخته شد بهمان است
 تر شود بدین سبب است که غایت قوت بیماری
 تا وقت بدید آمدن نفع باشد و از بهر آنکه حال
 و حال ماده بت همچون حال ماده اما س است
 و مانند اما س دریم سید و هوای تولد نکند اما س
 نخته نباشد اندر بهمانیز تا رسوب اندر دلیل
 نیاید ماده بت هنوز اندر در کما نخته نباشد و در
 باید که سفید و هوای بود از پس نفع ایمنی از خطر
 بیماری بگذارد اثر نفع بود هر گاه که اثر نفع تمام

برید آید بیمار از خطر بیماری پرون آید و در آن
و کوتاهی بیماری باندازه روزی و دیری
بود و نشانهای نفیج ناقص و نفیج تمام آنست
که مثلا اندر بیماری سه چون سه سام و زکام و کوف
رقيق و تیره و سوزنده پالو دن گیر و نشان اعان
نفیج باشد و اگر بران بماند نفیج ناقص است
و اگر قوام آن معتدل شود و زکام آید سفید و
زرد قوام شود و نفیج تمام باشد و همچنین اندر در
جشم اسفک رقيق و گرم نشان آغاز نفیج است
و اگر که معتدل تر شود و در مص یعنی جک کند
نفیج تمام باشد و اندر بیمارهای کینه همچنین

و اندر همچنین و اندر ذات الجنب نفث رقيق نشان
نشان نفیج باشد و نفث معتدل و اسان و زرد
قوام نشان نفیج تمام باشد و اندر دلیل نشان
نفیج ناقص و تمام از سه وجه باید جست اما نشان
قوامی آنست که هر چند بول سفید تر و رقيق تر باشد
از نفیج دور تر بود و نشان نفیج یکی آنست که از
پس سفیدی زرد شود یا از پس رقيق غلیظ شود
و هم بران بماند و در مصوب نکند این نشان آغاز
نفیج بود و دوم آنست که اندرین قار و دره یار
سراب با در میان آب رسوبی هموار و سفید همچون
ارلا برید آید نشان نفیج ناقص باشد و سوم

است که رسوبی سفید و عموار و پیوسته اندری
قادر به بیدار آمدن نشان نفع تمام باشد و هرگاه
که نفع ناقص باشد بحران هم ناقص آید و بیجا
دانست که رسوب ظاهر اندر قاع و ریه بیماری
باشد که خرب و تن آلودان باشد و طعام خورد
و اندر قاع بیماری انقباض اندام و لاغری و اندک
خورد رسوب اندک باشد یا خود نباشد و ظاهر
نشود نشان نفع و قوت بیماری از رنگ آب
و حالهای دیگر باید جست واره اعلم
باب سوم اندر شناختن بحران
بحران اندر لغت یونانی لغظی است شکافه از

فیره شدن خصی و خصی دیگر از هر اگر پنجاه
مدتی دو خصی می کوشند تا بر یکدیگر کی و بکوزند
یا بند و هرگاه که فرصت یابند هر یک در وقت
کار خویش بکشد و مهلت ندهند بچینی ماده بیماری
و طبیعت برسان و دو خصم با یکدیگر می کوشند و
مدت اگر ماده نخته گردد و طبیعت دست یابد
در حال نشان قوت طبیعت پیدا گردد و بحران نیک
بیدار آید و اگر ماده مستولی شود و طبیعت عاقل آید در
حال نشان عاقلی طبیعت پیدا آید پس معلوم شد
که بحران تغییر عالی بحالی است در بیماری را بهتر باشد
تبر بحران شش کوزه است یکی اگر طبیعت بیکبار

بیماری را دفع کند این را بحران تمام و نیک گویند
دوم اگر طبیعت بیکار عاقل شود و بیمار بیکار
شود و این هر دو در بیمارهای حاده باشد و سخا
وی تیزی است و زود گذشتن میوم اگر طبیعت
حاده را اندک اندک می پزند و بعدتی تمام پزند
و دفع کند و این را تحلیل گویند چهارم طبیعت
بتدریج ضعیف می شود و ماده خام می ماند تا
پس از مدتی عجز طبیعت ظاهر گردد و بیمار بیکار
شود این را دبول گویند و کاهش گویند و این
بسم و چهارم اندر بیمارهای دراز باشد که طبیعت
زمنه گویند پنجم اگر بحران درک باشد و اخراجات

باشد و این جان باشد که بحران بگذشت سره
لیکن ناقص باشد و باقی اندر مدت تمام کند
این هم از جمله بحرانهای نیک باشد ششم هم
درک باشد لیکن نخت بحران کند بدو ناقص
و قوت پس از آن بتدریج ضعیف میشود و این
بحران پنجم و ششم نه از بیمارهای حاده باشد و نه
از جمله زمنه و آن روز که بحران تمام خواهد شد
بیمار اضطرابی عظیم باشد و هرگاه که بحران ناقص
خواهد بود اضطراب کمتر باشد و سبب اضطراب
قوت کوشیدن طبیعت باشد با ماده بیماری و
هرگاه که طبیعت بیماری را یکبار دفع نتواند کرد

بسیار باشد که ماده را از آن اعضاء بر سر دفع
کند و از اعضاء دیگر دفع نتواند کرد و این را از
انتقال گویند و مثال این محول پادشاهی باشد
که شهر نگاه دارد و حاجت به شمش بازگردد
و چون انتقال چندین نوع باشد بعضی نیک و
بعضی بد آنکه نیک باشد یرقانت و کرم و قوبا
بنق و آنچه در باشد آن اما سها و جراحی و غل
و طاعون و نمل و مار باری و ابله و خوره و قن
و برص و دار الغیل و عددی و دوالی و نوا
و تنج و در و پشت و در و سرین و در و زانو
اگر چه بیماری بدین علتهای زایل شود مدتی درین

علیه

علتهای باخ و باشد که زخم کرده و توقع بحران
از قوت قوی و غلط رقیق باید کرد و اگر قوت
قوی باشد و غلط رقیق نباشد بحران انتقال
توقع باید کرد و بحران ماده رقیق برق باشد
و بحران معتدل بر عاف یا به اوزار بول یا
بسهال یا بیتی دفع کند و بحران بر بیمار بهار سر
بخط باشد یا بد معده یا بعدید که از کوشش باله
و بحران بیمار بهار التها و هم زدن سفت باشد
و گشاد خون بوا میر اندر بسیاری بیمار بهار بحران
نیک باشد غلظت کسی را که عادت بوده باشد
و بهترین و غلاترین بحرانها ر عاف است پس اسهال

پس قی پس ادرار بول پس عرق و بیاید و آن
 که به بیمار بسیار را ابتداست و زیادت شدن
 و آنرا وقت ترایید گویند و بنیات تمامی رسان
 است و آنرا وقت انتها گویند و نقصان که
 گرفتند و آنرا انحطاط گویند و بمران تمام
 بوقت انتها نباشد و مرکب هم در ابتدا باشد
 و هم اندر انتها و هم اندر وقت ترایید و هرگز اندر
 وقت انحطاط نه بمران باشد و نه مرکب و هر
 بمران که در ابتدا بیماری با هلاک کشته باشد
 و آنکه در وقت ترایید باشد اگر نیک باشد ترایید
 باشد و اگر بد باشد بیمار در آن بمران سخت بد حال

نقصان

باشد و آنکه در وقت انتها باشد تمام بود یا یکبار
 از فطر پر و ن آرد یا یکبار طبیعت عاقل آید و
 بیماری مستولی شود و بیمار هلاک شود و هر بمران
 که در روزهای بمران باشد نشان آن باشد که
 ماده بیماری سخت بسیار است و طبیعت از گران
 بدن و بدی ماده مضطرب شده و در پهرین
 که هرگاه که نشان آن یابند که روز چهار و پنجم بمران
 خواهد بود پس زود تر از آن بمران کند اگر
 این روز که حرکت بمران بدیداید از جمله روزهای
 بمران باشد چون یازدهم نشان آن باشد که بمران
 خواهد بود اگر یک باشد ناقص باشد از هر آنکه

سبب زودی حرکت بحران بی طاقتی و اضطراب
 طبیعت باشد و هم بدین سبب است که اندر
 بیماریها با سلامت بحران بوقت خویش باشد
 از بهر آنکه طبیعت بی طاقت و مضطرب نشود
 علی الجمله حرکت بحران پیش از وقت آنرا یا به
 سبب قوت بیماری و عافوی طبیعت باشد
 یا به سبب بیرونی که طبیعت را بی هنگام بختاند
 چون عرضی از اعراض نسانی یا طعامی یا شرابی
 نه بوقت و نه لایق حال و هرگاه که روزی بحران
 نیک توقع کند علامت بد بدید آید سخت بد باشد
 و بیاید و انت که از روزگار بیماری بعضی روزها

که اندر

که روز بحران باشد آنرا ایام ابدا حوریه گویند
 و بعضی روزها خبر دهند باشد که بحران خواهد بود
 و کدام روز خواهد بود آنرا ایام الا اندازند گویند
 و بعضی روزها اندر میان این روزها باشد که
 نه روز بحران باشد و نه خبر دهند از بحران آنرا
 ایام الواقعة فی الواسطه گویند و بحرانها حرکت
 قوی تار و ز چهار و هم باشد و تار و ز بیستم در آن
 نزدیک باشد پس هر روزی که پس تر باشد تار
 قوت بحران ضعیف تر باشد تا تمام چهل روز
 اگر بحرانها صعب و قوی تار و ز بیستم باشد و آنکه
 پس ازین باشد آهسته تر باشد و بطراطس از چهل روز

بح

پنج روزی را بجران نشمر و مکرر روز شصت و هفتاد
 و شصت و هشتاد و روز صد و بیستم از بهر آنکه قوت بجرانها
 بیت کانه تا صد و بیست روز باشد یکی این نیز
 نادر باشد و پس ظاهر نباشد و بیاید و انت که بعضی
 از بجرانها هر چهار روز باشد و بعضی هر هفت روز و
 بعضی هر بیست روز و قوت بجران چهار کانه ثابت
 روز تا ماضی باشد و از پس بیستم ضعیف تر باشد یکی
 از آن بیرون نشود که از جمله روز تا فرود آید باشد
 و قوت بجران آنکه تا نهم روز باشد پس ضعیف تر
 شود پس قوت بجران بیست کانی را باشد تا صد و
 بیست روز بجران تا از پس هفت ماه باشد یا از پس

هفت سال یا از پس چهار ده سال یا از پس پست
 و یک سال و بجران همه بجرانها عاده بیشتر اند
 روز مار طاق باشد و بدین سبب است که بجران
 بت غب روز پانزدهم شتر از آن چشم دارند که
 در چهاردهم و اندر بیشتر بجرانها دور بجا آید
 عدد روز مار بجران باشد مثلا هفت و در غب
 همچو هفت دور نوبت محرقه باشد و اندر بجرانها
 فرزند عدد ماه و سال همچون عدد روز مار بجران
 عاده باشد مثلا اندر بت ربع سودایی و بعضی
 هفت ماه همچون هفت نوبت غب باشد و
 روز مار فرود آید از بجران بجرانهای فرزند

برقیاس روزهای خمر و سده از روزهای بیماری
 عاده باشد و اندر بجز اینها بیماری از سده نیز تقدم
 و تاخیر افتد چنانکه اندر بجز اینها بیماری عاده اند
 یا اگر عاده است و روزی که بجز اینها وقت
 آید از ایام الواقعة فی الوسط کویند و آن روز
 یسم و پنجم و ششم و نهم و سیزدهم است **اما** بجز آن
 روز چهارم هرگاه که از وقت خویش بگذرد و یازدهم
 یسم باشد یازدهم و پنجم و بجز آن روز نهم که از وقت
 خویش بگذرد و روز هفتم آید یازدهم و یازدهم و از ایام
 الواقعة فی الوسط روز نهم قوی تر است پس پنجم
 پس یسم و روز سیزدهم ضعیف است و روز ششم

بجز آن کند و یکسب و هرگاه که از بیماری عاده
 روز نخست و اثر نفع بدید آید بجز آن روز چهارم یا
 و اگر که بیماری سخت گرم و سریع الحکمه باشد بجز آن روز
 سوم باشد و اگر آهسته تر باشد روز پنجم و اگر روز
 اندر روز چهارم باشد و بیماری گرم باشد بجز آن روز
 هفتم باشد و اگر آهسته تر باشد روز نهم و اگر روز اندر
 روز چهارم باشد و نشانها بدید بجز آن روز ششم
 باشد و اگر روز اندر هفتم باشد بجز آن اندر یازدهم
 یا چهاردهم باشد و اگر روز یازدهم نوبت زود تر آید
 و تب گرم تر باشد و اثر نفع بدید بجز آن اندر چهارم
 باشد و اگر نشان نفع اندر چهاردهم باشد بجز آن اندر

هفدهم یا نهم یا پشم یا بیت و یکم و بیشتر از هجتم
 باشد و پنهان که روز چهارم اندازد به روز هفتم کند
 یا زدهم اندازد چهاردهم کند و هفدهم اندازد به بیستم یا
 بیت و یکم کند و باشد که اثر نفع اندر هفدهم برید آید
 ضعیف باشد بحران از بیت و یکم در گذر و کمال روز
 رسد در روز بیستم اندازد به روز هفتم کند و از ایام الواقت
 فی الوسط هرگاه که شانها که روز سیوم بدر آید به
 باشد بحران بر دهم کند و روز نهم بر دهم اندازد کند
 یکی اگر شانها باشد بحران دهم کند و روز نهم
 وی بکرانها باشد نیک نام یا ناقص جلالت و پنج
 روز است سیوم و چهارم همچنین ترتیب تا روز هفدهم

نوزدهم و بیستم و بیست و یکم و بیت و چهارم و بیت
 هشتم و بیست و هشتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و
 هفتم و هجتم و کوهی روز اول و دوم از جمله روزها
 بحران شمرده اند از بهر آنکه می بوی روز نخست تا روز
 دوم گذرد و از بهر آنکه گذشتن از تغییر حالی باشد از آن
 بحران گفته اند و کوهی دیگر گفته اند که از پس جمل روز
 نباشد یکی بیماری تحلیل گذرد و آن روز بیستم تا تمام
 جمل روز و دوازده روز است که در وی بحران باشد
 و از بیت دوم و بیست و بیست و پنجم و بیت
 ششم و بیست و نهم و سی و یکم و سی و دوم و سی و یکم
 و سی و پنجم و سی و هشتم و سی و نهم و از جانب

بیان نفوت این روز تا شرح ساخته آمده است
 و نام روز تا که در وی بحران یک باشد سر می نویسد
 اند و روز تا که در وی بحران گاهی بود و گاهی بهتری
 و روز تا که در وی بحران بد باشد یا ناقص بسیار
 و روز تا که در وی بحران نباشد هم به سر می آید و خواه
 این کتاب زود ظاهر شود بتوفیق الهی و عونه و الهی
 لاوزاد ۳۰ بسیار باشد که بیماریها و تنها که بجا
 که می باشد اندرین روز بحران کند روز ۳ بحران است
 و فردا از بحران روز ششم یعنی تیراگرشانها که در
 روز چهارم دید آید یک نباشد بحران روز ششم دید
 آید و اگر نشانهای یک باشد گاهی این روز منتهی باشد و

اندرین روز بحرانهای نیک بسیار باشد روز ۶
 اندرین روز بحران نیک تا دره باشد و اگر باشد
 بارخ و فطر باشد و کنس افتد روز ۷ هر بحران که
 اندرین روز باشد بی رنج و بی خطر باشد و او ضد
 روز ششم است روز ۱ روز بحران نیست و اگر
 نام در بحران کند نیک نباشد روز ۹ روز بحران است
 و حکم ای چون روز سیوم است و پنجم و غیره اند
 از روز چهارم و از روز ششم و نهم روز ۱۰ همچون
 روز ششم است روز ۱۱ همچون روز سیوم و پنجم
 و نهم است و غیره اند از روز چهارم و روز ۱۲
 همچون روز ششم است روز ۱۳ درجه او میانه

ناز روز تا که طیب این روز توقع بحران کند و
 از جلوه روز ناست که در وی بحران نباشد روز **۱۴**
 روز بحرانست و پس از روز نهم هیچ روزی قوی
 تر ازین روز نیست روز **۱۵** ازین روز بحران
 کم باشد و اگر باشد نیک نباشد روز **۱۶** همچون
 روز ششم و دهم است **۱۷** همچون نهم است و غیر
 دهنده از بیت و یکم **۱۸** ازین روز بحران کمتر
 از آن بود که از نهم و اگر باشد نیک نباشد **۱۹**
 اندرین روز بحران کم باشد و اگر باشد بد باشد **۲۰**
 روز بحرانست از چهاردهم گذشته هیچ روز قوی تر
 از او نیست **۲۱** روز بحرانست لیکن اندر میتم

پیش از آن باشد که اندرین روز **۲۲** روز بحرانست
۲۳ روز بحران نیست **۲۴** روز بحران نیست
 و از پس پنجم هیچ روز قوی تر ازین روز نیست **۲۵**
 روز بحران نیست **۲۶** روز بحران نیست **۲۷**
 روز بحرانست و پس از بیت و چهارم هیچ روز قوی تر
 این روز نبود **۲۸** روز بحران نیست **۲۹** روز بحران
۳۰ روز بحران نیست **۳۱** روز بحران نیست **۳۲**
 و چهارم روز بحرانست و آنکه پس ازین باشد
 ضعیف تر باشد **۳۳** روز بحران نیست **۳۴**
 روز بحران نیست **۳۵** روز بحرانست **۳۶** روز
 بحران نیست **۳۷** روز بحران نیست **۳۸**

باب چهارم اندر نشانی سلاط و
امید واری بیار هرگاه که بیار به پشت باز نیوفتد
و زود به پهلوی تواند خشت و اندر بهتر به نشیب
خود زود و خود از پهلوی دیگر پهلوی تواند گشت
و بران شکل خند که اندر تن درستی عادت داشته
است این اندر نشان قوت طبیعت باشد و امید
واری خاصه که دم زدن بیار طبیعی باشد و بعضی
قوی باشد و اگر بیار به نیز میکند و بیاری زیبا
نی شود نشان درست باشد از قوت طبیعت و از
امید واری و خواب یافتن شب و بامداد که از
خواب بیدار شود آسوده تن بودن و عاقلانه

و نظر بچون نظرتن درستان نشان سلاط و مانع باشد
و عطسه از پس سر سام نشان پاک شدن و مانع بود
و بیات و زنگار روی بر حال خود بودن سهولت
بیاری باشد خاصه اگر دیگر نشانی سلاط
باشد و همواری حرارت تن اندر تن نشان
سلاط باشد از بهر آنکه معلوم کرد و اگر اندر احسا
اماسی نیست اندر تب طبیعت ناقص اندر و زجران
نشان پاک شدن عروق باشد از عفونت و اندر
تب صفراوی بشمار که از ذات خال گویند نشان غیر
باشد و اندر چهار گرم رطاف و قی و اسهال و ادا
بول و عرق اندر و زجران نشان سلاط باشد و

و اندر همه بیمارها مشهورست طعام نشان قوت مند
 و سلامت بکند و دیگر احشا باشد **باب**
 اندر شناختن علتها که بد بکشد زایل شود
 هرگاه که خداوند تبارک و تعالی را گوش کرد شود پس
 اسهال صفراوی آتشی افتد که زایل شود و هم
 چنی در چشم با اسهال صفراوی زایل شود و نمکی
 بود که خداوند اسهال صفراوی را گوش کرد شود
 اسهال باز آید از هرگاه که صفرا و ماده صفراوی
 بسوی بالا نهد و اگر خداوند استقامت را اسهال طبعی
 افتد یا رطوبتی اینجا که بود و علت او بدان زایل شود
 و صبح به تب و زایل شود یا سهل تر کرد و سودا را

سرد که در معده و احشا باشد هم تب زایل شود
 و اگر خداوند ذات الجنب را بر پای جراحی بداند
 و آنچه بر فواید نشان نبض دارد و علت آن با
 که ماده با طراف انتقال کرده است بدفع طبیعت
 و اگر بچنین خداوند ذات الریه را اندر بن گوش
 یا اندر حوالی سینه و سر پلوریشها براید دلیل بکران
 انتقال باشد و امید سلامت باشد لیکن ریشها
 بسبب بدی ماده ناسور شود و اگر خداوند مایه نیا را
 و خداوند سرسام را بداید بداید بکران انتقال
 باشد و علت بدان زایل شود و من دیدم که خداوند
 مایه نیا را بر پای رشته برآمد مایه نیا بدان زایل شد

و اگر خداوند خالق و ذیجبر را بر سینه اماس و سرخی
 بید آید بحسب ان انتقال باشد و طبیعت ماده را
 بظاهر دفع میکند و همچنین اگر بزطاهر علق و زبان
 اماس بید آید نشان سلامت باشد و اگر خداوند
 سر و کس را اندر غایه اماسی بید آید سر نه را
 شود از بهر انکه اندامها دوم زدن را با اندامهای
 تناسل شاکت و اگر خداوند دارالشب را دو
 بید آید دارالشب زایل شود از بهر انکه ماده به
 انتقال کرده باشد و همچنین اگر خداوند در و کرده را
 در و اندامها و نورس را دوالی بید آید ماده
 کرده باشد و علت زایل شود و اگر خداوند فواق

استلای را عطف بید آید فواق زایل شود -
 باب ششم اندر شناختن حالتها که اندر تن
 دوم بید آید و نشان بیماری باشد که خواهد بود
 درگاه که اندر تن و چشم و روی اختلاج بسیار افتد
 چشم لغوه باشد و اگر عضوی دیگر باشد بیم باشد که
 اندران عضو تشنج افتد و درگاه که چشم و روی رخ
 می شود و از چشم آب بسیار می آید و روشنائی
 آفتاب نخواهد که به چند و از دیدن آن عذوکی یابد
 بیم سرسام باشد سرگشتی پویسته و کابوسی بسیار
 مقدمه مرگ است اندوه مندی و ناخوشدنی پویسته
 ای سببی مقدمه مایه نریا باشد و بدن خیال نه پیش

چشم یا چون دودی مقداره آب باشد در دقت
صعب و صداع پیوسته هم کتده باشد بعلت
انتشار یا آب کسلانی و کندی حاسها و افلاک
عده انداها که پیوسته باشد مقداره سکه باشد
بسیاری زکام و زلزله هم کتده باشد بعلت ذات
الریه و سل عرق آمدن بسیار از همه تن یا نشان
امتلا باشد یا نشان رقیق شدن افلاط و بیم کتده
باشد بهت های عفونی عرق آمدن ناخوشبوی هم
کتده باشد بهت های عفونی امتلا مفرد هم کتده
باشد بکته یا دانه خون از کله برآمدن کیره و بعضی مثل
ناخوش بوی نشان تخم باشد بول ناخوش بوی

هم کتده باشد بهت های عفونی سقوط شهوت
و کتده و الم باندگی نشان امتلا و مقداره بیماری باشد
شهوت شهوت یا منش کشش و تولد بادا اند
نکته مقداره قویج باشد شهوت طعام فرون از عا
نشان سوراخ ارج باشد اندر معده یا ماده سقوط
شهوت بی تولد بادا اندر معده یا ماده بی
نشان کرمی خم معده باشد از روی ترشها
نشان تولد صغرا باشد اندر معده از روی ترشها
نشان تولد ماده غلیظ باشد اندر معده سرخی هم
بزرگی رگ روی و تنگی نفس و کرفکی او از مقداره
ندام باشد بسیار و ملها نشان حوامی بزرگ باشد

بسیاری غده و ما مقدّمه و نیکه عظیم باشد بهی ا
 بسیار مقدّمه بر من باشد خستای پیوسته مردم تن
 درست را پیم کشته باشد برک مناجات کرانی
 غمزه و مقدّمه که اندر جگر باشد و میل بسوی پهلوی
 پشت دارد نشان علی باشد اندر جذبه جگر نشانی
 نعل و اخکی آن نشان سده باشد و مقدّمه بر تان
 اما س پشت چشم و دست و پا نشان ضعیفی جگر و قدّه
 استسما باشد کرانی و قدّه و تنی گاه نشان افنی باشد
 اندر کرده اسهال که مده را بسوزاند بیم کشته باشد
 بچ اما سوزانیدن آب تا ختم بیم کشته باشد اگر
 اندر نشان ریشی بید آید خاریدن مقدّمه آنکه و سب

کم خورده باشد مقدّمه بوا بر باشد باب
 منم اندر ششها فتن وقت هرک اندر تنها و نر تنها
 اندر بیمار بیمار عاده صعب و کشته اندوز میرند
 که اندر بیمار بیمار محرقه سلیم بکران نیک باشد و اندر
 بیمار بیمار محرقه و آنچه بدان ماند اندر آنها نوبت میرند
 نشان هرک آن باشد که عقل شوریده شود و نامه
 صعب فیز و ما ضعف و غنودن بید آید و در دم
 و تاریک شدن چشم تو که کند و دل درد و فیز و بیمار
 بنوا کرد و و مملاک شود و اندر تنهای طبعی اندر
 اول نوبت میرند و نشان هرک آن باشد که مدت
 سرما دراز کرد و و کم نشود و بنف ضعیف و تنف

بخاند و کسلانی و سیات بدید آید و درین میان
 هلاک شود در جمله رک آن ساعت باشد اندر روز
 و اندر وقت بت که اعراض بت و بیماری بدید آید
 و مصیبت ترین بدید آمدنی اگر اندر ابتدای نوبت بت
 باشد یا در تراپد یا در انتها و اگر علامتهای بدید اندر
 وقتها بدید آید که یاد کرده آمد مگر باید ترسیدن و هر
 بیماری که اندر ابتدای بت یا اندر وقت تراپد میرد
 پیشتر اندر تهامیه و که سبب آن اما سی باشد اندر اندا
 اندرون و اندرین وقت ماده در حرکت آید و روی
 بدان موضع نهد و الم زیادت کرد و وایب آن
 باز دهد یا اندر بیماری که ماده آن سخت بد باشد و بسیار

باشد و طبیعت از حرکت آن نهریت کند و حال طبیعت
 با آن همچون انش اندک باشد که در اینم بسیار فرو
 میرد یا چون حال کسی که او را کلو نبشارند و اندر
 وقت انتها بت نیز میرند و هم سبب اگر طبیعت
 از ماده نهریت شود و بنا در اندر وقت الخطا شود
 نیز میرند لیکن درین وقت فزایی قوی که اتفاق افتد
 نبرد چون اسهالی قوی یا خشی عظیم در جمله سببی از
 اسباب تناسلی چون غمی عظیم و بشادی عظیم و آنچه در
 ماند و یا پس سببی از انواع دیگر چون طعانی و شرابی
 بسیار موافق و نخست عرق زرج کند پس میرد و طبیعت
 آنست که این الخطا بطی ضرر باشد و آیسبی نباشد و گویا

قوتها ضعیف شده باشد و حرارت عریزی تکلیل بر
و نبض ضعیف و آهسته شده بدان ماند که تب اندر
الخطاط است و نباشد از بهر آنکه اندر الخطاط راستی
قوتها باز آید و حرارت عریزی را برافروزد و نبض
قوی تر گردد و بنظام باز آید اما اندر این در وقت
الخطاط بسیار میزند و بیشتر باسهال میزند و سبب آن
بسیاری ماده باشد و تباه شدگی سردی و خلط و این
باشد که بعضی باین بظاهر تر میروند آید و بعضی دیگر اندر
بارگردد و اسهال تو کند و اعشار را میبرد و می
کند از آن تا پاک شود و علامتهای بد اندر بسیار بیای
اندر چشم و بینی و گوش و پیشانی و اعضاء دیگر آید

جمعا دور اندر افتد و بینی باریک شود و سرد شود
و باشد که سرینی کبود شود یا سیاه و گوش
پنجین سرد و منبج شود و مایهها کبود شود و
پوست پیشانی کشیده شود و خاک که مثلا پوست
گیرند و بر چهری پوشند تا خشک شود پوست
پیشانی بر استخوان چنان شود این همه نشان سرد
شدن خونت و فرو بردن حرارت عریزی و بار
اطراف و با فرسیاهی چشم سوی بالا شود و شنیدی
میاید و از جمله علامتهای بد است که بیمار پشت
باز افتد و دستها فرو گذارد و بنیشت فرو داید اندر
پستی و دندان بر هم سایید و میریزند و بعضی را باشد

کرب زیرین بر عهد و دندانها که پوشیده بودی
برهنه شود و چشمها کشاده بماند و بعضی باشد که دست
حرکت کردن گیرد چنانکه کسی کسی پیش چشم می چند و بعضی
انگشت بدیوار می مالند چنانکه کسی گاه از دیوار برود
کند و بعضی انگشت بر جامه می مالند چنانکه کسی ز برادر
جامه بر چند این همه نشانهای بد باشد و نشان نزدیکی
وقت حرکت تمام شد بخش نخستین معجون است و توفیق
بخش دوم از کتاب این بخش مشتمل است بر
هفت سوال و اندر هر متعالی و هر بانی نکته که از آن
مستفاد آن نکته باشد و در بیشتر کتبها اگر بگردانند
و غرض اهل علم تحصیل از مطالعت کتب این کتب است

در یک شرحی که بدین کتاب لایق باشد یاد کرده است
است چنانکه مستوف و مفهوم گردد و فوری پوشیده
نماند اشارت ابره تعالی **معالج نخستین** اندر و صیبا که
طیب را گوش بدان باز باید داشت اندر علاج
معالج دوم اندر اشارت کردن به علاج بیماریها
اندر آنها از سر تاپای و این تهرده بابت **باب**
اندر بیماریها و سر و دماغ **باب** اندر بیماریها
چشم **باب** اندر بیماریها و گوش **باب**
اندر بیماریها و بینی **باب** اندر بیماریها و
دندان و دندان و فم و مطلق **باب**
اندر گام و نزل و سر نه و شومر و ذات الجنب و ذات

وضیق النفس **مس ۷** اندر بیماریای دل
مس ۸ اندر بیماریای معده **مس ۹**
 اندر انواع اسهال **مس ۱۰** اندر انواع قویح **مس ۱۱**
 اندر بیماریای متعدد **مس ۱۲** اندر بیماریای جگر
مس ۱۳ اندر بیماریای سینه **مس ۱۴**
 اندر انواع یرقان **مس ۱۵** اندر انواع استسقا
مس ۱۶ اندر بیماریای که در کرده و شانه و ضربه ذکر
 جمیع آید **مس ۱۷** اندر بیماریای زبان **مس ۱۸**
 اندر ادواج مفصل و نفوس و دوالی و دارالنبیل
مس ۱۹ اندر ادواج جها و حصبه و آب
 و مانند آن **مس ۲۰** اندر ادواج و در میان

و جوامع **مس ۲۱** اندر علاج سکتس انخوان
 و کوفتگی و پیردن آمدن بند و از جای خویش
مس ۲۲ اندر تدبیر زیت و پاک داشتن غایم
 نین **مس ۲۳** اندر علاج زهر **مس ۲۴** اندر
 اندر وصیت ایضا که به نزدیک بیاز آیند پس از آنکه
 شرطهای امانت و بی دشمنی مردمی بجای آورده باشد
 چشم و گوش و دست و زبان از همه ناپسندید با نگاه
 داشته باشد نخست باید که نوع بیماری و حقیقت آن را بداند
 بدان طریق که اندر بخش نخست از این کتاب یاد کرده است
 پس احوال آن روز و روز گذشته بر سرند و بداند تا قوت
 بیماری امروز همچون قوت بیماری روز پیشین است

یا کمتر یا بیشتر و فرزانه بچین احوال پرسند اگر روز
 هم همان باشد حکم بر بیماری که نهایت رسیده است
 و اگر هر روز میفرایید گوید هنوز در تریا است و اگر
 هر روز می کشاید گوید که بیماری در انحطاط است
 و به پایان رسیده تدبیر ما در خوردن احوال کند چنانچه
 در بخش نخست از کتاب یاد کرده آمده است و
 باید پرسید که بیمار در هیچ عضوی الهی می یابد و
 معلوم کرد که می یابد باید دانست که منظم بیماری
 اندر آن عضو است و اندر آغاز تب ماه بران
 عضو بخند می شود آن عضو را قوت دهد ضمای
 یا طولی موافق **صفت ضما** و **طول** بکشد

منشر ساقی نام پوست کلنا و کل سنج برک مورد
 از هر یکی راس راست و برابر و به پزند و حرقه در آن
 آب تر یکتند و بران عضوی نهند و قتل آن نیز
 ضما کنند و احوال خواب پرسند اگر بیمار خواب می
 یابد بداند که دماغ سلامت و اسایشی دارد و باید
 داریت و اگر خواب نمی یابد بر غلاف این باشد
 و از شتوت طعام پرسد اگر شتوت بر جا بود بداند
 که اعضاء غذا بسلامت آید و اری زیادت
 کرد و اگر نه و جایگاه خواب لایق بیمار و مال
 او فرماید ساخت و شربت و دار و دهنه سگاران آن
 کند چنانکه باید و اندر بیمار بیمار گرم خانه خاک باید

و نمود و بیمار را بجامه پوشیده نذار و تمارق
 هوا و فکلی آن بدل او می رسد و تن او سرد نشود
 و حرارت با مزون باز گردد و اگر بیمار کودک یا
 ابل تنم باشد و با قوت ضعیف باشد و پیری اذ
 خواهد تسابست اذ و نای او باید کرد ازان او را
 و یا مانند آن پیری دادن اندک اندک و بیاید
 که حال قوت اذ و بیماری به نحو حال توشه است اذ سفر
 پنجا که مسافر اذ سفر توشه نگاه دارد تا سفر بدان تمام
 کند طبیب باید که غایت سوی نگاه داشتن قوت بیمار
 کند تا بیماری بدان به پایان رسد و بدین سبب نگاه
 نگاه باشد که طبیب را حاجت آید که بیمار را پیری دهد که

اند که سبب بیماری بدان زیادت شود یکی بدان
 نکرد نگاه داشتن قوت مشغول باشد و این
 باشد که اندر تب محرقه بیمار را غشی افتد طبیب اذ
 حال بحار تب نکرد و نماز شب ترک کند و بدود
 تا بقوت باز آید و همچنین اذ قوتی سرد هرگاه که در
 سخت بدید آید طبیب داروی مضر کننده دهنه بیمار
 اذ دردی بخیر شود بدین طریق عارضه قوی را بلی کند
 پس بملاج واجب باز آید و آنجا که قوت قوی باشد
 و با استفراغ حاجت آید هیچ توقف نباید کرد و آنجا
 قوت ضعیف باشد سخت نگاه بقوت باید کرد و کسی
 استفراغ و آنجا که تمام با استفراغ حاجت آید بیکبار به

طبیعت الحاح شاید کرد و بتغذیه استغفار باید کرد
 اگر بیمار خطرناک باشد و این نتوان بود که قوت جدا
 بیداری که ماده بخته شود زود استغفار و علاج قوی
 باید کرد تا بفتح بیدار پس علاج قوی کند و اندر بیمار
 کهن هر چند روزی اندر علاج فترتی باید افکند تا هم
 قوتی نگاه داشته می آید و بیمار از علاج اسایش می
 و طبیعت از پس فترت علاج را قایلتری شود و در
 اثر کتده تر آید از بهر آنکه در مدت دراز بسبب عوارض
 بر علاج طبیعت با دارد و خورده میشود و منفعت بیهوده
 نیاید و هر چند روزی شربت یا اگر به همه از یک نوع باشد
 که بیک بدل می باید کرد و تا طبیعت بیک خبر خورگرتا

و هرگاه که طبیعت اندر علاج بیک طریق می پرسد هیچ
 اثر نمیدهند بعد آن باز باید آمد و اگر به حقیقت داد
 که بر اصول است اگر چه اثر دیر ظاهر شود از علاج بر نیاید
 کشت و اگر اندر علاج خطایی افتد اثر آن ظاهر شود
 از آن طریق زود بر باید کشت پیش از آنکه اثر قوی
 ظاهر شود و اگر بیمار غرضی باید بر خلاف قیاس بدان
 فریفته نباید کشت و همچنین اگر بر خلاف قیاس عارض
 بر آید سخت باید نباید رسید که عارض زایل شود
 و بیمار قوی تر یک و تن آبادان را استغفار بیشتر
 باید کرد و بیمار نازک و لاغرا علاج بتغیر مزاج باید
 استغفار کتده و اندر همه بیمار باید دل خوشی باید بست و با

مرا و ایشان باید سافت و تدبیر قوت دل باید کرد
هر چه ممکن کرد و غم و دل ناخوشی دور باید داشت
و بعضی را بشارتها و امیدها و بعضی را به زرد و جوان
و غیر آن و بعضی را بجنور دوست و مونس دل
خوش کردن تا شاد و قوی دل گردد و اندر کرم
و سرما و سخت بجم علاج قوی نماید کرد و آنجا که به
استغراق و تیغ فزاج عاجت آید اگر یک چیز باشد که
در دو معنی را شاید غیبت باید داشت چنانکه اندر
صغراوی اب الوی سیاه و طیب تا تواند که علاج
بند تواند کرد و بدار و مشغول نباید بود و تا تواند
که یک داری بسط علاج کند داری اینی شاید

و طیب را دارد و تا که بجهولان و پسر زمان ازمانند
حکایت کند بکار نباید داشت و بران اعتقاد نباید
کرد **مقاله دوم** اندر علاج بیماریها از
تپای **باب** اندر بیماریهای سرد و دماغ سرسام
کرم و دو نوع است یکی آنکه ماده آن صغراوی خالص باشد
دوم آنکه صغراوی با خون انجی باشد و غلبه خون باشد
اما آنکه ماده آن صغراوی خالص باشد بلنت یومانی
فراخیس گویند و پیاری سرسام خوانند و سام بلنت
معدمان اما سی است یعنی سراماس و این از بهر آن
کنند اند که این علت اما سی باشد اندر کوه دماغ یا
غشاء دماغ باشد و ترجمه قراخیس در یاست و سی

و سبب این علت بسیاری صغراست اندرین و
 بسیاری بخار آن بواسطه علاقه تبارت کرم و در
 سر و بویایی و دیدن و افقالت عقل و تشنگی و خشکی
 دانه و دغنی و درشتی و زردی زبان باشد **علاج**
 معتدل سفید و اندکی کافور بکلاب سوده و سرکه بر
 جگانه و می بویاند و خرد کتان بر آن ترکیبند و بر
 پیشانی و صدغ اومی نهند و همچنین سرکه و کلاب و
 روغن کل بهم اینجه می بویاند و بر پیشانی و صدغ
 اومی نهند و پای او در آب کرم می مالند و می شویند
 و طبع را بجهت نرم یا شفاف که از بنفشه یا طبع بنفشه
 و بابونه و سگ و سمونیا ساخته باشد خود دارند و اندک

صفت حقه نرم بنفشه درم نیمه و درم نیمه و درم
 غناب بیت عدد و پستان جمل عدد و بابونه درم
 سه را از یک من آب به پزند تا دو بهر برود و با لای
 و صفت درم روغن کل یا روغن بنفشه و یک و نیم
 سگر سرخ اندر پنجاه شعله ازین مطبوخ کند و حقه
 کند و اگر از حقه و شفاف مانعی باشد بار از مایه
 و شیر خشک و هند یا طبع فرمای اندی و آب میوه
 و در شب دو درم اسپغول اندر کلاب خام و آب
 فامارش می دهند و هوای خانه خوش باید و اندر
 تاریکی و روشنی معتدل و دیوار خانه ساده نقش و صفت
 و کتاب هیچ نباید و نزدیک بیمار یک پید شسته و نیلوفر

و بنفشه و میوهای خوشبوی و فلفل باید و شربت از
 حبه لکین حرارت آب تخم فرفه و شراب غوره و
 شراب ربوای و شراب حامض و تربیخ و شراب صندل
 و آب کدو با آب غوره آمیخته و اندکی شکر بنهاده
 و از حبه نرم داشتن طبع شراب آلو و شراب فرما
 هندی و شراب بنفشه و آب فرفه هندی و آب پیرا
 و اگر حرارت بی اندازه باشد پس از آنکه استغناغ کرد
 باشد قرص کافور دهند و هر روز کت کشاده شود
 پای ازین ران تا شالک چند نه جانک از پنج بستن
 اندکی آگاه شود و یک زمان اندر آب گرم نهند و بماند
 و پس بکشایند و بستن ازین ران آغاز کنند و کشادن

از سوی شالک و زوره از حبه نرم داشتن طبع از
 عدس و الوی سیاه و زرد آلو و فرما هندی و از
 ماش متشره و استغناغ و از کنگ جو همه بشیره مغز بادام
 و شکر و اندر ترشها برک جعفر در آن کتد و به شکرمانی
 دهند و بکته باز گرفتن طبع از نار دان و زرد سنگ و آ
 یب ترش و آب آبی ترش و آب غوره همه بشیره مغز
 بادام بریان کرده و اگر اندر هر روزی دو درم تخم
 خشاش کوفته در آن کتد صواب بود از حبه لکین
 حرارت و صغرا و فون طفیل از عدس متشره و زوره
 و غاب در وی بچند **سرمام خونی** این علت بخت
 برمانی مغمونی گویند علامتها سرفه زبان و در کما ممتلی

و تب کرم و لازم و کرانی سرور شتی زبان و شغنی
 سریع و صلب باشد و زبان بگرد و روشایی
 نخواهد **علاج** فرق میان علاج این و علاج
 فرائطی آنست که این علت را نخت فصد کت
 و یا حجامت و دیگر علاجه بدان نزدیک باشد
 و نیز باشد که بحقه قوی تر یا به سهلی قوی تر باشد
 آید **سر سام** سر د این بیشتر غسی گویند و ماده آن
 بخاری باشد از بلغم عفن که بدماغ براید و سبب
 آن تخم و بسیار خوردن بود از طعاهای سرد و تر
 چون ماهی تازه و گوشت کاد و باقلی و پیاز نچه
 و خام و میوه های تر و فطاع و سستی متواتر **علائق**

بخار و خواب و خوابوشی کاری و صداع نرم و تب آینه و
 نفس متفاوت و بول غلیظ و خام و سفید و بسیاری
 آب دمان **علاج** نخت حقه نیز با شیبانی نیز
 نهادن پس فی فرودن پس ایامی فیه او شخم فطل
 رک کرده اندر بلغم افیتون دادن پس
 با سودا کل اکچس یا مصطکی و اینسون دادن و تعاف
 بروغن قسط و ماده آن مالیدن و اگر آب اید کشا
 دادن بودند گوی و زرد و خاکش و تخم کرفس و
 بادیان و سقر و ماده آن در وی بخت و اگر تب کرم
 تر باشد بادیان تر و برک کرفس و قدری نخود اندر
 وی پزند و صفت **حقه** نیز یکم و شخم فطل افیتون

از هر یک شش بنمایم نیم کوفته دوشت بودند گوی
یک شش پزند فیاک رسکت و پالاید و درم
پودنه اندر دده درم آبگاه حل کنند و ده درم روغن
زیت و ده درم فایند برافکنند و بکار دارند و شای
از رتب تراشیده و یا از صابون و یا از شمع مقفل
و بپورده و نمک و فایند سرشته بنهند و پس از آنکه
استغوا نما کرده باشد بخار مرکه و پودنه و عاشا
وی نخچه به پیچی او میرسانند و بدار و نای صیف
کننده غرغره فرمایند و بلیل و چند بید تر برآید
تا عطسه آرد و در هیچ وقت نگذارند که در خواب
غرق شود و غلافی و بخرنیا و مانند آن میدهند

و اگر دراز کرد و چند بید تر یا بکبیس سرشته بدهند
و ضمادی از چند بید تر و ستر و پودنه گوی و عاشا
بر که عسل سرشته بر سر او نهند و بطولی از باده
و پودنه و نعام و عاشا و مرز کونش و شبت
بکار دارند و موی سر مردم سوخته با سرکه سرشته
بر سر و پیشانی مالیدن سود دارد **یا بنحو سیاه**
علت سودایی است و از بهر آنکه گوهر دماغ نازک
است و گوهر روح نفسانی که اندر دماغ است -
روشن است و سودا غلیظ تیره و تار یک هرگاه بخار
سودا اندر دماغ رسد مزاج دماغ بگردد و این بخار
باز روح نفسانی بیا میرد روح تار یک و تیره شود از

هرگاه مردم از هیچ چیز فیان ترسان نباشد که از
 تاریکی و از هیچ چیز فیان نشاید که از روشنائی سی
 اگر اندر تاریکی نیک و بد و دوست و دشمن را
 نتوان دید و شناخت بدین سبب همیشه از تاریکی
 ترسد پس کسی را که تاریکی از اندرون دماغ باشد
 ترسان تر باشد از بهر آنکه از تاریکی بیرون بتوان
 که گشت و از تاریکی دماغ خود نتوان پس خداوند
 این علت پیوسته گرفته باشد و شکدن اگر ابتدای
 از دماغ باشد رک صافن بکشد تا ماده از دماغ
 فرود آید و اگر مرق باشد رک با سلیق یا اسیم
 و اگر معده ضعیف باشد اندر قصد توقف باید

کرد و از آنکه قصد کند خون سیاه باشد نشان آن
 باشد که هنوز ماده اندر دماغست و اندر آن
 پراکنده نیست رک پیشانی زدن صوابتر باشد و
 داروی سهل نخست ایامی غیر ادرند و غار یقون
 و ایتون و جب اسطوخودوس و ایامی و لوغایا و دهر
 یا هر روز بمحون نجاع اندر مطبوع ایتون میدهند
نست آن بکشد غار یقون نیم درم یا پشته و نمک غلی
 نیم درم یا پانچدرم بکوبند و برشند و بدهند و
 ایتون کوفته با مویزدانه پرورده برشند و در
 ابداد پانچدرم ماده درم بدهند ایتون کوفته و نست
 درم با سکنجبین برشند بدهند سود دارد و دل را

شراب لسان الثور و مفرح قوت دهند و اگر زرد
 سرد باشد دوار المسک و شرودیطوس و زرد
 بزرگ دهند **صفت مفرح** بگیرند باد و بجنوب و
 تربخ نار مسک بهین در دوج زرباد زعفران تخم
 باد دوج تخم فلفلسک از هر یکی دو درم سنگ بنفشه
 و طسوجی بلیله گابی جلی درم شراب کبیت درم
 و بلیله در مقدار دو من آب بپزند تا به نیمه باز آید و
 پالایند و آبکین برهند و بقوام آردند و دارو را
 بدان برشند شربت دو درم و اگر ماده صفراوی
 باشد که مایه و آب زن فائز بکار باید داشت و
 استغراق باء الجین باید کرد و ما را الجین از سنگین

افیتونی باید ساخت و در میان روز یا بارج فیترا سود
 دارد اطریبل چهار درم افیتون دو درم یا بارج فیترا
 درمی برشند همه بدهند و اگر معده ضعیف باشد
 کلشک با عود و مسطکی دهند **دیه اکنی** علاج دیه
 هم از این نوع باشد کم خوابی را در دغن کدو و در دغن
 بنفشه یا شر زعفران آمیخته بر سر می نهند و بطنج بنفشه
 و نیلوفر و برگ عنب الثلب و برگ بید و کوک
 و فحاش و بابونه و کشک جود تراشه کدو بر سر
 نهند و شراب فحاش دهند **ثبات** این علتی است
 که بیمار چون فتنه باشد **علامت** اگر بیدار گشته زود
 بیدار شود و سبب آن بخارهای تر و گرم باشد و اگر

دیر بیدار شود بسبب رطوبتهای غلیظه باشد از
مقدم دماغ **علاج** اگر زود بیدار می شود ایام
فیقر و اطراف فیل کشتری دهند و اطراف بپزند
و می مالند و طبع با بونه می شویند و سرکه بروغن
کل می بویانند و اگر دیر بیدار شود بختیخت
استغفرن کتد پس ایام فیقر و غاریقون و
نمک ترکیب کتد و بر سیل بسیار بدهند و بامداد
مطلوبه افیتون با بچون بخام دهند و هر بامداد
یک ساعت بر که اسفیل غوغه فرمایند و عرق استیل
میدهند و طول از با بونه و اکلیل ملک و شراب
در بخوش و نفا و ستر و برک مورد و بر می حکانند

۱۰۱
و زنیون و چند بیدتر و دروغن سداب بر صندغ
و بر سر طلی کتد **فراموش کاری** علاج این علت
بعللاج سیات نزدیک است غوغه بخردل و میوینج
و عافرقا و پوست بچ کبر کوفته و بنجته با اکینس
رشته سود دارد و ایام فیقر با اسکنگین غصلی
سود دارد و ترنج پرورده و زنجبیل پرورده و میوینج
بان بکار داشتن سود دارد **صفت آن** بکبر کتد
و دار پیل و سود و زنجبیل از هر یکی دو جزو دارد و تا
که کوفته و بنجته با اکینس بر رهند و در طرف کتد و قبل
روزد میان جوینجان کتد پس شربت دوم بکار دارد
کتد این علتی است که ناگاه افتد و بیکبار راه براند

قوت روح نشانی از دماغ به اندامها بسته شود
و اندامها از کار بماند و عاقلها باطل شود و در وقت
دم زدن هیچ حرکت دیگر نماند و بسبب آن غلظت
لجج باشد اندر بجویغهای دماغ و منفذهای او و
بسیار باشد که بسبب سکه غلبه قوی باشد خاک گرفته
عروق و شریانات و بجویغها دماغ پر شود و
شراین بسبب پری حرکت نتوانند کرد سکه زدگر
و بعضی طبیبان آنرا خفاق قلی گویند **علامت**
کافی سرود و وار و طین و کسلانی اندر و کتھا و مار
چشم و اختلاج اندامها و برهم سودن دندانها و
خواب و اختلاج در کمار کردن و ست شدن د

و پای این همه از مقدمات سکه باشد و کنگ اند
سکه نشان زیادت شدن علت و نشان ^{شدن} ^{شدن}
دم زدن باشد لیکن اگر دم زدن بی نظام باشد
نشان بعضی علت باشد و آنجا که تحت افتد که سکه
است بگویم باز گیرد اگر مرده باشد مدقه ناپیدا
باشد و اگر سکه بود مدقه بر جای بود **علاج** نخست
برنج بر وغن سوسن یار و غنی دیگر خوب کتد و
با یارنج فیهرا التوده کتد و کلکی او فرو کتد باشد که
نی افتد پس قند نیز بکار دارند و مهرهای کردن و
پشت او بر وغن خوب کرده بمالند و تریاق بزرگ
با شرو دیلوکس یا سحر نیا یا انقرد یا داکت تعال یا

جذبیدتر با سبکچ اندر مارا العسل حل کند و بکلیج
او فرو ریزند و موسی سر او بسترند و در دل و جذب
بیدتر با سر که گرم کرده بپایند و بر سر او طلی کنند
و سداب و شک و جذبیدتر می بویانند و در
کلک بآب درز کنوش در پی جکاتند و قوئل
و بپاسه و غیر بوا و کوز بوا و وج همه کوفته و گرم
کرده اندر عرقه کنند و بر سر او می نهند و نمک سوده
و گرم کرده بر فرق نهادن سود دارد و پس از آنکه
استغراغها کرده باشد که مایه خشک در آب گوگرد
نشاندن سود دارد و هر گاه که سکنه کشاده شود پس
و چهار روزا چنین علاج میکند و طعام نخورد آب

و شوره

۱۰۹
و شور بار کنجشک و کبوتریجه دهند با سحر و دار چینی
و هر باید و مارا الاصول و هند با و دروغن بید چ
دروغن با دام تلخ و هر هفته ابارج فیهرا دهند با تخم
دمنگ و انیسون و عاریقون **سبع** این علتی است
که در اندامهای مردم بر بیات خویش نماز و احوال
اندامها حس و حرکت بی نظام شود و سبب این سده
باشد تا تمام اندر منفذ تا مقدم دماغ و از آن
سبب تشنج پیدا آید و اگر سده تمام بودی حس و حرکت
عنه باطل شدی و اگر سده بنودی احوال اندامها
حس و حرکت بی نظام بگشتی و سبب این تشنج است
که دماغ از بخاری و کیفیتش ناخوشی که بدور رسد گریز

جوید و خود را بدان سبب فراهم کرد و پنجا که معده
 که طعام ناپسندیده خواهد که از خویش دفع کند چنین
 فرازم آورد و از آن سبب اندر عضلهای چشم و روی
 و دیگر اندامها حرکات مختلف و مضطرب بدیداید
 و تشنج کند از بهر این گفته اند که صرع دماغ را همچون
 فوان است معده را و چون معلوم شد که صرع بطنی
 است که نخست اندر دماغ افتد بدان می ماند که عطر
 صرع کوچک است و صرع عطر بزرگ یکم دفع عطر
 سوی سر باشد از بهر آنکه قوت قوی باشد و ماده اندک
 و لطیف و دفع صرع بسبب بیاری ماده و صغیری قوت
 بهر جوان باز و پیر تا بخاری بدو کیفیت تا خوش بود مایه

نیستند و اگر این بخار پیوسته اندر دماغ بودی صرع
 بودی و می بینم که ناگاه بدیداید و زود زایل شود
 ازین بدانیم که این بخار پیوسته اندر دماغ نیست از بهر
 آنکه عارضی که یکبار بدیداید و زود زایل شود سبب
 ساکن ثابت و ممکن نباشد پس معلوم شد که سبب
 صرع ناگاه بدماغ میرسد و پیشتر اندر معده باشد
 و اندر سپرد و اطراف او بعضی را باشد که صرع بی تشنج
 باشد از بهر آنکه ماده رقیق و اندک باشد و سخت بد
 نباشد بدان سبب بی تشنج بگذرد **علامت** زبان صرع
 زرد باشد و در کنارین زبانی او بنر و از پیری که صرع
 خشم نباشد خشم صعب گیرد و از اعراض مایه خوب یا نفع

خالی نباشد **علاج** اولاً مصرع خویش را از
سر تا کمر مانگاه باید داشت و بر کمر زان و کمر پا
نهایت نشست و جاع برنی و اندر کمر باید و پو مادن
و از جایگاه بلند فرو نکریدن و آب تا قش و نظاً
هر چه چشم را فیه کند و طعاهای غلیظ و شیرینی بسیار
همه زیان دارد و کرفس مصرع را بخیناند و گوشت بدو
زیراک مصرع را در گوشت آورد و ببل و غرول و مانند
آنان زیان دارد و گوشت تند و دراج و تهو و کجک
و سرخی گوشت بره و غلیظ شک و مرغ بریان و
اسپید باغ به نخود و دارچینی و کشینه شک و دیگر هر چه
ست زیان دارد و دارد و دای کرم اندک اندک به

تدریج باید داد و اندر حال مصرع اندامهای مصرع را
باید کرد و سخت گرفتن و نگاه داشتن و دماغ او
کرم کند چنانکه در علاج سکه گفته آمده است تا روزی
بهوش آید و بیدار شود و طبعش در مار العسل گذارد
و بطلق او فرویزند و هر دو شب یا هر سه شب نیم
شغال ایارج فیه بدهند و استغراق یک قوباً و ب
اصطیقون و ایارج لو غازی و مطبوخ افیتون کت
و غیره مزاج بریاق اربده و میجون سیالیوس و
شرو دیلوس و تریاق بزرگ و اگر دوا کم
فصل باشد و دیلوس ترکیب کت صواب باشد و
نیشاباب و زکونش در چینی بکاتند و اگر مصرع معده باشد

قی فرمایند و اباج فیهرا پوسته دهند و این مواد
بر معده می دهند **صفت فضا** دکل سرخ سبیل معطر
قشور کندر کوفته و بنیچه برباب مسکو برشته و بعد
نهند و اگر بخار از اطراف بر می آید بگیرند فلفل
خوینون خردل غسل بلاه سمه برشند و بر آن
موضع نهند تا ریش کند **صفت معجون سیاه کبوتر**
بگیرند سیالیوس عاقر قرحا اسطوخودوس اندر
سکه ده درم و بنم که کوفته و بنیچه و سکنجبین که از آب
بصل انوار و آبکینس کرده باشند برشند هر باید او
یکدم تا یک شعله بدهند **عالج** این تمام تازی است
و در سنت **عالج** عالی باشد که در نیمه یک فن بر آید

و مال آن نیمه از دیگر نیمه جدا کرد و نام این علت
ازین سختی گرفته اند و بدین نام سستی یک نیمه تن خوا
علامت بعضی ضعیف و بطلی و متفاوت باشد و
دلیل اندر بیشتر عالما سفید باشد و سرخ نیز باشد و
بب سرخی ضعیفی مگر باشد یا ضعیفی کرده یا دردی
نخت یا آتاسی و هر گاه که عضوی مغلوب ترک قوی
باشد و لاغری و کوچک باشد نشان صبعی علت و ناپذیر
علاج باشد **عالج** تا چهار روز مکرر و یا نخت روز پنج
علاج قوی شاید کرد و اگر علت سخت قوی باشد تا
چهارده روز یکی اگر خفته تیرگتد و او باشد و مال الاصل
که سخت قوی نباشد و سکنجبین عصبی با اندک زعفران

صواب باشد و از پس چهار روز ایارج فیترا بدین
بانغا ریون و شحم خنظل و نمک دهند پس استغراق
قوی بجز و فیتون و شیطح و جب قویا یا با آب
فیترا رب باید کرد و در طبخ فیتون دادن و پس
استغراق مار الاصول قوی باید دادن و اگر در
مار الصل مل کرده دادن و غذایان با مار الصل
و طبخ کردن با آب گیس و اگر قوت قوی باشد و اگر
کنجش بریان و دراج و مانند آن وقتی کردن و گوشت
و باده یا گوشت گنار یا گوشت خوک و بز و زردی
و هر ای کردن با آن مالند و خوردن بر که سوده برسد
نهند و در مالند سوده دارد و پیوسته کوز بوا اندر دمان

۱۰۷
دارند و کند و قرنفل می نمایند و زهره کلنگ یا شر
توان اندر پنی حکاکنند و عصاره جعند و عصاره
روزگوش در حکاکنند سوده دارند و بکیرند و زهره
دم نوشا در یکدم پوست بکیرند و بکیرند و بزهره
با سنگ گیس غوغه کنند و تا جمل روز گذرد و هیچ
دارد و در پنی شاید حکاکنند **کشتن** این علت را باز
دارد گویند و سبب نیز خوانند و این علتی است
که چون مردم بر پای خیزد چشم او تاریک شود و پیم بود
که بغتد و چنان نماید که جهان کردا و می کرد و سبب
خاصترین این علت خلطی باشد اندر تجویف اماغ
و هر وقتی بخاری از آن خلط بریزد و اندر نهند می

و مانع بکود و بسیار باشد که خلط اندر معده باشد یا
اندر ریه یا اندر کراه و شانه و سبب شاکت بدست
برای **علاج** اگر ماده اندر تجویف و مانع باشد حبس
و ایارج فیما وجب قوتها و حبس صلیحیون و اگر
مشارکت معده باشد قوی فرمایند و در طعام کثیر
خسک یا تر بکار دارند و اگر ماده صفراوی باشد
اندر معده پس از قی شراب لیمو و مانند آن دهند
سخت سود دارد و اگر فصل سال و عمر و مزاج
مساعد باشد آغاز علاج به قصد باید کرد و از هر
آنکه مرکب همه اخلاط خونس و اگر ماده بلغمی باشد
نخست یک مرتبه بخورنیا یا شرودیطوس یا زربان

ازک

۸۰۸
بزرگ یا انود یا یک شعال بکینج یا عاوش
یا عیت اندر مار العسل بدهند و پس از یک ساعت
فصد کنند اطفال فرموده اند که هر روز یک شعال
ایارج و نیم شعال فلفل ترکیب کنند و بدهند تا در
معده دیر بماند و اثر آن قوی تر باشد و بعضی فرموده
که ایارج و جذبه تر بنیایم باید داد از یکدم تا پنج
لقوه این علنی است که اندر عضلهای چشم و ابرو
برآید و پوست پشانی از هیئت خویش برود و اگر شود
فداوند این علت آب از دمان راست نتواند انداخت
و باد راست نتواند دید و اگر سبب لقوه تشنج باشد
مالح در دست باشد و عضلهای روی نرم باشد و چنگ

چشم فرو سوا آمده باشد و غشای کام فرو او نیجه باشد
علاج آن احتیاط آنست که تا چهار روز یا هفت روز
 بگذرد و علاج نکند و اگر طبع مسک بود زود بگذرد
 معتدل طبع فرو آوردند و اگر با اعتدال علاقه باشد فالج
 یا علاقه های سکت باشد در حال بخت نیز یا سهل قوی
 استغراغ کتد یا رجب قوی یا وایارج فیقرا اند
 و اگر دماغ سخت ضعیف باشد با مداد و شنبکام
 جو و اندکی کشیده خشک بریان کرده با سحر یا یا نیز
 و لختی روغن کل یا روغن بنفشه بر جگانه و بدهند
 از میوه های سیب و آبی دارد و موافق باشد **کار**
 این علتی است که مردم در خواب شوند چنانکه که بفرمایند

کمان

که آن بر سینه است و او را می فشارد و نفس او
 تنگ میشود و او از نتواند داد و نتواند جنبید و
 این علت چون بسیار افتد معده صرع باشد یا بعد
 سکه **علاج** اگر خون بسیار دارد نخست رک باید
 زدن پس استغراغ کردن یا یارج فیقرا و شخم فطل
 و غاریقون یا یک صلیخه قون یا یارج فیقرا و
 لوغاذیا و غدا هر دو لطیفه و اندک **ترشیج و کرار**
 ترشیج نه نوعی است یکی اگر عضله و عصب عضوی متلی
 کرده و عضله بهم باز آید و کوتاه شود و بهنار آن
 زیادت شود بدان سبب آن عضله را دراز نتوان
 کرد دوم اگر عضله و عصبها از رطوبت اصلی فاسد

شود بدان سبب که استغراغها و تحلیل پیشه بوده
 باشد سیوم اگر در باب صرع گفته اند است
علامت تشنج استغرای بیکبار افتد تشنج خشک اندک
 اندک و از پس استغراغهای بسیار **علاج** اما علا
 تشنج استغرای چون علاج فالج باشد و روغن قسط
 و روغن سداب مالیدن و تکیه کردن بکمک سود
 و هزار سپند و اندر طینج با بونه و شبت و سقره
 پودنه آشتی و اکلیل الملک نساخن و بخار شراب که
 بر سنگهای کرم چکاتند به منی او رساتند و بکیر غرغری
 زیت کهن یک رطل منبادهای و موم یک و قیر کد
 و یک و قیر یا پیشه زرفیون سوده بر افکند و بهر

و طلی کنند پس از آنکه بخار شراب بدور ساینده باشند
 از شک کرم و تشنج را اندر طینج بنفشه و فطری و برک
 بنفشه و برک کرم و برک کد و شاتند و هر بار
 کردن و پشت بر روغن بنفشه و روغن کد و بوب
 دارند و بنفشه و فطری کوفته و نیمه اندر موم روغن
 رشته بر سر و کردن او می چکاتند و کشاب یا
 روغن بادام و شکر دهند و شیر فر بار و روغن بادام
 و شکر و آب انار شیرین بار و روغن بادام و شکر و
 شور بای مرغ فربه و علاج چون علاج تشنج
 خشک بود **خدر خشن** و نیمه شدن دست و پای را
 تباری مذر گویند و پیر از او کانی را که آب سردیاد

خورند سده فالج باشد **علاج آن** قی کردن و بختنه
تیر و داروهای سهل استغراغ کردن و مار لاس
بار و غن با دایم تلخ دادن و بر طریق علاج
رفتن **عش** لرزیدن دست و پای را بتارک
دعش گویند و این پراز افتد و کسانی را که آب
بیاد خورند و شراب پیوسته **علاج** همچون علاج
فالج باشد و باز ایشان از شراب و روغن گل
و روغن مورد بر سر نهادن با اندکی سرکه **صداع**
و شقیقه کرم علاج این همچون علاج سرسام کرم باید کرد
صداع و شقیقه سرد علاج این همچون علاج سرسام
باید کرد و بعد رجعت و هر دو باب را تا غل کردن **باب**

۱۱۱
دوم اندر بیماریهای چشم اول **رمد** اما س طبقة
علیه است لیکن از بهر آنکه این اما س از درد و غل
غالی نباشد همه انواع درد چشم را رمد گویند و طبقة
علیه ظاهرین است از چشم و گوهران کوششی است سیند
و چوب با عضلهای چشم اینجه افروای چشم بدان پوشیده
است و لحام گرفته و استوار شد بدین سبب او را
علیه گویند و گاه باشد که این اما س چنان باشد که
مدقه پوشیده شود و چلک چشم دشوار توان بر
هم نهاد از عین اما س و این کو دکا زاپشته افتد
علامت در دیاسورشی نشان ماده صغرا باشد و
کسانی سر چشم نشان بسیاری ماده و سرخی و تری چشم

نشان غلبه خون باشد و اگر سرخی باشد و بدان تری
نباشد نشان غلبه صفرا باشد و اگر تری بسیار باشد
سرخ نباشد نشان بلغم باشد و اگر سرخی و تری کمتر
بود نشان سودا باشد **علاج** اگر نشان غلبه خون ظاهر
باشد تحت یک قیصال زنده از آن جانب که رسد باشد
بس طبع را نرم کند بآب میوه و اقراص بنفشه و اگر
صبر و قیصر واجب قویا واجب الذهب و اگر نشان
غلبه صفرا بود استغراغ بچوب مالک زرد و فومای مندی
و بهار الزمان و اندر چشم تحت پیر ذفران بر طایفه
با سفیده تخم مرغ یا سفید کشید پیر ذفران و پیر
تر ممکن نارسیده و کباب گوشت تازه و زرد تخم مرغ

جوشانده

جوشانده باد و غن کل بر پشت چشم نهند و به بند
در دیشاند و با فروزده خایه مرغ وارد جو و با پیوند
و بنفشه بهم برشند و صفا دکتد و صبر و صندل سرخ و
شیاف مایه و فوغل و صمغ و انیسون برابر در آب
غلب الثعلب و آب کشاج و آب کشیده تر و آب کوک
و طنج فم شش رشته طلا کنند در دصعب را ساکن کند و
اگر ماده بلغمی باشد استغراغ با یاربج فیه و غار بوجون
و انیسون و تربد و شحم فلفل کتد و مرد غر زردت بآب
عسل اندر حکامند و اگر مدت دراز کرد و سرخی و آب
زرقن کم نشود بیاید دانست که اندر طبیعتهای چشم فطری
جوات قویا مغسول و شاسته و اسفنداج می باید

کیشد بخاین هیچ علاج دیگر صواب نباشد و سوزش را
 و سود را و بسل را شیاف پرورده غوره و شیاف
 سماق کشند سود دارد و خاصه از پس ضد و مجام
 و داری سهل و شیاف ابر این در آفرود سود
 دارد و کرابه و شراب سفید صرف سود دارد **طرز**
 نقطه باشد سرخ که بر سفیدی چشم برید آید بسبب زخمی
 و مانند آن **علاج** تخت رک قیصال زنند و از گوشت
 و شراب و شیر منیا پر پیخته و کبوتری که بکیرند و زیر بال
 او رک زنند و قطره قطره خون او درم بخشم اندر جگانه
 و شیر زنان در جگانه و زردیخ ناب کشند زرد جگانه
 که سوده باشد **سل** این علی است که در کهای چشم

پر خون شود و عارضش اندر چشم برید آید و عطر آرد
 و انقباب نتواند دید و آب بسیار رود **علاج** رک
 قیصال بارک پشانی زنند و ابارج فیهرا بکار دارند
 و از گوشت و شیرینی پر پیخته و پرورده غوره و
 شیاف سماق کشند و بالش بلند کنند و جب کریان
 زنند و بسیار بگویند و او از بلند نکند **ب** این علی
 است که چون بک چشم باز کرد اندر سرخ و درشت و نما
 هموار باشد **علاج** رک قیصال زنند و بر کردن مجام
 کند و بک چشم باز کرد و اند و تیرا شد تا هموار شود
 و زعفران سوده بر آن موضع کتند و پنبه بر دهن و غن منقبه
 جب کتند و برشت چشم زنند و ب بلند و مست عات

میرگشته پس بکشاید و روز دیگر شیان امر کشند یا افغ
یا شیان سماق بکلاب سوده **موی فزونی** استغوا
کردن بایار ج فیترا وجب قوتایا و شیان امر و
بایلیعتون کشیدن و موی فزونی بکشد و زهره که
و زهره بکوی و دیگر زهره بایا بیدتر کون کبوت
برشند و شیان کتد و باب دمان مل کتد و بران
جایگاه که موی کتد باشد طلی کتد انگاه بشوید
قرصه در دغله و ضربان و امک بسیار و بر صند
چشم نقطه مرغ و بر سیاهی و نقطه سفید بید آمد **علاج**
بغضه خون بکشد کورت بیرون باید کرد و غذا نارد
و تر و لطیف بکار داشتن چون اسناناج و کده و ک

و فگار

و فگار و ملک و شیان ایمن در کشیدن بیشتر زمان
سود دارد و اگر ضربان ساکن نشود شیان کند
باید بکاید و زغاده بر نهادن و بر فقی بستن
تا از روز که بزغاده بریم بید پس شیان ابار و اگر
بکار داشتن **علامت فزود آمدن آب** پیش
چشم فیزی چون دودی یا خطی و نقطه سیاه می
پیوسته و لازم **علاج آن** با ستغراغ ایا ر ج فیترا
وجب قوتایا و از طعاهای سرد و تر و از حار
و از شراب و از اسلا پرینه کردن و از پس ستغراغ
غذاه که رطوبت از دماغ فرود آرد بکار داشتن
و شیان مراره کشیدن و دیگر علاج بر فنی و تسکارت

صفت **شیاف هرات** یکم زهره کلنگ و
زهره ماهی شتم زهره زکوی و زهره عقاب
و زهره باز همه را بر خشک کرده و درم و نیم
و دو درم تخم فلفل سیاه از هر یکی یک درم کوفته
و نیمه تآب بادیان تر صافی برشند و شیاف کنند
و اگر پوست بسله بکوبند و به نیزه نرم زهره فوله
بازهره آهوی برشند نافع باشد و اگر زهره خشک
کند و تآب بادیان تر برشند قویتر بود **شکلوی**
استغراخ بایارج فیهرا و قو قایا و غوغه و بکیر
فلفل و دار فلفل و تر فلفل را سار است بکوبند
و به نیزه و بچشم اندر کشند و قلیه از بکره و بخار آن سود

و آرد و کباب بکوبند بر آتش نهند و آن آب را که
از وی بدید آید بکوبند و دار فلفل بدان تر کنند
خاک کتد و بکوبند و به نیزه و درمی کشند **دوم**
این علی است که اسف پیوسته می آید و کوشه چشم
تر باشد **علاج** استغراخ بایارج فیهرا و بنفشه و
قو قایا با طریقل برشته و هر بایداد اندر کباب
لحمی مقام کردن جدا که عرق کتد و پرورده غوغه
بکارد داشتن و از هر دو اندروی آبکی و غوغه و
پیاز و باد نجان و غرول باشد پرهیز کردن **خارش**
و سوختن بک و کوشه چشم استغراخ بایارج فیهرا
رکب با تخم فلفل و اینستون و غار یعقون و نمک

قنطاری و بکب قوتایا و غوغه با آب کاه با ایاوج
 فیتر او از شیرینی و از طعاهای تیز و گرم پرهیز کردن
 و هر باید او آب تخم خرفه و سکنجبین خوردن و بکیرد
 عدس معطر و کل سرخ و شحم قنطاری را برابر چیره
 اندر کلاب و مینجیح را بکشد فبا که بر دیگر خیزد
 غایب شود و چون او را جیبی کند و بر رانش و
 چشم بندیم گرم و به بندد **شیش که اندر ترکان**
برید آید ایاوج فیتر مرکب با شحم قنطاری و غاریتونی
 و افیتون و نمک قنطاری و بکب قوتایا و غوغه با گاه
 و یک چشم را با آب شور شستن و شب یمانی و میوه
 و بوره کوفته و بنجته به لیل بر داند و بر ترکان

و بکمان صبر کنند همه پاک شود ما زن از تنالی
باب سیوم اندر بیمار بهار کوشش **کری**
 بیاید دانست که از عا سنها که این و تنالی مردم را
 داده است و دیگر جانور از او و عا س غیزات
 یک حس لمس دیگر حس سمع و هرافتی که اندرین دوی
 افتد قنطاری بزرگ اندر تن باشد از بهر اگر اگر حس
 لمس نباشد حیوان از کر ما و غیرهای موزی غلظت
 و سوزاننده خود را نگاه ندارد و از آن مکرزد و
 بدان سبب هلاک شود و عا می سمع را دانش و
 خود آموختن است نه چینی که هر که از مادر زاید کنی
 کوی نشود و ناقص و بی زبان باشد از بهر اگر کنی

شونده و آموخته نباشد و بسیار کس باشد که تابیا
آید و بافت تابیبایی همه چیز بایا موز و بداند
و سخت زیور و بیدار باشد و همچنان از افت برآید
و از افت من ذوق این خلل که از افت شنوایی
افتد باشد زیرا که فضل شنوایی بر دیگر حاسهها
ظاهر شود بدین سبب بیمار من شنوایی پیش باید
داشت **علاج** اگر سبب کرمی ماده صفراوی
باشد بدماغ برانده باشد از هوای گرم رنج ناید
و سر پوشیده نتواند داشت و گاه گاه فزی شود
و اگر سبب ماده غلیظ باشد بر خلاف این بود
علاج استغراغ با قرامن بنفشه و بیمار از زمان با

بهرشت و ببلع بلند زرد و یک قوتایا جالینوس
و پرورده زمان در کوشن جکایند بکیرند انبار
نرس و سر آن بردارند و دانه بر روی کتد و نشا
و آن آب بدان پوست باز کرد دانه که دانه پرور
کرده اند و اندکی سرکه و کندر و روغن کل یا
بزرگ و بر آتش نهند تا قوام گیرد و در کوشن جکایند
همچو هر دو هیچ وقت در کوشن شاید جکایند بلکه
بیم کرم باید و شحم فلفل اندر روغن با دانه تلخ بپزند
و اندر جکایند سود دارد **در کوشن** اندر سر
روی عوارتی باشد و با ضربان بود قصد قیحا
و استغراغ با قرامن بنفشه و جب میر و قوتایا

جالیئوس و بطنج بلیزر و دغرمای اندی بکیرند و غن
کل ده درم سرکه سی درم هر دو بکوشند تا سرکه برود
و دروغن بماند قطره قطره بکوشش در جگانه و شیر و قه
اندر چکایدن و بخار بطنج بنفشه بکوشش رسانیدن
اگر در دصعب باشد یک جبهه اینون با شیان این
و دروغن کل بسایند و قطره سرکه برافکنند و اندر چکا
و اگر ضربان معاودت کند باید دانست که اگر با
بشره است باید پزایندن بدین تدبیر کپرنه بر
و پیر مرغ خاکنی بار و غن کبجد بکدازند و هر ساعت
قطره نیم گرم اندری جگانه چون درد ساکی شود
لعاب نیم گمان و تخم مرو و حلب اندری چکانه با شر

زنان یا بی شیر چون بچته شود از و پیری تری پرد
ایه فیل با بکیس التوده اندر کوشش بند پس اند
زاک سوخته و سوده اندر دمنه تا خشک شود
و اگر آنجه می پالاید غلیظ باشد یک درم اندر
درم سکنجین مل کنند و اندر جگانه با قطره
کاویا یک قطره روغن بادام تلخ اینجه اندر چکا
نیم گرم در ذرایلی کند **خارشش کوشش و میوان**
که در کوشش تو لک کند صبر اندر آب گرم مل کنند و
اندر چکانه و افستین روی اندر آب پیزند یا
اندر عصاره پودنه و اندر جگانه و قطران
و عصاره توت و عصاره برگ شغالو با اند

سقونیا اند چکاتند حیوان را بکشد بکیرند شراب و
 درم انگیس سه درم روغن گل یک درم صندل و
 روغن یک یاد و همه را بیا میرند و نیم گرم کنند و
 چشم پاره بدان تر کنند و بکوش اندر نهند و بدان
 کوشش اعتمادی کند بدست یک ساعت پس بیکبار آن
 چشم را از کوشش بر بایند هر گرمی که تو لک کرده باشد
 بدان چشم پرور آید **باب چهارم** اند
 بیماری چینی **بوی نایافتن** اگر سبب خلطی باشد
 غلیظ سر کران باشد و از صداع خالی بنود **علاج**
 استغراق با یارج فیما و قوتایا و پس غرغره کردن
 و عطسه آوردن و اگر اندر منفذ چینی سده باشد

شونر و زرنج سوده و پودنه گوی بهم برشند و
 بکند و پوسته بخار سر که به چینی برسانند و زهر
 کلک و تخم قنطاری و خرق سیاه برابر بهم اینخته
 عدسی چند بر روغن درز کوشش مل کرده به چینی
 برکشند **کند چینی** اگر ریش و ماسوری نباشد بشرا
 ایگانی می شویند و به چینی بری کشند و مانع ترین
 فیری بول خواست که بدوی شویند **قره چینی**
 قروح چینی بعضی خشک و بعضی بشرا باشد بر ظاهر و
 باطن و بعضی بوابه **علاج** خشک با موم روغن از
 متزاق کاو و روغن بنفشه و موم صافنی طلای
 کته و اگر تر باشد با لیک زرد و پیله و پیله مرغ و

در روغن گل و ماز و بهم رشته طللی میکند و ریشتا
پلید پیوسته بصابون می شویند پس سعد و زعفران
و مرو و ماز و دوشب یانی و زرنج مسخ همه را بر کوفته
و نیمه اندر دهند و اگر در دناک باشد سرب سخته
و اسفنداج و حر داسک و روغن گل مرهم سازند
و پیوسته طللی کتد **ناسور چینی** بگریزد اما در شش
تمام رسیده و بکوبند و با پوست بنشارند و آب
بکشند و پیرند تا غلیظ شود و اندر سکه میس کتد
یک بار روز و آن اما که کوفته باشد و آب کوفت
دیگر بار بکوبند نرم و از آن شیاف سازند و بدین
آب اما که کوفته باشد و در سگوره کرده آلوده

و به چینی اندر نهند ماسور چینی را زایل کند بی درد
و پنج و یکس بروز کار در از **تر خون آمدن از چینی**
عصاره باد و روغ با عصاره برگ فوف با اندکی
کافور اندر چکاتد و نخت رک قیال زنند و
مقداری خون تبخاریتی بیرون کتد و قبله بسیند
غایز رخ ترکته و بوره زر کران بروی پراکتد
و در چینی نهند و عصاره سرکین خواند چکاتد
نافع و از موده است و شراب عناب و طنبیل
و پا و بساق نخه و بیت عدس و ماسد این سو
دارد **باب پنجم** اندر بیمارهای دمان
دب و دندان **طریقیدن لب** به مرغ باروخی

کل بکدارند و نشاسته و کثیرا پوست اندوختنی
 غایب مرغ زبر آن بنهند و بکدارند چند روز شود
دیدگی و دمان اگر مرغ باشد سخت بنهند و چنان
 و چهار رک مشغول شوند پس استغراق بادارای
 و طینح بلبله زرد پس مضمضه بر ب توت و طینح ساق
 و عدس و کلنار و حب الاس و اگر لعاب بسیار
 افتاد در آب حب الشب مل کنند و سرکه بر جگانه
 و بدان مضمضه کنند و با بکانه دیدگی مرغ و سفید
 سودمند باشد و اگر سخت سفید باشد نمک
 سوده با اندکی آبکی برشند و اندر دمان که
 و نگاه دارند چند آنکه تواند پس سکنجبین مضمضه

ک

کنند و اگر سیاه باشد زرنیج زرد و بوره و شنب
 یانی و قلع طار و زراج و کفک دریا و مازو و آن
 و پوست انار کوفته و بخیه با آبکی برشند پس
 اندر حرقه بنهند و در کل گیرند و در آتش نهند تا
 تا کل بریان شود پس از کل پروان کنند و بگو
 و به نیرند و بدان اندر پر کنند پس حب الاس و
 مازو اندر سرکه بکوشانند و بدان مضمضه کنند و اگر
 چشم اندر و غن و کلاب اندر دمان گیرند سود دارد
خون آمدن از بینی و دمان و خورده شدن
آن و سستی و علاج مضمضه و محامه و چهار رک
 و مضمضه و دارو تا چند آنکه در علاج دیدگی دمان که

سنج باشد یا کرده آمده است پس ماز و مار
 پوست و شب یمانی و قلع طار و کوز سر و در
 سر و کز ماز و سماق اندر سر که بگوشت است و
 مضمضه کتد و خورده شدن پوست بن دندان
 از ایشان که کوفته با بکیس برشند و بن دندانها
 بدان بمالند گوشت پوسیده را پاک کند و گوشت
 درست بر وی انداخته **بوی دمان و علاج**
 اگر ناخوشی از دندانها باشد بکمال و مسواک پاک
 دارند و هرگاه که طعام خوردند خست چیزی بپایند
 غایب چون سبب و آبی و منزه با و ام تا در میان
 دندانها که اندر وی گوشت می ماند و تپاه می شود

بوی دمان ناخوشی میکند ازین چیزها در ماند
 پس چون از طعام خارج شوند بکمال و مسواک
 پاک دارند و سنون بکار دارند ازین نوع بگیرند
 سعد متشره کوفته و پنجه برباب ریجانی ترکند و بر
 و اخراص کتد و تپاه بر آتش خشک کتد تا سوزد
 پس آنرا بکوبند و پیر خد ازین سعد یک و قه نمک
 اندازی سه درم کفک در یاسه درم کز ماز و پنجه
 حب آتش بر میان کرده پنجه درم عود خام پنجه درم قه
 نیز بواسنیل از هر یکی دو درم و پنجه بکوبند و بپایند
 و به پیر خد و بدان مسواک کتد و خورد و جو من عود
 و قه نعل مسدل و قه نعل کند و اندکی کافور با آن بپایند

کند و اگر نافوشی از معده باشد اطریقیل خود ترا
 افشیتن و بقیع صبر و ایارج فیهرا بکار دارند و
 زرد الوی خام و نجته و مار الفواکه سود دارد
در دندان و علاج آن نخست باب سرد گرم
 بیازمایند اگر باب سرد ساکن شود فصد و مجا
 و با قراض بقیع و ب صبر استغواغ کند و برک
 سود بخایند پس رک زیر زبان بزنند یا چادرک
 و سرکه و کلاب و عاقر قنا و اندکی کافور سودده و ستر
 و زرباد و کلنار و شحم فلفل اندر سرکه بجوشانند و بدان
 مسند کنند و بخرنیا و تر یاق بزرگ و ارببه بچونند
 و اندرین دندان نهند و اگر باب سرد گرم ساکن

نکند کند بکار رس و نمک گرم کرده و فلفل
 و فلیت و سعد اندرین دندان کنند و تخم باد
 بخایند و اگر دندان کاواک باشد بخرنیا و تر یاق
 ارببه و تر یاق بزرگ و شونیز با سرکه سودده اندر
 کاواک نهند و اگر درین دندان گرم باشد تخم کند
 و بزرالنج بکوبند را ساراست و با موم برشند
 و دود کنند تا دود در دندانها رسد وین دندان
 پاک شود **کندی دمان** و دندان برک خود بخایند
 یا با دام تلخ یا بموم روغن و نمک بمالند سود دارد
علاج سیاه شدن دندان بکیرند قرنفل و درم
 فلفل چهار درم حمامه درم نازوی سوخته و سا

هندی از هر یکی دو درم بگویند و به پزند و بدان
سواک کتد اما **سرخ زبان** علاج این مانند علاج
دیمدکی و علاج خناق باشد **علاج ترقیدن پوست**
زبان بستان اندر دمان گیرند و لعاب اسفند
اندر دمان نگاه می دارند و طعام شور بار فرج و
پا و مسکه و فایه فرج نیم برشت و مانند آن **علاج**
صفدع و لہات اگر علامات گرمی ظاهر باشد
الشلب و انار ترش و طنج سماق و کل سرخ و نا
پوست و غروب بنخلی و حب آلاس و کرناز و
دمان گیرند و بدان صفت می کتند و آب تخم فود
آب کشته و آب میوه میخوزند و در روز کنگار بکار می

دارد **صفت در روز کنگار** کنگار دشت درم شب
چهار درم زعفران دو درم کافور و نوشادر از هر یکی
یک درم بگویند و به پزند و ملاژ را بدان بر دارند
و قسط یا نوشادر کوفته در مارا غسل کتد و بدان
غوغه کتد **علامت کرائی زبان** که سبب خشکی بود
علامت آنست که استفراغ افتاده باشد یا تهاجر حرقه
یا پرمای ترش تغاغ بسیار خورده باشد **علاج**
ترخ و طنج طبله غوغه کتد و مهرهای کردن و بناگوش
بروغنی بنفشه می مالند و اگر سبب استرخا باشد
علامتهای تری و اسباب آن ظاهر بود **علاج تری**
همچون علاج عاج بود و استفراغ با یارج فیقرا و

بکار داشتن مار الاصول و هر روز بزبان خو
شاد و قنقل و عاقر قمار و خردل سوده بمالد
در اوختن دیوبه در دمان در طبع شورش باشد
و آب دمان با خون رقیق آینه باشد **علاج**
سرکه و خردل و حلیث بر که و نمک غوغه کند و
شویز و خردل بمالد و بکلی اندر دهند و اگر بمده فر
فته باشد دار دمای گرم کرده را پاک کند بکار دارند
و چون دیوبه بقیع طبع سماق و بلوط و غیر آن غوغه کند
علاج قناتی اگر علامتهای خون ظاهر باشد فصد کند
و در ادرل بر بکوز و لعوق رمان غوغه کند و اگر
در دصعب باشد بیشتر تازه غوغه کند **صنعت لعوق**

رمان بکیرند انار ترش و شیرین هر دو اندر آب
بپزند و بگویند و بنشانند و آب بکشند و شب بیا
و کلناار سوده و کوفته و پنجه بر آن آب انار نهند
و بیا نهند و بقوام آرند و بدان غوغه کند و اگر
در دصعب باشد بیشتر تازه و شراب بنفشه غوغه
و روز دوم باب کشیده و میفنج غوغه کند و باب
عنب الثعلب یا میفنج در وی حل کرده باشد
و اگر بلغمی بود یا صلابتی بیدمی آید غوغه بطنج انار
کند و طبخ خیر ترش و میفنج با خیار خیر در وی حل
کرده و روغن کاه که داخته غوغه سود دارد و
رگاه که کشاده شود و ریم بر آید آب گرم بار و

بنفشه یار و غن کا و بیا نیزه و بدان غوغه کت
 تا پاک شود پس بطینج ساق و مانند آن فیرانی تا
 غوغه کند **باب ششم** اندوز ز کام و نزل و
 ذات الجنب و ذات الریه و شومره **علامت**
ز کام کرم از چینی آب رقیق آید و منفذ چینی را بر
علاج شراب خشمناش و کشکاب با غناب سبتان
 در وی بچته و تخم خشمناش کوفته با مینجه رشته
 با جلاب سود دارد و با قلی با سرکه فرغار کرده
 دود کردن و ضدل و شکر و برک مورد دود کردن
 و پس از سه روز ضد کردن و اگر نزله سرخه کند
 بنفشه پرورده در آب با قلی یا اندر کشکاب یا اندر

اندر

شراب زوفا نرم بدیند و جب السعال نرم اندوز
 دمان نگاه دارد و اگر سرخه نباشد فصد کند
 و اندر اگر ز کام و نزل بسیار افتد استفراغ یک
 قوطیا و هر بایداد که مایه سود دارد **ز کام و**
نزل و سرخه سرد ماده که از چینی فرو آید غلیظ
 بود و بد شواری فرو آید **علاج** کاورس کرم
 کرده بر سری نهند تا عوارت آن بقعر دماغ
 رود و سنکها کرم کرده در شراب اندازند تا بجا
 آن بدماغ رسد و قسط و شونیز و عود و لادن
 هر کدام که باشد دودی کند و تخم کتان بریان
 کرده و کوفته با آب گیس و اندکی فلفل برشند

واندک اندک میدهند شویند بریان کرده و کوفته
 و بر سر که تر کرده یک بشاز روزی بپوید و شراب رو
 خود دهند هر روز یا همچون رو فاق تمام و اندر کسک
 انجیر بستی و مویر و تخم بادیان می زنند و با غسل
 بخورند و کلنگین غسل اندر شراب زوفا سود
 دارد و سرفه کهن را هر با دانه تخم بادیان اندر شراب
 بخوشاند تا به قوام آید بخورند و طعام بسوساب
 و طنج کزدم بار و غن بادام و شکر با غسل باید و تخم
 خشک و کوز مغز سود دارد **صفت شراب زوفا**
 مویر متقا و انجیر خشک از هر یکی بیت عدد و حبه و
 تخم کرفس و تخم بادیان و بنفشه و پریاوشان و زوفا

خشک از هر یکی چندم زراوند مدح نیم کوفته سه درم
 و اسیون نیم درم همه را در دو من آب بپزند تا نیمه
 باز آید و بیالایند و هر با دانه چهار دقیقه با سه درم
 همچون زوفا دهند **صفت همچون زوفا رب سوسا**
 پریاوشان از هر یکی دو درم و درمانا قلقل از هر
 یک سه درم مغز بادام تلخ زراوند مدح تخم انجیر
 از هر یکی چندم کوفته و بنجیه با انجبین برشند شربت
 سه درم **صفت رب السعال رب السوسا قلقل تخم**
 بادیان تخم کرفس پریاوشان عاریقون از هر یکی
 یک درم مغز بادام تلخ چندم باید صفت درم برشند و
 بکشد خاکه رسم است و پیوسته اندر دمان میدارند

برآمدن خون **بر سه کل** ادرنی و کل نخوم اندر
 عصاره برگ فوفه و تخم سان المل کوفه مقدار دو
 درم با عصاره برگ آن و برگ فوفه میدهند و در
 حال فون برآندن آغاز کند ضد کتد و پنج پاک کرد
 و شسته اندر آب بسیار بنزد تا آب غلیظ شود و دیگر
 گذر سوده با آن بیا میرند و بدهند و یک درم بزمایه فرو
 بآب سرد بدهند به شربت و سفوف الطین بدهند و
 قرص کبریا و سرطال نرس در کتاب نخته میدهند و
 غذا پا پیره و حریه از شاسته **علاج تنگی نفس**
 ریاضت و پرهیز از هر دتری فراید و از خواب بسیار و
 شربت سکبکین از سر که زیزی یا از سر که استقیل و گاه

کتاب

کتاب با اندکی فرغیون و میمنج و جب ارشاد کوفه
 مقدار نیم درم با اکینین و روغن بادام با مقدار چهار
 دانگ در او نهند و جرح با پانید سرشته هر باید و بدهند
 و چهار دانگ سکبکین اندر آب سداب حل کرده و شربت
 زعفران کرم و میخون زرد فاسود دارد و جب السعال کرم
 پوکسته اندر دمانی باید داشت و استغراق بک
 عاریقون باید کرد و **صفت آن** بکیرند عاریقون چهار دانگ
 و نیم تخم فلفل دانگی رب سوس نیم درم کثیر نیم درم تخم
 یک شربت **نسخه دیگر** عاریقون تربد سفید از هر یکی یک درم
 رب سوس و ایارج فیترا و فراسیون از هر یکی دو
 دانگ تخم فلفل و اندروت و صبر از هر یکی چهار دانگ

شربت سرد درم **صفت و السعال** رب سوس بکدم
 فلفل قرمانا مغز بادام تلخ از هر یکی دو درم طشت
 یکدرم اندر مار العسل برشند و صفا سازند **ذات**
الجنب و ذات الریه و شوره ذات الریه اما
 شش باشد **علامات** تب کرم و سگی نفس و سرخی
 رخسار و کرانی سینه و نفث با کفک و ذات الجنب
 برسام بود یعنی اما س پهلوی و سینه و شوره اما س
 حجاب و عضله آن باشد با اما س معالقی پیرزبا
یکر علامات تب کرم و دشواری دم زدن و درد
 قلند **علاج** نخت فصد باید کرد و مار الشیر دادن
 یا شراب بنفشه و روغن بادام بران اختصار کردن

تا بعد

چهار روز آمدن تحت آغاز کند پس اندر مار الشیر
 پستان و غناب و مویزدانه پرون کرده و الحیر
 بستی و پنج سوس و بنفشه می باید بخت و اگر نفث
 دشوار تر گردد و کمر باشد طبع زوفا دهند **درین**
صفت یکدرم غناب بیت عدد و پستان پنجاه عدد
 بنفشه صفت درم اصل سوس و اصل خلی از هر یکی دو
 درم تخم فلفل بیت درم مویزدانه پرون کرده ده
 کک بود و درم پنزد چنانک رست و با شراب
 بنفشه دهند یا با کسکاب و ضماد از بابونه و ارد
 جو و پنج خلی و پنج سوس و بنفشه و روغن بادام
 دوم صافی بران موضع می نهند و غذا بسوزان

با شکر و روغن بادام و استغوانج با طبع غلاب و
 الوی سیاه و بنفشه و لسان الثور و پنج سوسنی
 و پنج قطعی و پستان و تربچین و غلوس خیاب فیه
باب **بنفتم** اندر بیماریهای دل کرمی **دل شل**
 تشنگی و خفقان و راحت یافتن از هوای سرد و آ
 سرد **علاج** اگر علامت خون بیند از دست چپ در ک
 با صلیق بزنند و شراب حاض ترنج و شراب سیب
 ترش و شراب انار ترش و شیرین و آب خیاب ترش
 و قرص کافور و شراب صندل و کلاب و کافور و
 عصاره آبی ترش و سیب بر سینه می نهند و پراهن
 بصندل و کافور و کلاب التوده پوشند و شراب چهار

و قرص خشک همه با اندکی زعفران و لسان الثور
 سازند و اگر تب نباشد و دوع ترش شود و مند باشد
 خامه با اندکی طبایث و کحل ارمنی و کثیر خشک
سردی مزاج دل رنگ روی بچون رنگ اوز
 باشد و تمازکی در رونق رفته باشد و کرانی و کلا
 آرد **علاج** شراب صندل معتدل و میبه و دو الک
 و شراب دیطوکس و تریاق بزرگ و تبدیل المزاج و
 انوش دارد و را بکار دارند و کوارش عینه موافق
 باشد و اگر تری عله دارد و نخت قی فرماید پس سهل
 دهند پس این دیگر شربت **سود المزاج خشک**
انور دل علامتها خشکی و یان و تشنگی و یخوایی و لا

شدن وی طاقی اندر حرکتها و باشد که سر و حرکت
 بدید ابد و هیچ رنج و غنا و دود نتواند کشید **علائق**
 خشکی دمان و تشنگی و پنهانی را علاج آن هم چون
 علاج دق باشد کشکاب و آب انار شیرین و با
 روغن بادام می دهند و روغن بخته و روغن کدو
 اندر سینه و پهلو های مالد و اندر آب زن می
 نشاند چنانکه اندر علاج یاد کرده آید **باب**
هشتم اندر بیماری معده **در د معده گرم**
 اگر اندر معده کرانی یا بدقی که باب کرم و سکنجین و
 کشکاب آنچه و پس از قی سکنجین منفرجه و دهند و
 شراب انار و شراب یمن و شراب ریواج و شراب حنا

ترنجی و شراب صندل و اگر موده اندر فر معده باشد
 قی مستدر باشد استخوان کشد بطنج بیل زردی یک
 صبر و ایارج قی و او بیل زرد و برابر هم شسته و
 دو درم سودا و آرد و مار الزمانین سخت سودا و
 بایرخت **در د معده سرد** **علائق** که تشنگی زودا
 زود و بادا اندر شکم و تشنگی نابودن **علاج** اگر اندر
 معده کرانی باشد نخست قی فرموده بطنج شبت و سکنجین
 علی و مانند آن پس بکرت ایارج قی و بکوزد و
 اگر با استخوان قوی تر عاوت افتد بصلی بقیون
 دهند و هر بادا و مار الاصول دهند و روغن بادام
 نخ و سکنجین اندر کشکاب کرم که در وی غوره و قی

و مصطکی جوشانیده باشند و کونای و غلافی و سنج
 و قنداق و یقون و زنجیر پرورده و دوار المسک و
 شر و دیطوس پس از استخوان سود دارد و میوه
 کوارش شود و اقراص الورد موافق باشد **برین**
صفت بکیرند سه درم کل سنج و عود خام و مصطکی و
 بنبل و ادخ و بلخ و دارجنی و انیسون روی ازم
 یک یک درم همه بگویند و شراب کهن برشند و اقراص کت
 یک شغال تادو درم هر باداد با کلنگین برشند و اند
 طنج انیسون دهند و ضماد از مسد و سبیل و مصطکی
 و صفت از زیره و ادخ و انیسون روی ازم هر یکی یک
 درم بگویند و شراب کهن برشند و اقراص کت از هر یک

شغال تادو درم صواب بود و کشکاب و روغن باره
 و اکیلس الملک و موسوم روغن بنفشه بر شکم نهند **قویج**
که از غلط غلیظ و باد نیز و علامات غلط غلیظ در د
 و کرانی باشد و اسباب تولد غلط غلیظ از پیش رفته
 و علامات باد غلیظ در د باشد و و پندار دگر روده او
 بنفشه مورخ میگذرد **علاج** حقنه ترکتد یا شاف نیز
صفت حقنه که قویج شنی و بلغمی و بادی را بکشد
 تخم بادایان و تخم کرفس و انیسون و تخم ثبت از هر یکی
 سه درم در آب پیزند و پالایند و صفت درم پوره
 و ده درم غایند در وی حل کنند و ده درم روغن کنجد
 باروغن تخم مغفر پیانند و حقنه کنند **جی که قویج**

در حال بکشی یکم ز کسبج را با آب سداب مل کرده
 و ده درم تخم فلفل و ده درم سقمونیا برشند و آب
 کند شربت و دو درم و ناخت بخت شیر و شاف را بکند
 و ادوی مهمل دهند و اگر فیشاں رنج دارد و سرفه
 مهمل دهند یا بجمون **الرا و صفت آن** یکم ز مصطکی
 و قرصن و زنجبیل و دار فلفل و کوز بوا از هر یکی دو درم
 کوفته و نیمه سقمونیا دو درم همه را اندر جلاب که از آب
 آن و شکر باشد برشند شربت و دو درم **جی که در روز**
اطلاق کند یکم ز تخم فلفل سقمونیا یک درم مصطکی نیم
 درم کشیر و اکلی اینسون نیم درم جب سازند باب که فی
 شربت از یک درم تا یک مثقال و نوعی قویخت که او را زانان

آید که در روز و ناما که مان تولد کند و تری شغل رود
 بر خند تا بدان سب طبع خشک شود و علامت
 تولد گرم آنت که گاه گاه با شغل فرود آید و
 اقتباس بی درد و علیدن بود و رنگ روی زرد
 و تیره شود و قوت ضعیف شود و رو در کمر
 شود از بهر آنکه هر چه برود تا فرود آید که مان بخور
 و رو تا فرود نگیرد و بدان سب پیش ناف و غده
 و غشای بید آید و خواب و بیداری بتریب نباشد
 و در خواب دندانها بر هم سایند و از دمان لثا
 رو و این **دار و بکار دارند** یکم ز تخم ترمس رنگ
 کابی مغشتر رخس قبل از هر یکی یک درم ترب سفید

مخلوک پانزده درم بگویند و بینند و پنجم درم ازین
 جمله باشد تازه بدهند بر کس شکلی و نیز بگویند رنگ
 کابی مفرغ هفت درم بوزن مک و کوز مغز و فرما از
 هر یکی هفت درم هر سه بگویند و بهم برشند و شبانگاه
 بر کس شکلی بخورند و بخسند با مداو کرم کدو و آن را
 پاک کند و از پس استغراغ یک هفته هر با مداو بخ
 درم ابلهانه بخورند تا ماده تولید کرم را پاک کند
 و بیکرند صبر و زهره کاد و آب بودند برابر و پنج
 پاره بدان ترکند و بردارند کرم خورد را پاک کند
 و کوز کا زارک ششایوی کوفته بر شکم ضا د کند
 زهره کاد و قطران و پیله کوزن و مسه و ترس

بهم برشند و بزراف طلی کتد کرم را پاک کند
باب یازدهم اندر بیماری **مقعد**
و شرح آن بیرون آمدن **مقعد علاج** کل شرح و مازو
 برک مورد کوفته و بنجیه بران موضع پراگند و
 بپزند چاکر دست و خداوند فراج سردار دارو
 اندر شراب قایض که داروهای قایض در وی
 بنجیه باشند بشویند و سرب سوخته و شسته بپزند
 ده درم کل شرح ساقی از هر یکی پنجم درم با دو درم
 و نیم بگویند و به پزند و بران موضع نهند و به بپزند
 شفا یابد **شفاق** طریدن بهاء شرح را شفا ی
 گویند سبب آن خشکی فراج باشد و گاه بود که کما

منشی کرده **علاج** اگر سبب استلها باشد رک با سلیق
 یا صافن یا مابین بزند بر میان دوسری حیات
 کتد و اگر اماسی و جراحی باشد سفیده خایه مرغ و
 روغن کل اندر ماون سرب ساینده تا سیاه شود
 و طلی کتد و مرهم کافوری طلی کنند و اگر جرات
 قوی نباشد و سم مقل بکار دارند و مغز ساق کاد
 با غیر جو شایند مرهم کتد هر سه برابر سود دارد
خارش متعدد اگر سبب خارش گرم فرد بود علاج
 یا کرده آمده است و اگر گرم بنود خارش سوزان
 باشد معده با سوز باشد **علاج** رک با سلیق باید
 زو و بر میان دوسری حیات کردن و بطبیوع ^{فستق}

استخوان کردن و از طعام سودایی پرهیز کردن و
 این موضع را بر روغن زرد آلود تلخ کردن و مقل
 حل کرده باشد جرب کردن سود دارد **بواسیر**
 سبب این علت عایت خون سودایی باشد **علی**
 اگر از خون گرم صغری باشد با غلیدن و سوزش
 بود و آنکه از خون غلیظ باشد غلیدن و سوزش کمتر
 باشد لیکن کرانی پیش بود و باد با سوز و غلیظ بود
 با قراقران بد ز ناف بدید آید و کاسی بر کتف و سفت
 باید و کاسی اسهال خون آرد و کاسی در دانه ها
 بدید آید و از مفاصل و زانوها گام برخواستن و
 نشستن و از می آید از آخر قوه گویند **علاج**

اگر خون صفراوی باشد نخست رک با سلیق باید
 پس مطبوخ ببله زرد و سپستان و نیار جنس و عا
 و الی سیاه استغراق کند و اگر نیل کوچک و ابل
 مثل بکار دارند و اگر خون روان بوقتی معلوم
 باز نباید داشت مگر وقتی که ضعیف شود و هرگاه که
 خواهند که باز دارند اقراص کمر باد و منجوع
 جثه الحید و ب مثل **صفت حب مثل** ببله کابی
 بریان کرده بروغن کاه می درم کمر با پانزده درم
 مثل جمل و نج درم در آب کته تامل کته و در آب
 بدان برشند و ب کته شربت می دو درم و اندر طبع
 دار و اما قایض نشینند و بکمره ماز و کرم ماز و

افشا کند و در اسهال برابری کوفته و پخته و آن
 موضع را بر شراب قایض بشوند و این در و در
 کند و اگر با سوز بدان گرمی نباشد نخست رک تبه
 پس مطبوخ افیمون دهند و علاج اخوات سودا
 بکار دارند و ببله پرورده نخست موافق باشد
 و اگر در دماغ باشد بکمره درم و اخیون و درم
 کل و اندکی زعفران و دانه ایونی اندر منجم
 برشند و بکار دارند و در دماغ و الکلیل الحک و آب
 زعفران بحباب تخم گمان برشند و دروغ دانه زرد
 انوی تخم و دروغ کوهان شتر طی کته پس بکمره آب
 پیاز و پشم تازه بدان ترکته و برهند زرد کشا

شود و در دساکن شود و نیز بکیرند شمع خطی و غیر
 با دام تلخ برابر بگویند و به نیزند و شاف کنند
 ساعت یکی بنهند **صفت دارویی که با سور را**
سوزاند و خشک کند بکیرند مارافنی از جالکاهی
 که از آب دور باشد و سر و دنبال او را بچسبند
 و شکم او پاک کنند و بشویند و پیرند تا زهر او بشوید
 و مراد پوشیده دارند پس روغن زیت برافکند
 و میجوشاند تا آب برود و روغن بماند و آن روغن
 نگاه دارند و طلی کنند خشک کند و بریزاند **امرن**
مکبدر با سور را بر روغن زیت خوب کنند و ایشان
 بجز کوفته و پیخته بروی کنند خشک کند و بریزاند

صفت دارویی که با سور را خشک کند بکیرند سیاه
 و بیل و آمل و شیطع مندی و عاقر قزا و نوشا
 و قنقل و دار قنقل و تخم کند نا و قنقل همه برابر
 بگویند و به نیزند و قنقل را باب میوز حل کنند و
 دارو مارا بدان برشند و جب کنند شربت می
 نیک باشد **باب دوازدهم اندر بیماریها**
بکر بکر گرم **علامت تشنگی و حرارت اندر جانب**
 راست و موضع بکر **علاج** رک با سیتی زده و کمر
 گاه آب تخم خرفه و سلنگین دادن و جاشگاه
 کشاب بار روغن بادام و پس از چهار روز یا
 روز آب کشاب و آب غنای شلب دهند و طبع را

تأب میوز نرم دارند و غلو سس خیال شنبه اندر آب
کدافت و شراب انار و آب انار و شراب زردک
سود دارد و اگر طبع نرم باشد اقراص بجا شیر اند
و ضار از معده و کل سرخ و تراشه که دی تر و آب
کوک و آب برک مورد سازند و از اندکی مصطکی
و دار چینی عالی نکند **علامت بکر سرد** زبان سبز
باشد و رنگ روی و صامی و بول غلیظ و سینه و
هم اشتهای طعام زود بید آید لیکن دشوار گوارد
و بیاید و اشته که اسهال غسالی با بسیاری شست
نشان بکر سرد باشد و سقوط شهوت نشان کرکی
و ضعیفی بکر **علاج** مارا الاصول بار و غن فستق

دروغن بادام تلخ و دو دانگ بکر کرک خشک کرده
و کوفته و دو انگی ریونند چینی با پنجم گرم کلنگین شسته
سخت سودمند باشد خاصه اگر سه بار داده بدهند از
هر اگر از بکرهای جانوران هیچ معده زبانه درم
و ملایم تر از بکر کرک نیست و اگر ریش بوقت
خواب اثانایا بسیار بزرگ دهند سود دارد و سر
و ابی اعلاط را با دار بول و اسهال بیارد
سده بکشد خاصه اگر با اندکی بول شتر دهند و
ضاد بر نمند بدین صفت و جبر و مصطکی در اشته
روی از هر یکی دو درم کل سرخ نیم درم عود خام
انسیل از هر یکی سه درم زعفران یک درم با موم و

در و غن مورد برشند و بر یکدیگر نهند **باب**
 پنجم اندر بیماری سپرز **علامت**
 در اندر جانب چپ و تشکی غاب و دلیل زکین
علاج رک با سلیق زنتد و رک ایلم از دست چپ
 و آب لاشی و آب نار و انگ بهم انیخته دهند و آب
 غن الثعلب و آب کرفس از هر یکی دو و نیم می دهند
 و استغراغ دارد و مای امیاب سودا کتد و با باغ
 و عاریقون باد و دو و نیم سکلبین بهمند و رک به
 و پده خشک کرده اندر سایه مقدار دو درم کوفته
 در باد و بکاه سفوف کتد در و اما س زایل کند
 در و پنجم **علامت** گران کتر باشد و دلیل سخت

زکین نباشد و تشکی کتر بود **علاج** مار الاصول
 باد و غن با دوام تلخ چهار دانه تر یا قی اربده در
 وی حل کرده و پنجم افسیتون سوده با یک و نیم
 سکلبین پز را پاک کند و افسیتون و پوست پنج کبه
 از هر یکی برابر همه کوفته و بنیخته با آب گیس برشند و پز را
 یا شش درم پز را پاک گذاشتن را با سر که ترکند
 و مغز با دوام تلخ کوفته با آب گیس برشته و برک نوا
 خشک کوفته از هر یکی برابر برشند و بر پز دهند و
 به بندند و اینجور بر که پز غده و خردل کوفته و بنیخته بهم
 برشند و ضماد کتد و در قدمی کتد از جوب کز و
 طعام و شراب از اینجا خورند و در مدت چهل روز

بر زکرم و سرور بگذارد و پاک کند باذن ارتقا
باب چهارم اندر انواع یرقان علامات
یرقان باید دانست که یرقان علتی است
 که رنگ چشم و همه تن بگرد و یازد و شود یا سیاه اما
 یرقان رزداخرونی صغرا باشد و بیشتر از بکر باشد
 و از سده که در منفذ زهر افتد و یرقان سیاه از
 پیرزافتد و شرح آن در کتاب دیگره یاد کرده اند
 اما علامات یرقان زرد تشنگی غالب بود و دمان
 ترخ و بول زکی و کنگ بول زک بول دارد **علاج**
 اگر یرقان محکم بود هم قصد باید کرد و هم سهل دادن
 اما قصد با سلیقه باید یا اسلیم از دست راست و

سهل طبع افستین و بیلکه زرد و غلاب و اما
 و فرمایندی و تخم کثوت و تخم کاسنی و نج
 و غاریقون و غافق و شاهره و اگر بکتر باید غلو
 نیاز شنبه اندراب کاسنی کفایت بود و مار الجلی
 اندر هر وقت نافع بود و هر باید اسکنکیس بود
 دهند باب کاسنی و پس از اسکنکیس بچلید سات
 دهند و اندر کتاب نج کفس و نج بادیان و نج کا
 بخت بودند و اگر تب باشد هر باید اسکنکیس ساد
 دهند باب کاسنی و آب خرقه و آب انار ترش و
 شیرین موافق بود و کسکاب بار و غن با دام و
 شکر دهند و اندر کتاب تخم کاسنی و نج کاسنی دانگند

و در این نشستن صواب باشد و اندر این دو
 قیاب توب و یک و قیاب ریحانی و نیم من بود
 در وی حل کرده بدیند زدی از وی خود آید تا
 اگر اندر این بول کند و یک شتر برک چغندر خشک
 کرده کوفته و بنجته در جلاب یا در مارا اصل دهند
 اگر یکدم روناسی کوفته و بنجته با یک زرده غایم
 برشت بدیند زدی خود آید **علاج بر جان سیاه**
 یک با سلیق زنده یا اسلیم از دست چپ و استغفار
 بخار الجبن کتد و تدبیر کشاد و سده کتد و استغفار
 سودا کتد تا صواب آید **باب پازده اند**
انواع استغفار نوعی طریقی است

ماده باشد که با خون اندر رکها بگذرد و **باب**
 آن ماده باشد با ذرات که اندر فضا شکم گرد آید و اصل
 همه نفعان منعم است و پیاری استغفار آب خواست
 است و سبب آن خواستن ضعیفی مکر است و
 عافوی از دفع کردن آب و دستاویز باند اها
 تا بدان سبب همه نشسته بماند و اگر بکرات خواهد
 اگر در آب عابت باشد چنانکه جوع البقری گرانی
 اندامها باشد اگر معده طعام خواهد استغفار
 تنگی اندامهاست واد خود استغفار و شراب و عصار
 آبی سرشته بر معده می نهند و اگر نخست دارد و مار
 بزرب ریحانی ترکند و آبی را در آتش کتد و دارد

بگوشت آن برشند اگر بر معده نهند صواب باشد
و بر دغص مصطکی می مالند **ضمیمه قوت شهوت**
طعام علاج هر یابد او ریاضت معتدل و پس از
ریاضت که ماه و ماییدن و ترنج پرورده و زنجبیل
و کبوتر بر که و پیاز بر که و میر بر که و شلغم بر که و خرد
شهوت طعام را بچیناند و شراب پودنه که باب
زنی کشد و اسکینکین سفوفی و بت جوهر که شهوت
محور را بچیناند و ما بریاب شهوت بدیدارد و بری
رزه بریان و مرغ بریان گرم و بوی مان خانگی شهوت
بدیدارد و اگر حاجت افتد گاه گاه ایارج فیترا سو
دارد **شهوت کلبی** این علی است که هر ساعت

مردم را حاجت آرد و سبب آن اندر بیشتر عالمان
معه بوده علامت و علاج این یاد کرده اند
و باشد که سبب آن بیاری سودا باشد که بنم معده
آید و علاج آن فصد اسلم و با سلیق باشد و کوا
بکار داشتن و استغراغ و دیگر علاج از باب
یاد کرده گاه باشد که سبب سردی معده نژدگ
باشد خاک که یاد کرده اند است **جوع البقر**
این علی است که بیشتر از پس شهوت کلبی افتد و جوع
ابتدا از بهر آن گویند که گاه را این علت بسیار افتد
و آن که نسکی همه اندامها باشد خاک که همه اندامها بعدا

عاجتند باشد و معده غذا نخواهد **علاج** نخست سهوا
کلبی و اسهال بوده باشد و قوت ساقط شده
و گاه گاه غشی افتد که سبب غشی بنم لجاجی باشد
فم معده را سبکی کند و مزاج آن تباه کند و قوت
جاذبه را بطریق استرخا از کار باز دارد و شهوت
باطل کند و بدان سبب اندامها گرمه ماند و قوت
ساقط باشد و علاج شکل کرده به تنقیه معده و استغفار
عاجت آید و ضعف قوت ازان باز دارد و این
علت مردم سرد مزاج را و کسانی را افتد که اندر سرما
منزکند **علاج** قوت را مارا لیم و زانی که شراب ریخته
ترد کشته و بوی میوه های خوشبوی چون سیب و آبله

۹۱۱
و در دود و عود و مشک و شراب ریختن که اندر روی
زیره افکند باشد باغبان آلاس و اگر حرارت مایه
شود بوی کلاب و کل و کافور سود دارد و قوت
و اگر غشی افتد او را بیدار کند و رخسار او بگلند
و بوی صندل او بکشد و سنال بزرگ از بام بکشد
و بکشد تا او از تنه بدور رسد و تا او از قوی عبور
او از طبل و بوق که ناگاه بزنند او را بیدار کند و
چون بهوش باز آید مارا لیم با اندکی شراب ریخته
در حلق او بکشد و ضحای از لادن و سک و سعد
و سبیل و معطر و عود و عنبر و آب برک مورد و زرد
سیب و آبله بر معده نهند **از روی کل** سبب آن

فلطهای بد باشد اندر معده **علاج** قی باید فرمود
و ایارج فیترا بکار داشتن و شراب افستین و هر
با مواد معداری مصطکی و زیره و نانخواه بخایند و
با کلهکله بخورند و از پی طعام نیز فنی بخایند و اگر این
عارضه زن آبستنی را افتد قی شاید کرد و او را که
خود افتد با سانی و پس از قی معده را به کوارش
دهند **علامت خواق انقلابی** آنچه سبب آن ماز
خیل باشد اندر نفم معده آنرا عاداتها و تدبیرهای
گذشته بران کواهی دهد **علاج** قی باید کرد و بامی
شور و تب و سنگبیس علی و آب شبت و لوبیا
سرخ و اکنور و جذبه بستر بومید و کند و وراسی

وزیره و نانخواه و ستر و بود نه خاییدن و اندر طما
بکار داشتن و میوههای کوفی و خداد یعقون
و تر یاق ادبه و تر یاق بزرگ سود دار و لیکن از پس
تنگ کردن معده را با ایارج فیترا پاک باید کرد پس میوهها
بکار داشتن **علامت خواق خشک** آنچه از فکی افتد
پس از استغرا غما باشد چون قی کردن با و اطوا
و از پس منبط و طمس و پس از جامع بسیار **علاج** بر
و کشاکش باد و غن با دوام و شک و آب انار برین
در و غن بنفشه مالیدن و صنادی از بنفشه و فلفل و
رغ بر و غن بنفشه چوب کردن و مار ایلیم دادن و غن
رغ نیم برشت و کشاکش غلظت دادن با شکور و غن

منش کشتن و تخی بسیار کردن و علاات آن اگر
 بسیاری ماده صفراوی باشد تخی و مان و تشنگی پرسند
 باشد و اگر ماده بلغمی باشد این تخی و تشنگی نباشد و تخی
 و مان پر آب میشود **علاج** اگر ماده صفراوی باشد تخی
 باید فرمود بسکنجین شکری و آب کرم و طبعی شبت و
 اگر تخی نتواند کرد و ایارج فیترا و مستقونیا باید داد و از
 پس استغواغ آب انار زرش و شیرین دادن و شراب
 عوزه و ضماوی از صندل و کل سنج و کافور و آب
 سیب و ارود و آبی و آب مورد و تبرخه معده و
 و تخی بلغمی را فرمایند و ایارج فیترا بسکنجین علی شسته
 دهند پس شراب پودنه و میوه بکار دارند پوست خشک

رخ اگر اندرون سنگدان باشد جداگند و نهند تا
 خشک شود و بکوبند و به پزند با مصطکی یا غیره و برابر
 و قدری شکر سفوف کتد و بخورند و محو در سنگدان
 و با کل سنج و شکردهند **علاج** میضنه هرگاه که تشنگی
 بیاید که طعام اندر معده بتباه می شود و تخی باید کرد و
 معده را پاک کردن و اگر تخی دشوار آید معده را کرم
 دارند بر وغن مصطکی کرم کرده و ماست آن علی کتد
 و پوششی سمور را بکشد و مختلف خراب کتد و بخشد
 و اگر سنگی کتد و برگر سنگی کمونی و اقراص عود و بکار
 دارند مادم محو در صفراوی از صندل و کل سنج
 و مورد و آبی و سیب و کافور بر معده نهند پس

از آنکه قی کرده باشند و آرد و جو بآب مورد برشند
و نان خشک بر که فرغار کرده ضماوی نیکت و آب اند
و آب آبی ترش کوی سود و آرد و من فلو نیار روی
و اند در حال باز داشت **صفت اقراص عود**
بگیرند فلفل و کباب از هر یکی یک درم مصطکی و سبیل
از هر یکی نیم درم عود خام چهار دانگ شکر خند وزن
هر شربت یک شعال با شراب سب یا کلنگه **صفت**
اقراص راسی خواب آرد و میخند را ساکن کند بجز
قتل و درم سک یک درم و نیم مصطکی و افیون و پرت
نج نفاع از هر یکی یک درم و نیم این جمله را با اقراص کنند
شربت باشد **اقراص معده** بیشتر از غلبه خون باشد

۱۲۷
باز صفا **علامت** تب کرم و درشتی زبان و منش
کشتن و اگر صفا غالب تر باشد و نان تلخ باشد **علامت**
نخست ترک با سلیقی باید زد و آب انار دهند و ضما
از فلفل و صندل و آبی و سب و آب مورد و تر و تر
که و درک خرد و کوک و کاسنی تر بر معده دهند و غذا
باز که در یک کتاب اختصار کنند و از پس چهار روز آب
کاسنی یا آب عنب الثعبان دهند جو شاییده و صافی کرد
و چهار درم فلو س خیار شیر و یک جر زعفران در
وی مل کرده پس از هفت روز کف و آب بادیان
باید شراب بیامیزند و اگر طبع نرم باشد بجای فلو س
خیار شیر اقراص بجا یار دهند و ضما و از پس هفت روز

روز از بنفشه و خطمی و برگ عنب الشب و بابونه
و آرد جو و پنج سوسن و اکیلی الملک سازند با عا
و دغن سرشته و طتی زعفران مرکب کرده و باغ
اندر ضیاء حله و لعاب تخم کتان و سنبل و سدر
کند و اقراص سنبل دهند و اگر اما س که کورداد
ضیاء مقل و اشق و تخم کرفس و مصطکی و ب البان
ریاوت کند و فروره از ماش مقشر سازند و صوا از
باقلی و مسوساب دهند **صفت اقراص سنبل** که در قضا
ادویه سیخ کل سرخ ریونذ جنی قصب الذریره سنبل از
هر یکی سه درم مصطکی دو درم اشق یک درم شرتی یک
شغال با میغنج یا با کلنگین بخورد و اگر بدان مایه

آید که بخته شود و سر کند پس از آنکه تب زایل شده
باشد و درد ساکن گشته و اما س مانده بشر تاده
میدهند هر ساعت و طینیچ آنچه و لعاب تخم کتان و
لعاب حله از هر یکی دو درم بهم آمیخته و چهار درم
خمیر ریش و دو دانگ زعفران و دو دانگ صبر
روی حل کرده و اگر هنوز تب می آید خمیر ریش و
فلوس خیار شیره اندر آب گرم می دهند و بجای آب
عطاب دهند و هر گاه که سر کرده باشد و اما س
نشسته و ریم براید ما را الحسل و عطاب میدهند و هر
گاه که پاک شود بیکرند کذر و دم الاخرین از هر یکی
پنج درم کل سرخ کلنار که با از هر یکی دو درم کل ارمی

سه درم هم بگویند و به پزند و شربت بکیرم یا کینقال
 بارب سبب یارب آبی یا منیع کوزد **بشر ما که در**
معهه برای علامت تشکی سخت باشد و دمان دید
 شود **علاج** دوع ترش سرد کنند با کیرم طبایث
 و کیرم جز حاض میدهند به باداد و باغ **علاج**
 دیدکی دمان باشد **باب** **نیم اندازن**
اسهال اسهال صغاری **علامت** صفتش اندامها و
 براز رقیق و زرد باشد که تب آرد **علاج** اقراص
 طبایث بارب آبی ترش دهند به باداد و شبها نگاه
 بسغول بریان کرده و کلاردنی و صمغ عربی باشد
 آبی و آب سرد و اگر تب نباشد دوع ترش با پود

و طبایث و بزرالمحاض از هر یکی بکیرم و غذا عدد
 منشر اندازد بخته سه باد و اندر بر ختیه بس بایب نار
 داکت ترش کرده و منتر بادام بریان کرده و با
 یک بزه بخته و سماق و کوارش سماق مانع بود
صفت آن بکیرم برق سماق بیت درم بت جو
 و کفک بعدادی و بت سبب و غروب شای
 از هر یکی هفت درم سه شراب سبب ترش برشند
 یا با شراب آبی و قرص طبایث مانع بود **صفت آن**
 کل و طبایث و سماق از هر یکی بکیرم تخم حاض بریان
 کرده درم تخم فرو بریان کرده و کلنار از هر یکی
 سه درم صمغ عربی بریان کرده هشت درم

اسهال معفوا و بلغم **علامت** اندر براز بدیداید **علامت**
 حب الانس و کرم مار و شک از هر یکی بکدرم و
 بیلز نزد پیچدرم همه کوفته و بخیته حب ارشاد دو
 درم و نیم تخم نسان اطل بکدرم اینسون هر دو بریان
 کرده پوست انار کوفته و بخیته نیم درم دم الاخرین
 نیم درم این یک شربت باشد اندراب باران با آب
 آشکران دهند **اسهال بلغم** اندر براز بدیداید دو درم
 حب ارشاد بریان کرده ناکوفته دهند بآب کم
 تخم خشکاش سفید و کندر از هر یکی راستا است
 نرم بکوبند مقدار یک کف با شراب مورد یا با شراب
 آل دهند اسهال کهن باز دارد کندر و دروز غفران

دسندروس و اینون همه برابر بکوبند و بکند شربت
 نیم درم اسهال بلغم باز دارد **حبی دیگر** دار چینی افزون
 چند بدتر همه برابر حب کتد مجون فلفل شربتی منق
 حب کودکان زاد و یاب حب دهند **اسهال سودا**
علامت مزاج سودایی را نشان آن باشد و طما
 حب سودا دارد **علاج** یک با سلیق زنده یا اسلیم
 از دست حب و یکم زنده تار و انگ بریان کرده ده
 درم بهمن سرخ بریان کرده دو درم زرنبا و بریان
 کرده بکدرم که با دو درم تخم شاه پسرخم بریان کرده
 ناکوفته دو درم شربتی سه درم باکیاب بکریا باشد
 مورد دهند **اسهال خون** و **علاج** اقراص که با دهند

و در دم تخم سان الحبل بریان کرده باری آب آبی میزند
 و در دم تخم کندنا کوفته و بخته صغوف کتد خون
 باز دارد خداوند بوا سیر را سود دارد و طعام هم
 انواع پاچه باشد و زرده غایه نیم برشت و از آن
 پوست باز کرده به شیره بادام بخت و پاچه بهمان
 بخت و گوشت تذرد و کباب بنارد آنک بخت **زخم**
 زرده غایه مرغ خام بار و غن کل بیا میزند و در آن
 مغسول و صمغ عربی و اسفنداج بدان برشند و
 طلی کتد و محمول سازند و شاف زیر بکار دارند
 و متغیا نهند و اگر تب نباشد نان اندر شیر تازه
 ترید کتد سود دارد و اگر سبب زیر سر باشد

ارشاد دهند با آب کرم و گوگرد بایه بط برشند و
 دو کتد فجا که درست و یکم ندره درم نانخواه یکدم
 کند نیم درم همه بکوبند و به پزند و صغوف کتد و بر
 خشت کرم و تابه کرم نیز شستن سود دارد و در اعظم
باب دهم اندر انواع قویج قویج با اماتس
عادت آن تب کرم و نشنگی و اجناس علاج اگر قوی
 قوی باشد نخت با سلیق زنند و اگر حاجت آید
 صافن نیز زنند و آب کاسنی و آب عنب الثعلب
 و آب انار و آب کاکج با غلوس خیار شنبه و روغن
 بادام دهند و بوقت حاجت اگر قدری سفوفیا
 دین شربت جاعل کتد بی اگر فکر آب خواهد و از بهر

اگر جگر ضعیف باشد و آب را با اندامها نتواند استوار
هر آب که خورده شود اندر جگر بماند و سرد کند
جگر را و آن آب ترشح اندر فضا رشک گردد و مزاج
مراحت آساید گردد و بدان علت بشارت بهداشت
مشکلم شود و بگوئی ترشح از کتاب و غیره بایدست
و اما استغفا که سبب آن گرمی جگر باشد که بسبب
گرمی جگر و طوبیها که اخراج کرد و استغفا غما تو کند
چون ادرار بول و عرق آوردن بسیار و افراط
خون بوا سیر و افراط طشت بدان سبب خشکی تو کند
و بسبب خشکی و طوبت اصلی که مدت حرارت غریز
است تحلیل پذیرد و بسبب تحلیل آن قدر حرارت که

باشد ضعیف گردد و هرگاه که حرارت غریزی ضعیف
باشد جگر ضعیف گردد و کیلوس را خون نتواند
کرد با استغفا او کند اما علامات زرقانی است که
نکیم کران باشد و بلمس چون شک پر آب و علامت
طبی است که ناف بیرون آید و شکم بدان کرانی بنا
و بلمس چون خیک باشد که باد دهند و اگر دست برود
زند او از طبل دید و علامات طلی است که اندامها
اما سیده شود و هرگاه انشت بر نهی فرو نشیند و اثر
آن بزمان بماند و بیشتری طبع نرم باشد **علامت** بهر
علامتی نشانی بودن است و کرسکی از دیدن آب
و بکار داشتن آن یعنی از آب خود را منع کردن

به هر دو سر روزتی کردن و هر بامداد ریاضت نمود
 و اندر کرباب تشنگ عرق آوردن و اندر دیک کم
 نشاندن و تدبیر ادرار بول کردن و اندر آب در
 و آب معدنها چون آب کوکود و خاک نشاندن و
 استغراغها بحسب عاریقون کردن **صفت آن**
 عاریقون ده دم عصاره غاف ریونند پس از
 هر یکی دو دم و شکو طبرزد ده دم و بکشد هر بامداد
 ده دم بدهند و اگر اسهال بسیار کرد باز گیرند و
 شتر عالی یا اندکی بول او سود دارد و اینجا که شترانی
 نباشد شتر اعلف پرور دهند و آرد جو خیر کنند و
 هر روز تخم کرفس و بادیان صد دم اندر آن بشنند

و بدهند تا شیر نیک شود و طعام از میان بریان کرد
 باشد و اندر خیزمان کرفس و تخم بادیان و مانگواه
 برشند هر روز مقدار ده سیر ازین نان را بکشد
 و اگر نیز ازین نان در نگوید آب ترید بکشد شاید و
 خربوا و روغن شیر بخت بار و روغن بادام و روغن
 بت و ترب عام و پنجه سود دارد و جدا که کوزد و اگر
 از گوشت بهتر تواند کرد و تذرو و کبک و کجشک
 دهند و اندر نگوید آب پنجه و اگر بهتر است آب دهند
 با اندکی شراب بیایند یا آب انار قناعت کند
 و اگر حرارت و تبی نباشد هر بامداد برک ترب در
 کرفس و برک کاسنی کوفته و فشرده و جوشانیده و

بر داشته و پالوده با اندکی شکر میدهند اندر علا
طبله سلیم را به نکتید کرم دارند سبوس کرم و نمک و
ارزن و مانند آن و پوست سمور و رو باه پوشید
دارند و مارا اصول دهند با معجون فدا بقون
و کندر و زیره پیوسته میخایند و طعام نخود آب و
علاج طمست کردن است و ریاضت معتدل و دوا
را بنورده و معده را با یاج پاک کند و اندر آب
و آب کوکوشیند و آنجا که آب دریا نباشد نمک
اندر آب کتد و چند روز اندر آفتاب نهند بجای
دریا بود و ارا علم **باب شانزدهم اندر بیماریها**
کرده و شانزدهم الهامی بول و اینک علامات تب

لازم و تشنگی و کرانی و دسوارس از پهلوی به پهلوی
کشتن و باشد که غشیان رنج دارد و زبان سیاه شود
علاج فصد با سلیق و کشکاب و روغن بادام و
شکر و کم خوردن آب و حقه نرم کردن و خیار شیر
اندر آب کاسنی دادن یا اندر مارالین **اماس**
اندر کرده و اگر علامات آن کرانی پشتر باشد و
علامت بنم و کسان ظاهر باشد **علاج** می کردن
و شراب الیس و کلکیس دادن و حقه از خشک
درک کرن و برک جندرو برک خطمی و سبوس
و تلون و اینجی رستی و پریاوشان و تخم خیار و خربزه
و روغن کنجد ساخته و صفا و از تخم گمان و تخم حلی و طبع

و از بشت و بایونه و اشق و ملک البلم سازه
و ان موضع را بپیه بط و پیه فرغ و مغز ساق کاد
که افتن و اندکی مقل و قتیانه در وی حل کرده است
مالند و طعام بهو سباب بار و غن بادام و حل
و هند بول خون و سوزش آب **اختص** **ملات**
اگر بول خون از کرده آید خون با بول آنجه نباشد
لیکن فربه باشد و پاره پاره آید و از غیاض خالی
نباشد و اندر نواحی کلبه اکس باید و کاسی ^{در} **الی**
بشت باشد و بر آنها فرو آید و کاسی بیان در کف
براید و اگر از مشانه باشد خون رقیق باشد و از
خلیدن مشانه خالی نباشد **علاج** ضد باسلیق

و از همه چیز مایه و شور و ترش و تخم پر بیر کردن
کنکاب و شراب بنفشه و شراب خنکاش خوران
و اگر با بول خون سوزش و حرارت نباشد بکیرند
قطر اسالیب و تخم کرفس و اینسون تخم خیار با درنگ
و تخم خربزه و کدو و همه بکوبند و به بنفشه برشند
و درم با مار العسل و اما مالش و طبعوزه و تخم خیار
بایشترند یا شیر فرود راکه در مشانه باشد سود دارد
و قرص کبر با خون آمدن باز دارد و **اعلم** **سائل**
ابول پرودن آمدن باشد بی خبر و بی مراد مردم و
و بسبب آن سردی مزاج و کستی مشانه باشد **علاج**
قی کردن و در آب کوکب و نشستن و در روغن سداب

مالیدن و ترو و دیطوس و سنجینا خوردن و مالیدن
 البول بکار داشتن **صفت آن** یکریز کند رجب
 آلاس تخم محلب مقشر سعد فو لیجان قره و ج
 راس برابر کوفته و پنجه اندر منبج برشند و شب
 باداد و شبانگاه درم و گوشت رو باه بریان
 کرده گفته اند سود دارد بکامیت این علی است
 که سبب آن کرم شدن فراج کلاب است **دما نیطس**
 تنگی و بی مبری از آب و پیرون آمدن آب در قاع
 که خورده شود هنوز رنگ ناکرد اینده **علاج آب**
 انداز آب تخم خرفه و شراب غوره و کشکاب و
 شب وقت خواب ابعقول انداز آب خیالیش

با شکر و اخراط طبایثه با سرکه و کلاب و روغن
 کل اندر موضع کلبه مالیدن و ضماد از طحلب و
 وانی پنجه کوفته و برک بید و برک مورد تر کوفته
 بر نهادن و طعام دوغ و ماش مقشر و اسفنج
 و زوره کشک جو و غوره و مات آن دهند **علا**
 باز گرفتن بول را اگر گویند و دشوار آمدن را
 عرقواته و اسباب آن زخمی و سقط باشد
 یا ضعف قوت دانه یا ماده غلیظ یا فیزی اندر
 بحری بول گرفته چون شکلی یا خون فیه ده **علاج**
 اگر سبب زخمی یا سقط باشد رک با سلیق زرد
 و در این فاعل نشانند و روغن کل بر مالیدن

و بول بقا سطر پرون گیرند و اگر حرارتی یاوری
باشد آب شنب السحب یا آب تخم خرده دهند
و بجمعه نرم استغراغ کنند و اگر نسکی بحری بول
اندر مانده باشد علاج آن اندر جایگاهش باد
کرده آید و اگر خون فروده اندر ماند شب بمانی
اندر سر که فرغار کنند یک شاربوز و پالایند و
شکر برافکنند و قوام دهند هر بار داد دهند
و دار و ناکه شک نشانه را بریزانند سود دارد
اگر سبب باد غلیظ باشد مار الاصول دهند با
روغن بیدانجیر و اگر سبب ضعیفی قوت نشانه بود
در آب نشاند و بوره ارمنی اندر آب حل کنند

با میل فرو جگانه بول کشاده شود شک و
یک که اندر کرده و نشانه تولد کند علامت
یک اندر بول بید آید و صوری بول را بجا
و آنچه از نشانه آید سفید باشد یا خاکستری علاج
آب زن اندر نشاند و کمر گاه و نشانه بروغن
کرشم بوب می کنند و از اطمینان غلیظ پدید آید
و تخم خیار با درنگ و تخم خرده و مجرایهودی و آ
با دیان و تخم کرفس و حب العقب و بجزون عقب
دهند و ترب کوفته و فشارده مقدار ده درم
آب آن بدهند زود نشانه را از یک پاک کند و
نشانه علامت بیرون آمدن بول باد غده درگاه

او چون پیوس باشد **علاج** روغن بادام خوردن
 و طعمهای نرم چون لعاب دانه آبی و شیر زنان و
 روغن گل حبه کردن و با حلیل جکاییدن **فتق**
 هرگاه که پشت باز خست بجای باز شود و اگر قرات
 کند روده فرود آمده باشد و اگر قرات بجای باز
 شود ثرب فرود آمده باشد **علاج** از عوالت و گار
 سخت پرینه کند و از پس طعام او از بلند نا کردن و
 چرخ کران برداشتن و آزار بسته دارند و اگر بدتر
 باز بجای شود شبت پنجه نیم گرم برنهند و ران بر
 فشارند و چون باز جای شود این ضماد برنهند کوزه
 سر و سعد ماز و زمار پوست کند و زنگوش

پرشم مای همه رشته برنهند و به بندند و دیگر باره بر
 می نهند تا سخت شود و از طعمهای باذنابک شود
 ز پرینه کند **اناس قنیه** **حنبه** اگر حرارتی باشد
 یک با سلیق زرد و طبع با آرد جو و آب کشیده
 تر و آب کاسنی برنهند و اگر حرارت نباشد و صلب
 باشد آرد باقلی و علبه و بابونه و پیه فرج و پیه بطاخذ
 منقوع چون جیس کتد و برنهند و ضمادها که اندر
 کتاب ذخیره یاد کرده آمده است اندر **علاج** تبانی
 همه سود و آرد **خارش** **قنیه** **حنبه** **علاج** فصد با سلیق
 و از پیر مای نیز پرینه کردن و بر روی ران چا
 کردن یا دیو و براغندن و آشنای بر که ترکردن

و هر روز در کربابه بدان شستن بجنین بگل و سرکه
 می شویند و اگر بسوزد در روغن گل با سفیده قاقا
 مرغ طلی کتد **بیا لار شدن خفیه علاج از آب**
 و هوای سرد فویشن نگاه دارند و هر روز یک
 زمان اندر آب گوگرد نشیند **بیاری و ذی و**
مدی علاج بکیرند فینون و جند بیدتر سعد
 عاقره قاقسط دار فلفل کوفته و پنجه و اندکی شکر
 تبی بروغن سداب ترکند و بر زمار و حوالی آبا
 می مالند و از طعنهاتری فرایند و پرنه کتد و گو
 و دوار الحسک بکار دارند **صعیفی قوت مباشرت**
 مردم محروم چند دارد و مایش خوردند از آن کار ضعیف

تر باشند لیکن از دفع و ماست تازه و آب
 ابرود و آب نکود خام منبوت کرده قوت تمام
 حاصل آید و بعضی باشند که از تخم خرفه و بوی
 کافور چندان قوت یابند که عجب دارند و قلیه
 زکسی در وی با قلی اندکی و رخیل باشد و در حباب
 معتدل راست سود دارد و میرود را بیدرم
 انگرد اندر پنج زرده غایه مرغ سود دارد و ازین
 باب خبری که خوانند در کتاب ذخیره بایدست
باب مقدم اندر بیاریهای زمانی و انواع
آن بسیار رفتن حیض این علت از بیاری خفیه
 باشد یا از گرمی و تندی خون یا از قرحه اندر رحم

علامت آنجه از بسیاری خون باشد نبض غلیظ بود
و هم تن قوی **علاج** فصد و طعام از سماق و مار
دانه و عدس و پاپه پره و گوشت کوسه و سر
اقوام کهر با و محمول از پشم پاره که باب ماز و ترکند
و بر سره الوده کنند و اگر از گرمی و تیزی خون باشد
تن ضعیف باشد و فون رقیق باشد **علاج** پیچ
عادت و شربت های خنک و غذای غلیظ خفا که
یا کرده آمد از عدس و پاپه پره و ماست آن
و اگر از قوه باشد خون غرض و کنده باشد رک
با سلیق زنند و رک مابض و مار العسل دهند و
طبخ حلیه و اقوام کالنج و بنادق البرزور باز

ایستادن نبض اسباب آن یا کمی خون بود اندر
تن یا غلیظ و سردگی آن یا قریبی با فراط **علاج**
کمی خون آنست که پیش از آن استغوا نماید باشد جو
رعاف و عرق آمدن بسیار و تن لاغر و ضعیف
باشد و لون او زرد **علاج** اندر ایزن نشستن
و غذا معتدل دادن چون مار الحیم و زرده تخم
بنم برشت و شاد کاهی و علامت غلیظ و سردی
خون آنست که اندامها بی حس سرد باشد و قریبی از
پیه بودند از گوشت **علاج** آن بندهای گرم و
لطیف و اندک باشد و بر ریاضت و سخنیا و
کونی و مجنون الوج دادن و اندر طعناها زیره

و مانگواه و انگره و خودل و انگدان بکار داشتن
 اقتناق رحم سبب آن نایافتن مرد باشد **علائق**
 مالی بدید آید همچون مال صرع یکن صرع را انگ
 و تشنج و اضطراب باشد و اندرین علت اینها باشد
علاج مباشرت و دغدغه و عطسه آوردن بکمر
 و غفل و غیر آن و بوی نیلوفر و کافور و بنفشه
 سود دارد **رجا** مالی باشد همچون مال آبتن و علا
 آن باشد **علاج** استغراق باید کرد با یار و جب
 غار بقون و جب شتم و مانند این **حل** ناپذیرفتن
 آنکه از جهت زن باشد به سبب خرمی با فراط باشد
 و غلبه سردی و تری و یا گرمی و خشکی فراج یا یادی

غلظ

غلظ **علاج** این اسباب پوشیدن و بسیار جابها
 یاد کرده اند است اگر سبب سردی و تری باشد
 بار الاصول بروغن بیدانچر و استغراق بکسکینج
 و جب شتم و سنجینا و دوار المسک دادن و نیم
 پاره بروغن بلسان باغالیه مشکین الوده بپوشیدن
 برداشتن و طعام قلیه کدو و قلیه فیار و استغراق
 و مانند آن دادن و **شواری زادی** چون وقت
 آن نزدیک شود هر روز بکر ماه شوند و در آب نشینند
 و شکم و پشت بروغن بنفشه مالند و شور با جوب
 خورند و در حال دشواری فرما و ملبه پزند و مقدار
 صد درم آب آن بدهند بار و غن با دام **علاج**

دو شغال غایب اندر شراب ریگانی بدهند و عطسه از
 فلفل و کندس و به پنی بگیرند تا عطسه باز گردد
 و قوت خود سوکند و اگر میثم بماند یا یک پیر در پرت
 و کوکود و باو شیر را سار است بزهره کا و برشند
 و زیر او دو دکتد میثم و یک مرده جدا کرد و **فاسک**
رم سبب این رطوبتی باشد گرم و شور علاج او
 بخون علاج خوب شانه باشد رنگ با سلیم زرد
 و بر روی ران حجامت کتد و مبله و تخم کنان در مار
 الحسل بپزند و پشم بدان ترکتد و بخوشی بردارد
کمی اگر به منی و شیر و فون هر سه بصورت نمائند
 و تولد هر یک از عنوی دیگر است و اباب کی

ویشی هر سه یکی است هر گاه که غذا اندر کیفیت
 و یکت معتدل باشد و مزاج همه تن با مزاج بکوتند
 فون تمام تولد کند و نیک زیرا که تولد هر دو از فون
 نیک باشد پس هر گاه که شیر اندک باشد علاج **علاج**
 آوردن و تدبیر با اعتدال باز آوردن بکوت باشد **علاج**
 اما اگر شیر زرد و رقیق باشد سنگبین ساده و آب
 انار ترش و شیرین و آب تخم خوزه باید داد و طعام
 خرد از گوشت بز غایب و گو ساله و مرغ معصوم
 و زیر با و مانند آن و اگر غلیظ باشد سنگبین بزوری
 دهند و ماهی شور و قی فرمایند و طعام نخود آب و
 آبگام و ترب و مانند آن و اگر اندک باشد کشکاب

دهند با دروغن با دایم و پنج بشیر و ضعیف و شور با
 بشیر و کز و مانند آن و کبچد اس کرده اند شراب
 ریخانی بمالند و پالایند و آن شراب بدهند و بستان
 بزد و کوسه و سود و آرد و اما **اسهال** **علامات**
 گرمی و سردی چندین جای معلوم شده **علاج** اگر
 اما **اسهال** گرم باشد سرکه بآب گرم بیا میرند و بدان
 تکه کتد و نخت رک با سلیق زرد و سکنجین و
 روغن کل بیا میرند و آرد با قلی بدان برشند و
 ضمادی کتد و اگر **اسهال** سرد باشد یا بونه کوفته و
 بخته اندراب با دیان و آب کرفس برشند و ضماد
 کتد **نیک باشد** **باب** **هشتم** **اندر** **اوجاع** **مفاصل**

و عرق النسا **بدا کند** **اوجاع** **مفاصل** **و نفوس**
گرم **بب** **این علت** **ضعیفی** **عضو** **در** **دند** **با**
 و بسیاری ماده و قوا و منفذها و **رگها** **علامات**
 اگر ماده گرم باشد آن عضو سوزش شود و گرم باشد
علاج اگر ماده خونی باشد نخت رک زرد لیکن اند
 اوجاع مفاصل رک اکمل زرد از هر دو اند زردش
 و در دانه های زیر نیمه رک با سلیق زرد از آن با
 کارد باشد و شربت های خنک دهند و اگر سبیل جابت
 آید سبیل دهند و اندر قاره تا پنج بید نیاید سبیل
 دهند و اندر قاره تا عضو در دند را اندراب
 گرم و سرد قاری دهند تا در دمی آید و داروی سبیل

با سورنجان و سنبل و قنطاریون هر سه یا آنکه مشابه
 واجب کند اما خاصیت سورنجان آتش که خلط سرد
 با سهال از مناسبات بسیار و منفذها و در کما را قطع
 و در تمام خلط دیگر از آن منفذها گذر نتواند کرد و در
 باز نتواند ریخت و بیشترین دارد اما اگر چه خلط را دفع
 کند منفذها را گشاده بگذارد و اخلاط دیگر اندر آن
 بجای باز شود لیکن سورنجان با این خاصیت
 معده را زیان دارد و از ابا دارد و مای دیگر که معده
 قوی کند بکار باید داشت چون زیره و زنجبیل و
 فلفل و صبر با سقونیای باید داد تا اسهال بقوت
 باشد و بسیار خوردن سورنجان عضله را سخت کند

درین سبب هرگاه که بسیار خورده شود مناسبات
 نرم باید داشت بموم و روغن و پیه بط و پیه درغ
 و مانند آن و از پس داروی سهل با درار بول منقول
 باید بود تا ماده او جامع مناسبات از در کما باشد اما در
 سهل را چنان ترکیب باید کرد که صفرا و بلغم را دفع کند
 که چون استغراق بلغم تنها کند در حال سودمند باشد
 لیکن دیگر باره رطوبتی که در کند و بگذارد و بدان عضو
 باز آرد **صفت سهل نافع** سورنجان در می بوزید
 در می مای زهره دو دانگ ترید در می و نیم زنجبیل
 و زیره که مانی ستمونیا دانگی و نیم منقل دانگی حب کتد
 و معده این شربت می باشد با دو و نیم ملاط بداند

سبلی دیگر سورنجان بلیله در درتد از هر یکی چهار
 درم شحم صغلی و سمنویا از هر یکی داکنی و نیم سمنویا
 و افسون هر یکی داکنی مثل داکنی کثیرانیم و آنک حب
 کتد و ضماد ناخت رادع بر نهند پس مگب من کلل
 صفت ضماد رادع بکیر نه طلب بزر قطن نابره که
 کتد و بر نهند و اگر در دست باشد بکیر نه زعفران و
 افسون برابر شراب بسایند و با موم و روغن بر نهند
 و طلی کتد و لوبیا در آب پیزند و بگویند و ضماد کتد
 کلل کند و در دستاخذ و اما سیرد و اگر باوه صغری
 باشد استغوانه بطیوخ بلیله رزد و خرمای مندی کتد
 و بکشد و شربت لایت آن سازند و بجام مناسصل

و نفوس سرد علامت عضو در دند منک تن
 باشد و کرم نباشد و کراتی کند علاج قی فرماید و
 مار الاصول دهند بار و غن با دام تخ و روغن بید
 ایتر و بکیر و استغوانه بکب سورنجان و جب شیطخ و
 شقن کتد و طعام نخود آب و سور بار کجشک و ما
 آن عرق الف در دی باشد که از زیرین فرو آید تا زان
 و گاهی تا قدم و خضر علاج بکون علاج مناسصل
 و نفوس باشد و قی کردن و طعام کتر خوردن پس
 از طعام حرکت ناکردن و هر بار در ریاضت کردن
 سود دارد و دالی رکمای غلیظ باشد که بر ساق
 آید و سبب آن فراخی رکما باشد و طعامهای غلیظ

خوردن و از پس طعام حرکت کردن و این حرکت
دست حمام و پیکار را پیش افتد **علاج** قی بدار و بار
که سودا و بلغم برادر و رک با سلیس زنند و استغفرخ با
الجن و مطبوخ افیقون و مانند آن و هر هفته ایارج نعرا
و غاریقون و افیقون و مجاز منی ترکیب کنند و بپزند
و از پس طعام هیچ حرکت نکنند **دار الفیل** علی است
که سبب آن چون سبب دوالی باشد قدم و ساق قوی
و غلظت گردد همچون ساق پیل لیکن ماده آن علت
بر خلاف ماده دوالی باشد از بهر آنکه ماده دوالی
عفن باشد و بدان سبب متغیر نشود و ماده این علت
از عفونت خالی نباشد علاج همچون علاج دوالی باشد

و پس از آنکه استغفرخ کرده باشد خاکستر جوب کرب
و کز و آرد و حلبه و سرکین بز و تخم جوجو کوفته بروغن
زیت رشته طلی کنند سودا و آرد **مثال است**
سیوم اندر علاج بنها و ابله و حصبه باید دانست که بن
عوارت غریب است که اندر دل برافزوزد و با هوا که اندر
بحویف است که اطباء آن را روح گویند و با خون اندر
دکها برود و اندر همتن پراکنده شود و همتن را گرم
کنند بر حال که حضرت آن اندر فعلهای طبیسی که شهوت
طعام و شرابت و منعم آن و قوت بر خاستن و خفتن
در قوت و غیر آن **اما** که قوت و کساردن تب خفا با
که ماده فرونی اندر تن که دآید و عوارت عریزی از

مضم آن عاجز آید و از آن ماده بخاری بید آید و
روح را اندر شراب غلیظ کند تا بدان سبب بدستوار
گردد و اندک در و بدستواری دم تواند زد و بدان
سبب گرم شود و گرمی آن بدل باز دهد و اندر
تن پراکنده شود و تب بید آید از بهر آنکه هرگاه که
سود المزاج گرم اندر عضو بید آید شرابها و روح
آن عضو را و حوالی آنرا گرم کند و این حالت آن
عضو باشد از بهر آنکه شراب از دل دست هرگاه که
روح و شرابهای عضو گرم شود گرمی آن اندک
اندک بدل باز دهد و هوای اندر تحویف دست آن
حوادث غیب را به تن باز دهد و گرم کند بدین سبب

پنهان که دل بیدار حرات عزیزیت بیدار حرات
غیب گردد و از بهر این گفته اند که تب حرات غیب
که اندر دل برافروزد و روح و خون که اندر همه شرابها
اندر همه تن پراکنده شود و تب بید آید و هرگاه که تن
از اخلاط بد پاک باشد جمیع یومی تواند کند و اگر غلیظ
بد باشد حرات اندر او نیز دیتی که بدان خلط منسوب
تولد کند و کسار بدین تب چنان باشد که بخار آن با
که هوای دل را که دست و خون را که اندر همه شرابها
غلیظ و گرم کرده باشد لطیف گردد و تحلیل پذیرد
و تب کساریده شود و انواع تنهای غلیظ که از غلبه
اخلاط باشد چهارست بلغم خون صفرا سودا و بلغم

از بهر آنکه عفونت اخلاط اندر تن و درون رگها غلبه
کند و چهار دست و چهار آنکه پرون رگها عفون گردد
و باین همه تنها با یکدیگر ترکیب افتد و انواع است
بسیار کرد و این معنی از کتاب ذخیره بایدست **حمی**
یومی **علائم** اندر تن کسلانی و کرانی نباشد
چنانکه در دیگر تنها در و باشد نباشد و قاروره و نفی
نیک باشد **علاج** هر که که خارج شود و اندر آفت
که با به و آب زن خوش آب صواب باشد و زود
تجربه غذا باید کرد از خروج یا از خروج بکشد و
و اسناناج و تلک و مانند آن **تب** **دقی** بسیار باشد
که حتی یوم جوی باز کرد و غذا در باشد که تب **دقی**!

که بود

که بدید آید **علائم** **نفی** صلب باشد و دقیق و متواتر
و ضعیف و موضع رگ و حوالی آن که متر از جای دیگر
باشد و بیمار از حرارت تب آگاه نباشد و چشمها دور
اندر شود و گفتنها برافزارد و پنی باریک شود و در
و نازکی رنگ برود و هرگاه که غذا خورده باشد
حرارت ظاهر تر شود و چون چراغی که روغن باید بر
افزود و **نفی** قوی تر شود و این درست ز نشانه
علاج تا قوت بر جای باشد و استخوانها بکشد
پوشیده و در بول ظاهر نباشد امیدوار بود اما
هوای خانه و بستر بیمار خنک باید داشت و گرمای
خوش آب فاتر و روغن مالیدن سود دارد و به

زمان با شیر فر دادن و براندا همای بیمار دوشیده
و شراب خشانش و کشکاب که در وی کدوی تر
و سرطان تازه جویشده باشد بار و غن با دام
و سگ و شب لعاب اسبغول دادن و اندر کشکاب
و بعد از آن قرص کافور و شراب مندل دادن و
طعام همه نرمی آرنده باید چون قلیه کدو و خیار و
استنجاج و ماهی تازه کوچک و خایه مرغ نیم پخت
و زوره خشک و ماش معطر و پاید اندر کشکاب
نخه و دودغ تازه و مانند آن و بنفشه و نیلوفر و برگ
بیدشته و میوه های خوشبوی و گل تازه و شامیر غم
سرد کردنی بویند و اندوه و خشم و اندیشه از خود

دور دارند و آب فوزه اندی و آب خیازش
و آب انار شیرین بار و غن با دام سود دارد **تب**
مطبقة علامت سبب آن تب عفونت خون باشد
یا بسیاری و گرمی آن رنگ روی و رنگ چشم سرخ
باشد و در کما غلی و طعم دهان شیرین و حار است
تب حار تی باشد بی لذغ همچون حار است کسی که
از گرما به پرون آید **علاج** فصد باید کرد و خون
مقداری وافر در خور قوت و عمر و فصل سال پرور
کردن و پس از چند روز به مطبوع بیل استغراق
کردن و سکنجین ساده دادن **تب حر و تب**
این تب عفونت صنوا سوخته باشد و اندرون کما

که نزدیک دل و جگر و غم معده بود یا عفونت بلغم
 شور باشد و تولد بلغم شور باشد و تولد بلغم شور
 از رطوبت رقیق باشد که با صفرا یا نیزه **علامت**
 حرارت آن تب لازم باشد و اندرون بدن سوزان
 تر از بیرون باشد که با صفرا یا نیزه و تشنگی غلیظ دریا
 درشت سیاه یازد و در درجه آن آغاز تب دراز
 اندر آفرین کند **علاج** اندر تسکین حرارت بمالد
 باید نمود و هوای خانه تنگ کردن تا هوای خنک
 بنفس بدل چهار رسد و حرارت تکلیل پذیرد و به
 اندرون باز نگردد و سکنجبین ساده و شراب خور
 و شراب ریواج و شراب حامض ترنج و قرص کافور

تکلی

تسکین دادن و حرارت دل را به شراب مندل تسکین
 دادن و بموض غذا آب کدو و آب خربزه اند
 و آب خیار ترش و کشکاب رقیق دادن و اگر به
 استخوان عادت آید فلوس خیار شنبه اندر طبع فرمایند
 مل کنند و بدهند **عقب فاعله علامت** این تبی است
 که یک روز آید و یک روز نه و درازی مدت تب هفت
 ساعه باشد و بیشترین دوازده ساعت و اگر ازین
 درگذرد چهارده ساعت شود بدان اندازه از خانه
 دور باشد و اگر تدبیر صواب رود عدد نوبتها هفت
 بیش نباشد و باشد که چهار نوبت بگذرد و باشد که
 بسبب لطافت ماده یک نوبت بیش نباشد یا بقی

۱۱۰
با بهمال صغرا بگذرد اما بعض قوی و عظیم مختلف
باشد و قاروره مرغ و تازی و رقیق باشد و
حرارت بت سوزان تر از دیگر تنها باشد و سرما که
اندر آغاز تب باشد یک بزرگ و زود ساکن شود
و باید دانست که سبب سرما که اندر آغاز تباید
حرارت تبست که رطوبتی را یابد بگذارد و بر عضله
تن ریزد تا سرما در آن رطوبت محسوس گردد و سبب آنکه
پیش از تب در آن رطوبت که اندر تن باشد سردی آن
محسوس نباشد آنست که آن رطوبت اندر تن ساکن
افزای تن با آن خو کرده و از عالی بجای رود و از
جایی بجایی آید و هر چه اندر تن ساکن باشد و هر دو چیز

که در

که در یک جای بایکدی گردید بماند میان ایشان نشانی
خود پیدا آید پس هرگاه که آن رطوبت از عالی بجای
گردد و از جایی بجایی حرکت کند هر چیزی از وی
از قرارگاه خویش بجنبند مجاورت و فوکره کی همه
افزای تن با افزایش آن رطوبت بگردد و هر چیزی
ازین چیز که با او خو کرده باشد سرما که فتن گیرد سرما
محسوس گردد و لرزه پیدا آید **علاج** هر باید اسکناس
ساده دهند سرد کرده با شراب ریوای یا شراب غوره
یا شراب الورد و روز نوبت تب در آن حال که با
لرزه پیدا آید اسکناس بآب گرم دهند تا باشد که
خی کند و ماده صغرا دفع کند و اگر قی کند لرزه زود

ساکن شود و هرگاه که بت کشاده شود اندکی
 کشکاب دهند و روز دیگر که بت نباشد آب انار
 ترش و شیرین دهند با شمع فشارده و شکر با فکند تا
 هم حرارت را ساکن کند و هم بقوت شمع و شکر صفا
 دفع کند با شراب الورد دهند با شراب گل مکرر با
 سکنبکین آغشته و سرد کرده بآب فرما دهند و دهند
 باندکی خیاض بنهر با مقدار پانزده درم بغمش پرورده
 اندر کلاب آغشته و پالوده با مقدار بزر قطونا و آ
 آلود شکر و فرورده از آب غوره یا از آب آرد
 یا فرما دهند و یا از کشکب جوهر شیرین با دام نهند
 اگر بابت صداعی باشد و تاسه بود طبع را نرم کرد

بمحرقه مجیب اولی باشد یا ششانی که از بنفشه و شکو
 و مستمونیاسازند و تدبیرهای دیگر همچون تدبیر
 عرق باشد **شراب الب** این بت و بت غیر خالصه
 از جلد تنهاست که از ترکیب صغرا و بلغم تولد کند
 و گامیش هر یک را ازین دو ماده و بکوی ترکیب
 از اصدای نتوان نهاد از بهر آنکه گاهی بلغم غالب
 و غلیظ تر باشد و گاهی رقیق تر و بیشتر و گاهی صغرا
 بیشتر بود و گاهی بلغم بدین سبب تنهای مرکب را
 هر یک را نامی جدا نیست **شراب الب** است و غیب
 غیر خالصه **علاج** فرق میان **شراب الب** و غیب
 غیر خالصه آنست که ماده **شراب الب** صغرا باشد و **شراب الب**

لیکن بهم آینه و چون یک پنهان باشد بدین سبب
 نوبت هر یک جدا باشد از روز که نوبت حرکت صغوا باشد
 تب کرم تر بود و اشغه تا آید و روز دیگر که نوبت است
 رطوبت باشد تب آینه تر و دراز تر باشد و ماده غلب
 غیر خالص هم صغوا و رطوبت باشد لیکن آینه و چون
 کشته بدین صفت فعلی هر یک جدا باشد بدین متوان کرد
 و بسیار باشد که اندر شطرنج و غلبه خالص اندر یک
 نوبت دو بار یا سه بار بر ما و لرزید و آید و باز کرم شود
 غلبه هر خلطی از اعراض تب متوان دانست **علاج**
 طریق صواب آنست که اندر علاج این تبها بتدبیر طبع مز
 کردن و تدبیر قوی و تدبیر ادرار بول و تدبیر سام کشادن

و دق آوردن و پاک کردن تن از ماده تب بخرا
 سطر و سبکتر و با آن طریق که آسانتر باشد فرود دارند
 و نیکی عوارث کتد و استغراق قوی از پس فرود
 اندن پنج کتد و اندر اعراض تب نگاه می کنند و با
 ماده غالب بیشتر کوشند اگر تعلیف می باید کرد و اندر
 کشاب نخود و بادیان و زعفران خشک و بود و سبیل
 و آنکه در خور بود در اکتد و پیش از کشاب سنگین
 ساده دهند با سنگین بر زوری و بر زوران بمقدار
 مابست کتد و آب بادیان و کلشکر با سنگین رشته
 موافق باشد و اگر حاجت سنگین عوارث بیشتر بود
 سنگین شکری دهند و اگر بر زوری کتد بر زوری کتد

صواب آید و هیچ کس را اگر خوب خیار باد رنگ زیاده
 کند صواب باشد و اندازه و ترتیب شربت با طیب
 باشد بکرم شامی معرف می کند وی خراید وی گاه
 و هر گاه که از نفع بید آید تدبیر استغواغ کند برین
 و کلشگر کدافه با سکنجبین آینه صواب باشد
 شربت افسنتین هم صواب باشد و نیم درم بر بدو نیم
 درم عاریقون نیم دانگ سمنو یا اندر شربت کل
 کور و کلشگر پیوسته دهند و پس از استغواغ هر
 کل دهند **صفت آن** بکیرند کل منخ درم سنبلی
 درم اصل السوس پنجم نیم خیار منخ نیم کاسنی
 از هر یکی چهار درم شربت یک مثقال و اگر صفرا و بلغم

با یکدیگر برابر بود و بکیرند کل منخ ده درم مسطکی کبیرم
 سنبلی دو درم نیم کاسنی پنجم شربت یک مثقال
تجربی هر جا که حرارت غریب اندر رطوبت غلب
 از کند عفونت اندر وی بداید آید تا طبیعی شود
 و بت بلغمی تولد کند و علامتهای سرما و لرزه و
 تر باشد و پانیده تر از سرمای دیگرها و گاه باشد که
 ندارد که اندر میان برفت و دیر کرم شود و این از
 انواع از سرمای بلغم غلیظ باشد که از بلغم زجایی
 گویند و طعم دمان و غم معده ضعیف و ملهوت
 باطل بود و تار و عشی بسیار افتد و بلغم ضعیف
 و صغیر و متعاقبات باشد و قاروره سفید و رقیق

و با فرسخ و تیره شود **علاج** مدت یک هفته پس
عسل دهند و کشکاب که در وی تخم بادیان و خود خفته
باشد با مار العسل که در وی زودقا باشد و بعد از
یک هفته قی فرمایند و از پس قی کلشکر و مصطکی
ایسون دهند و طبع کلشکر سهل نرم کتد یاده
کلشکر با سی درم سکنگین حل کتد و بدهند و تربد
و مصطکی و زنجبیل را سار است کوفته و پنجه و شکر فند
وزن هر شربت هر شب از یک مثقال تا دو درم طبع
را نرم دارد و سودمند بود و بهنای بلغمی بعضی
باشد که بالوزه و سر مایناشد و کساریون آن ظاهر
نباشد و مانند تب دق باشد اندر علاج این شربت

پزاشده و لطیف کتده چندان و بیری نباید کرد که اندر
تب بلغمی از بهر آنکه هم بود که ماده لطیف کرد و بدست
برآید و سر سام تولد کند خاصه اگر صداعی باشد یا دماغ
ضعیف باشد و صواب آن بود که از کلشکر و سکنگین
ماده اندر نکند و یا سکنگین که در وی اندکی زنج
بادیان پنجه باشند و این تعرف همه بکلم شایم
نشان کرد و بقراط از بهر این معنی گفته است اظمی
في الشایح لانه من لا یغیر فیم یلاده اظمی و لیهما و
لا تقدم علی العشی من الا بعد الا قسط و السبب
اذا دماغ قوی باشد استغنی عن بلغم بجم غفلت باید
کرد و ادراک بول بمار الاصول و پس از استغنی

قرض کل دادن **تب** **ربیع علاج** روز نوبت روز
 یکر دینی از طعام باز ایستند خاصه از آب سرد و اگر
 در آغاز تب می تواند کرد صواب باشد و روز دیگر
 بعد از نوبت باشد شور یا نه نخورد دهند گوشت کوشند
 و در روز دیگر که فردا روز نوبت خواهد بود و خود آب
 دهند بازیره یا بگو به مرغ خاکنی یا بر وغن کاه و در روز
 نوبت هیچ نخورد و اندر آغاز تب می کنند و هر روز که تب
 نباشد باید او کلشکر با سنگین سرشته می دهند و
 از آن بچند ساعت کتاب دهند یا نخود پخته و تا از
 بیخ برید نیاید استغراق نکند و دیگر تدبیر با بچون تدبیر
 بلغمی باشد **آبله** و **عصبه** باید دانست که آنکه و عصبه هر

یک جنس اند و هر دو از جوشیدن خون باشد یکی
 ماده آبله خونی باشد گرم و بسیار ویل تیزی دارد
 و ماده عصبه خونی بود صغیر آبی و اندک ویل
 خشکی دارد و بدین سبب است که اثرهای عصبه
 کوچکتر است و از پوست برداشته نیست و از بهر آنکه
 عصبه از خون تازه تر است کشتن و جوشیدن خون
 از تن مردم گاهی طبیعت و گاهی با طبیعت و
 عارضی و آنکه طبیعتی باشد جوشیدن خون کو دکان
 باشد از بهر آنکه خون کودک بهوشیر غایب است و خون
 جوان بهوشیره پخته و رسیده و خون پیر بهوشیره که
 قوت او رفته باشد و هر که خواهد شد پس چنانکه

شیره خام بطبع اندر خم بجوشد و گنگ و درد از وی
 جدا شود و شیره پنجه و صافی جدا جاده نیت از آنکه
 خون کودک اندر تن بجوشد و غای بگذارد و قوام
 گیرد از بهر آنکه ممکن نیت که چیزی کم و تر پنجه شود
 و قوام گیرد تا بجوشد و بنحوا که طبیعت واجب کرد
 که دندان شیر صغیر و دندان قوی تر باید خواست
 که خون اندر تن کودک بجوشد و فضل غذا تخفیف
 که از خون حیض یافته باشد و فضل غذا مخالف
 تن ایشان جمع شده باشد از خون ایشان جدا
 بدین سبب هیچ کودک نباشد که او را آبله بنیاید از
 بهر آنکه مزاجها و تربیتها و هوای هر موضعی و قوت هر

یکسان نیت و نیز بعضی را آفاق خیال افتاده باشد
 که مادر او را حمل از پس پاکی بوده باشد و بعضی بعد
 از آنکه از حیض پاک شده باشد تا بدان ماده تولد
 فرزند پاکیزه تر باشد و فرزند تن در دست تر آید و افت
 آبله بدو کمتر رسد و بعضی را حمل وقتی دیگر افتاده باشد
 و فرزند ناتن در دست باشد و افت آبله بدو بیشتر آید
 بدین سببها بعضی را آبله زود تر آید و بعضی دیر تر و بعضی
 کمتر و بعضی بیشتر و بعضی باسلامت و بعضی را خطرناک
 بدین قیاس واجب کند که جوانا را آبله بنیاید که
 آنرا که بگوید کی نیامده باشد یا اگر آمده اندکی آمده
 باشد یا مزاج او کمتر باشد و غذا که بسیار خورده

تافون اور طوبت ناک شود بدین سبب ممکن است
 اگر چه اندر کودکی ابله برآمده است اندر جوانی باز
 برآید و هر چه ازین نوع بود جویشیدن خون او عارض
 بود و مردم پیر را ابله بر نیاید مگر وقتی که هوا بد باشد
 و بسیار را اندران شهر برآید تا هوای بد و بخار نفس
 ایشان دهی اثر کند **علامت** تب ابله یا تماره عظیم
 و در پشت و در دمر و کرانی همه تن و سستی و
 ماندگی و ترسیدن اندر خواب و سرخ بودن چشم و
 دهنه و باخارش بینی باشد و بعضی با سرخه و درد
 کلو و تنگی نفس و آواز کز فکته بدید آید و ابله پسند
 یا سرخ یا زرد و اندک و چراگنده آید و اگر تر باشد

فامه آنچه زود بیماری بیرون آید و زود نخته شود
 و آنچه بپلو ما دارد و در سم پیوسته و بنفش باشد
 یا بنه یا سیاه و بر سینه و شکم بسیار باشد و اگر پیر
 آید ویر چکنه شود و خطر ناک باشد و اگر نخت ابله
 برآید پس تب آید سخت بد باشد و اگر ابله برآمده باشد
 و تب کشاده نشود هم بد باشد **علاج** هر گاه که در
 شهر ابله بسیار آید کسانی را که ابله بر نیامده باشد
 قصد باید کرد یا حمامت و از گوشت و شیرینی و
 از خرمای کرم پرینه کردن و چون ابله بدید آید
 هوای خانه معتدل باید داشت و تن بجامه پر
 و جو و خواب سردی دادن و مندل و کلاب

بویانیدن و برکه و کلاب به پنی بر کشیدن و آب
کشیته را یا نعنغ یا سماق یا عصاره شحم نادرش با
ماده و کلاب سوده اندر چشم چکانیدن و سرمه
بکلاب حل کرده با اندکی کافور در جگانه سودا
و اگر ملتی گرفته باشد شراب فونت غوغه کند
آب پنخ و غذاست جو یا بست عدس اینجه اندر آب
انار ترش یا در آب عبوره و سرکه بیره کبادام و اگر
اندر سینه درشتی باشد بست جو اندر جلاب دهند
و کشکاب که از کشک جو و عدس سازند سودا
و اندر صعبه لعاب اسبقول و لعاب دانه آبی و
کشکاب رقیق و آب کدو و آب خربزه هندی و

غوره و آب ریواج و آب انار ترش اینجه و هم
آب تخم خوخه با این آبهای ترش اینجه موافق تر با
مقاله چهارم اندر شراب و اما
در افتخار آماش کرم **علامت** لون آن سرخ باشد
و کرم و با ضربان و با سوزش **علاج** فصد و حما
در استفراغ به مطبوخ بیل یا بار الفواکه یا با قرا
بنفشه و طلی اول از صندل سرخ و سفید و فوغل
آب قهقهه ثعلب و در میان شبان مایه و حصن
وز غفران و در اندر آب کشیته و اگر ترشند که
شود کشیته را بگویند و بار و فن کل بسایند و چون
را هم کنند و بر هم نهند و اگر سبب آماش زخمی باشد

باستطه صندل سرخ و زعفران را تاسا است باب
کثیرتر سوده طلی کتد و پشم پاره بروغن کرم تر
کتد و برنهند در دیشاند اما **سرد علامت**
کرانی باشد و کرم نباشد و هر یک جای دیگر باشد
علاج شب یمانی اندر سرکه حل کتد و آن سرکه باب
بیایزند و پیله پاره بآن ترکتد و برنهند و بر بند
و بروغن و نمک بمالند و پیله باب خاک تر خوب
زخمی یا خوب بلوط ترکتد و برنهند و اگر حاجت
باستغراغ بود استغراغ و طوبت کتد **سرطان**
علاج **علاج** سرطان علاج مایه یخ ریاست و آنکه
طلی باشد بهترین آنست که جبهه و اسفیداج اندر

خمر و صلابه سرب بسایند و آب کثیرتر طلی کتد
خاربر استغراغ بلغم و پر پنه از طعا ^{غلظ}های
و بسیار و مرهم داخل یون بر نهاده **طاعون**
اما سر کرم باشد سرخ یا سیاه یا سبز با سوزش
صعب و خفقان و عشی **علاج** در آب شراب
صندل و قرص کاغذ و شراب حاض قوت
دهند چنانکه در علاج دل یاد کرده آمده است
و آن موضع را بیا زند و خون اندک بچرخشند
و هیچ طلی سرد بکار نندارد **حس** اما سی ما
که اندرین ناخن بدید آید **علاج** نخت ضد باید
کرد و بزرابنج و افسون بر که تر کرده بر آن

نهند و عود ز کرده بآب سرد بر آن پوشند و
 در ساعت بر می گیرند و سرد می کنند و باز بر می نهند
 و اگر هر روز آنخت در آب سرد نهند صواب باشد
 و اگر ساکن نشود در روغن کرم می نهند **دمل علاج**
 فصد و جمات و استفراغ بطبع یا بله و خست فرا
 که بر نهند از پس هر روز از دکنم زمان خشک اند
 آب و روغن بزنند و بر نهند **شری** بسبب شری
 خون صفراوی باشد یا بلغم شور **علاج** آنکه از خون
 صفرا باشد بآب عذره طلی کنند و آب عذره
 خورند و چون ساکن شود رک اکمل بزند و طبع
 بامیون و آب فرمایند و نرم کنند و دهن ترش

و آب انار و قرص کافور سود دارد و اگر دلت
 آن دراز گردد و دردم یا بیک زرد و دردم ایام
 فیهرا بکلیس بر شند و بدنهند و بلغم راک زنده
 نخست پس کلشکر سبیل و ایام ج فیهرا با ترید و
 غاریقون و نمک مندی و افیتون و شکر کب
 کنند و بدنهند و کربا سود دارد **حمره و غله و**
آتش پاری و کاور سیه این همه از جلد بر
 و اما س کرم باشد اما نمک ثرات خود بود درم
 پیوسته بیکر دو و پهن بازی شود و با غارشی
 و سوزش بود و همچون سوزش گردیدن بود
 باشد و بعضی یک بیره باشد و بعضی ثرات

بسیار همچون ثولول و جره براتی بود کم و سوز
 وزود سیاه شود و تری کمتر دارد و مارپارگی
 آب رقیق بود با غارش و سوزش صعب و
 کاور سیاه برات خود باشد و میل بصلابت دارد
 از بهر اگر ماده غلیظ باشد یعنی **علاج** همه بیکدیگر
 نزدیک است تخت یکس صغرا کتد باب انار و مانه
 آن پس فصد کتد پس بطبوخ بلیله یا بار الزمانی
 استغراغ کتد و صندل و قوقل و شیاف مایه
 و اسفیداج از زیر و کل ارمنی باب کشیزه و آب
 کاسنی و آب قنطاریون و سرکه و کلاب طلی
 کتد و جره و آتش پارس را فصد و مهمل و آب

انار ترش در سرکه بزند و بروقه طلی کتد و بروی
 نهند و اندر شبانه روزی سه بار تازه کتد و لیکن
 استغراغ بطبوخ بلیله کتد و تربد و از افسقون
 غالی نکند از **خارش** و اگر که هم خشک بود هم
 از **علاج** خشک را اگر مایه خوش آب و شستن
 باب جندرو آب بخورد و استغراغ بماء الجبن بکشد
 تخم دیواج و مغز زرد آلوی تلخ از هر یکی ده درم
 نمک و سیاه کشته از هر یکی درمی بکوبند و بیا
 و برکه تر کتد و بجزرات برشند و اندر کرما طلی
 کتد و روز اگر تر باشد فصد کتد و بطنج شانه
 نیز استغراغ کتد و بیکند کندس دو درم زراو

طویل چهار درم خشت الغضه شازده درم زرد
 درم سیاه کشته دو درم بکوبند و بیا نیزند و بک
 نکند و بروغن کل حل کنند و در کرمان یا در افغان
 سعه و شتر نه **علاج** اگر سعه خشک باشد رک
 پس گوش بزنند و آن فون بروی در ماند پس هم
 کافوری طلی کنند و رک قیال بزنند و بر کردن
 جماعت کنند و بکیر نکشند خشک سوخته و سفال تنور
 کهن و خا به بکوبند و با سرکه و روغن کل طلی کنند
 و اگر تر بود بکیرند و سوخته و قنیل از هر یک
 درمی زراوند طویل قلعطار صبر از هر یکی درمی
 برکه و روغن کل طلی کنند **قویا** **علاج** صمغ گبر

میزدند و کوخته برکه مرشته طلی کنند و اگر سخت قوی
 باشد مازوی مانع اندر سرکه و بول کاه نیزند و بشا
 و طلی کنند و مازو مانع اندر سرکه و کیرا و برنس
 طلی کنند **سوخن آتش** در حال سینه غایب فرج با
 روغن کل طلی کنند پس هم سفیداج بری نهند
 و بکیرند سینه از زیر و مرد اسکن زرد و مرد از
 بر یکی بکیرند زراوند طویل دو درم با بوم روغن کل
 برشند و طلی کنند **ایش بلخی** **علاج** فصد و استغوا
 صغرا و شراب غوره و زرنک و ریواج و شراب
 یمو و قرص کافور و طلی هم سفیداج **دیشا** **علاج**
علاج دری زیت و شب یمانی و انگین برابر هم

سازند ریش پدید را پاک کند **در هیچ دیکوس** سوخته را تا
نمک اندرانی همه برابر موم زدوغن چند اگر کنایت
باشد **جراحت** هر جراحتی که تازه باشد اول آن با
ب آن فراز هم گیرند و نکند ازند که چیزی در میان افتد
چون موی دردوغن و غیر آن و خشک بندکند و اگر
جراحت ناهوار بود و ز او بهاد آرد بشکافند و شمع
کشد پس علاج کنند و داروهای تر و در دارند و در
خشک بکار دارند **صفت آن** بیکرند اسفنداج اوزین
و در اسکن از هر یکی یک جوهر سازند هر یکی نیم جوهر
ببایند و بکار دارند و اگر جراحت بر سر افتد زراوند
مروج اندر شراب پنجه و خشک کرده و کوفته و پنجه

سود دارد صفت در وری که خون باز دارد
بیکرند صبر یک جوهر و قشور الکندر یک جوهر و دم الاغ
قشر و تهر یک نیم جوهر و بکوبند و پیزند و بکار دارند
هر کس آب و سوخته و ناسوخته خون باز دارد
بیکان و خاری که در **عصو** بماند علاج زراوند
مروج با آب کین برشته بر نهند فار و بیکان پرون
آورد و اگر اعلم **مسائلست** پنجم اندر مجری
ورق آدی هر گاه که ازین آفتی رسد در حال اگر
مانی نباشد فصد کنند و اگر ماننی بود خون از آن
موضع بجز بجاای دیگر کشند و طبع را به حقه بیاورند
میو نامزد کنند و شراب دیلو سن دهند با کبریا و سب

یعنی زبان و اگرالم بپسده رسد از هر یکی پنج مثقال
 با سکنجین سآده یار یونذ چنی اندر جلاب مل کرد
 خدا کشکاب و استنجاج و ماش متشر و روغن بادام
 و بیکر نسیب پاک کرده و بکلاب بخت پنجاه درم کل
 برنج ده درم مصطکی اقایا برک مورد سبیل از هر
 پنج درم کوز سر و زعفران صبر از هر یک درم یاب
 لسان الحل برشند و بر مسده بنند و به بندند و اگر
 الم بیکر رسیده باشد بیکر نذریونذ چنی ده درم کل
 مغسول طبایث از هر یکی پنج درم بکوبند و غیره در
 دو درم با سکنجین و بیکر نذریونذل سفید و کل برنج
 بنش خشک از هر یکی پنج درم آرد جو درم زعفران

یک درم کافور نیم درم بکلاب و روغن گل
 برشند و بر بیکر نند و اگر حوات کتر باشد بیکر نند
 کل پنج درم مصطکی سبیل و از چنی از هر یکی دو درم
 برک مورد سه درم پرزد و دو درم بر روغن فیری
 مل کتد یا بر روغن یا سیم بکار دارند و از جای
 بیرون آند و بند و شکستن را علاج کشیدن است
 چنانکه باز جای شود و راست کردن و بستن یکی
 کشیدن بر فوق باید چنانکه درد غلیم تولد نکند و آرد
 شدن عنبر را بر روغن بوب کتد و برک مورد کوفه
 و بخت بر وی کتد و به بندند و تا سر و وزنگش آیند و
 اگر که اگر اییب بر عصب آمده باشد عنبر را بر روغن

ز کس یار و غن سوسن باید مرثت و روغن شبت
 گرم کرده و روغن بابونه و روغن سداب گرم
 کرده پیوسته بر می جکاتند و داروهای شکستگی ازین
 نوع سازند بکیرند معاش ماش مترا از هر یکی ده
 صبر و فطری سفید آقا قبا از هر یکی پنجم کل ارمی
 بیت درم بسینده غایه مرغ برشند و بکار دارند
 و اگر پس از بستن دردی فرازد بکشایند و اسایش دهند
 و باز بر قیحه بزنند **مقاله ششم** اند
 ریخت و پاکیزگی • دار الشب • علاج ابلج
 فیتو ابا شحم فظن و غار یعقون و طبع ایتون و غار
 فراج گرم را اطر نیل کوچک و طبع بیلد زرد و موافق

و عا و قرغ و فرنیون بزهره کا و بسایند و طلی
 کتد و پیاز ز کس مالیدن سود دارد **سوسن**
 فطری سوده و آرد و نکود بر که برشند و بر سر طلی
 و یک ساعت صبر کنند پس بشویند و اگر زهره کا و
 با شحم فظن باین یار کتد قوی تر باشد **در از کرد**
سوی آب چغندر و آرد و نکودی شویند و پیوسته
 سوی را با مله و بیلد سیاه می شویند و روغن مور
 و مله بکار دارند **کلف** که قیغال بزند و طبع
 بیلد و ایتون استغراغ کتد و اطر نیل و معجون بکار
 بکار دارند و بکیرند تخم رب و نج شیطیح و شحم فظن
 و مازدیون و غریب سفید و خردل و سفوف یا بار

بگویند و بپزند و بر که طلی میکتند اندر که مایه یا در
 آفتاب یا نزد یک آتش بر **ص** علاج می گردان
 و ایارج لون غازی اندر طنج افیتون استغواغ
 کردن و اطریفل با نان در بکار دارند و طلی به
 دار و مای قوی تر کنند بپزند مازریون و غریب
 سیاه و نخل و بوره بر که بپزند و نظرون و ذرا بخ
 و سوش آهن و کفک در یک کوفه و پیخته در وی افکند
 و بسایند تا چون غالیه شود و اندر آفتاب طلی و چند
 تواند جبر کنند تا خشک شود باز معادلت میکتند و در
 طلی شیطج نیل فوه شب یانی جیده در دی خرفک
 کرده همه بگویند و بر که بپزند و نگاه دارند و فوه

در آب بپزند و بپالایند و دار و بدان آب حل کنند
 و طلی کنند بیت روز تمام رنگ این دار و مایه
رنگ روی روشنی کردن بپزند و با قلی وارد
 جو شاسند و کثیرا تخم ترب همه اندر شیر تازه بپزند
 و طلی کنند و در شب جبر کنند باید و آب گرم بشویند
 و اندرین آب سبوس کندم و بنفشه خشک پیخته باشند
 و پالوده و شیر تازه و پیه مرغ و پیه بط و مغز استخوان
 و انار برین و زردۀ غایه فرغ نیم رشت و ترب و
 و کنده و اندکی انگرد و اندکی زعفران و اندکی شیر
 خوردن روی را صافی کند و تازه و افروخته را
 بوی اندامها خوش کردن بلیون و خوش

خورد آلو و نیتع آلو و شراب ریحانی بوی بدن
 و بوی اندامها خوش کند و زنک روی صاف کند
 و معده را قوت دهد و طعام بکوارد و ازرا پستی
 از طعام و پس از طعام بکار توان داشت **طریق**
باشد علاج پای را از خاک نگاه باید داشت و
 بکیرند مازو و صمغ عربی کوفته و بخیته نرم بر دهن کشند
 برشند و کاغذی بر زبیر آن نهند تا دار و دروی
 خشک شود و این دار و پس از آن بکار دارند که با
 اندر که ماب پاک کرده باشند معالست **منقح**
 اندر علاج زهر نا اول کسانی را که دشمنان باشند
 و تهمت آن بود که ایشان را خیری زیان کار دهند

احتیاط راست یکی اگر در جایگاه تهمت طعام و
 شرابی که طعام آن سخت قوی باشد بخورند مثلا چرب
 که سخت شیرین باشد یا سخت شور یا سخت تیز بخورند
 و دست باز گذارند بهر آنکه طعام خیرهای زیانکار و
 بوی آن در طعمها و شرابهایی چنین پوشیده توان
 کردن و طریق دوم آنست که آن جای که اسین نباشد
 طعام و شراب نماند و زود از بهر آنکه دو خیر است
 یکا اگر اگر خیری زیان کار دهند بوی و طعام آن بوی
 در بایست طعام و ریخت بدان بر مردم پوشیده
 کرد و دوم آنکه خیرهای زیان کار اندر حال که سنگی
 و تشنگی زود تراش کنند و اندر که باز نود راه یابد و

بگذرد و قوت آن بدل نرسد و اگر طعام و شراب
خورد و باشد قوت آن فیه نخست بر طعام آید و
ضعیف شود از بهر اگر در کما محتملی باشد زهر کند
نیاید و بدل نرسد و باشد که اندر طعامی که او خورد
باشد فیزی بوده باشد که قوت آن با قوت زهر باز
کوشد و طریق سیوم اگر به طریق احتیاط قصد کند
و نخست فیزی خورد که مغز زهر نماند دفع کند و قوت
آن از دل باز دارد **صفت آن** دارد و سی که از جی
غذا باشد مغز بیشتر زهر نماند باز دارد و دردی
مغز نماند بیکه زهر نماند پاک کرده شش درم
برک سداب خشت و نمک درست از هر یکی یکدرم

اینکه خشت آن مقدار که از او مانده است بتوان برشت
بگویند و برشتند شربت مندر یک کوزه و گوشت
قدید را سو که تباری این و سی گویند نجاصیت
او مغز بیشتر زهر نماند دفع کند و تریاق بزرگ
و شرود و یطوس و تریاق اربعه و تریاق ثمانیه
و تریاق الطیلس همه پیش از آن و پس از آن مغز
زهر نماند دفع کند یکی باشد که مزاج شخصی بهر وقت
این سببها را اطفال نکند مغز بر خوشی نماند
شاید کرد هنوز مغز آن دیگر نماند اما قانوی
علاج زهر نماند است که هرگاه که محسوس شود که زهر
دادند و خورد در حال قی کند پیش از آنکه قوت آن

در تن پراکنده شود و آب کرم دروغن و شیرنج
میخورند و قی میکند و طبع شبت و اندکی بوره
دروغن بسیار قی بیشتر آرد و هرگاه که قی تمام کرد
باشد بیشتر تازه خورند بسیار و اگر از شیر نیز قی افتد
سخت بکشد بود و اگر شیر ماضی نباشد مسکه کدافه یا
آن باشد و سباب تخم کتان و پیله کدافه و شراب
بشیرین سود دارد و اگر از مسمومهای بزرگ چون
تریاق مشرود و بطوس و غیر آن حار قی تولد کند آب
سرخ دروغن کل می باید داد و بدان قی فرمودن
و اگر در خواب شود نباید گذاشت و بهر تدبیری که ممکن
بود بیدار باید داشت و اگر طعام خورند تا اگر قی

نیفتد بسیاری طعام خورند تا اگر قی نبویند بسیار
طعام بران چرخ غلبه کند و باشد که معده تمجلی کرد
و قی کردن آسان شود و اما دارد اما که از بهر
جانوران زیان کار اند **صفت آن** لایحه
که آزار تریاق پوشیده گویند که نیدن افنی را سخت
نافع است و شراب اکنوری که افنی در وی افتا
باشد و مرده کردن همه جانوران نافع است و
مقدار دو درم تخم ترنج ضد همه زهرهای جانوران
و پنج انگدان پازهر است و دارد اما که طلا کند
نقطه سفید و سیر خام و پنجه بار و غن کا و سرشته
و جذبه شتر بار و غن زیت سرشته و عصاره و نند

و عصا ده کند تا و عصا ده پود نه جویباری و
 زهره کا و وز و نمک و سر کن بز بهم رشتن
 و ضا د کردن پا زهر به جان نوان زبان کار باشد

و اسم اعلم مابعد و اب

شربت خفیف بهمکسی بی توان داد

خیار شیرازی تمومندی ربوندرینی

۲۰ ۲۰ ۲

اوله بیش درم سناقتله داکر سودا غالبه ایسه بیش درم
انیمون قهقهه لره داکر صفر غالب

اوله بیش درم صلیله زرد قهقهه لره